کتاب

(شمشیر کاری برفرق نسیم رستگاری)

(تألیف)

(عالم فاضل (عبد الکریم) کردي مدرس)

(در خانقاه بیارهٔ تابع لواي سلیمانیه)

(در مطبعهٔ (غري) در نجف اشرف)

(بزیور طبع مزین وبه تصحیح)

(واهتمام إدارهٔ غري)

(آرایش شده)

(في شهر رجب ١٣٥٧ هجريه الموافق ايلول ١٩٣٨ م)

﴿ بقلم مصحح محمد مظهر الحسینی ﴾

بر قاریان کتاب شمشیر کاری مخفی و پوشیده نماند که جناب
فاضل محقق ملا عبدالکریم مؤلف این کتاب سلمه الله بغایت
اعتنا ودقت سعی در رد ودفاع از مکاید کتاب نسیم رستگاری
فرموده و بنوعی تفصیل داده که آنانی اصل کتاب مردود را
ندیده‌اند باین اکتفا خواهند نمود وفقیر نیز بنا برآن از طبع رسالهٔ
فارسیهٔ خود که در عین موضوع تنظیم نموده بودم عدول
ورسالهٔ مجملهٔ عربیه را که نفحات باری در رد نسیم رستگاری
نام نهاده بامر حضرت شیخ دام عمره طبع کردم واستغنا
به کتاب فارسی جناب مدرس نمودم وسبب آنکه به لغت
کردی تألیف نشد سه جهة داشت اول اینکه کتاب آقای
آیت الله به فارسی بود دوم اینکه در میان برادران عرب
بسیار کس را به عین عقیدهٔ آقای مردرخ مبتلا دیدم سیم اینکه
مسموع شد که جناب فاضل محترم شیخ محمد خال سلمه الله
درسلیمانیه به لغت کردیه مشغول تألیف رد آنست لهذا
امیدا ست خداوند این ردود سه گانه را در میان فرق مسلمین
عرب وفارس وکرد مصدر فائده ودافع شبهه فرماید وخطابی

که حضرت مولانا قطب العارفين شيخ علاء الدين العثمانى دام عمره شخصا باقاى محمد مردوخ کرده بمناسبت اینکه فارسی بود آنرا باین رساله نفیسه ملحق نمودیم

﴿ خطاب حضرة مولانا الشيخ محمد علاء الدين العثمانى النقشبندي ﴾

به آقاي شيخ محمد مردوخ

آقای شیخ محمد مردوخ جسارت نسبت بائمه مجتهدین فرموده خیلی جای حیرت شد که تأمل در حدیث فخر عالم صلی الله علیه وسلم نکرده فرموده خير القرون قرنى ثم الذين يلونهم ثم وثم معلوم است که مجتهدین کرام داخل زمرهٔ قرن دوم وسیمند وبزمان حضرت علیه الصلاة والسلام نزدیك تر وبه احادیث وکلام مجید عالم تر وبه لغات عربیه مختلفه عارف تر بوده اند وقرآن کریم که جامع جمیع احکام بل جامع جمیع ظهورات سابقه ولاحقه است الى يوم الدين مستخرج احكام از ان کسی باید باشد که از صفای قلب وبذل مجاهدات وحسن اعمال ونیات واصل بعلوم ربانیه ودلش بحر معارف الهیه از آیات واحادیث گشته که بتواند استنباط احکام از ان نمایند انهم آنانند که آن جناب بلا حیا وحجاب وبدون خوف از عتاب رب الارباب زبان درازی را نسبت باوها نموده اید جزاکم الله

بعدله از علمای این عصر تا عصور پیشتر اگر سؤالی کرده شود غیر از اینکه التجا به کتب سلف برند ومعانی لغات را از ان استفهام کنند وبهزار زحمت جوابی بدهند چه میدانند (خال محبوبان سیاه ودانهٔ فلفل سیاه) (هر دو جان سوزند اما این کجا وآن کجا) آن جناب که بصرف عمری طولانی معنی یك عبارت اگر بدانند حق نیست در مقابل آن بزرگان باین گونه عبارات بی اصل وفصل وپرغش وغل اقدام نمایند چرا تأمل در آیه های قرآن نموده فرقهٔ ناجیه کسانی میباشند که مقلد به أئمهٔ مذاهب اربعه اند واولیاو علمای که درشأن ایشان آیهٔ (اولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والشهداء والصالحین وآیهٔ (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) نازل شده وکرامتهای گوناگون از ایشـــان در ظل معجزهٔ حضرت خاتم الانبیاء علیه السلاة والسلام ظاهر وخوارق عادات وتصرفات وکشوفات فراوان غیر محصوره داشته اند وصلحای امت از ایشان آنها رادیده وشنیده وکتب عدیده رادرین باب تألیف نموده غیر اینکه از مقلدین آن بزرگانند از چه مأخذی این همه فضائل رادارا شده اند آقای شیخ محمد مردوخ خوب دقت کنند از وقتی که دین اسلام از اختلافات مبتدعین پاك ومنقی وتألیفات وکتب

بزرگان درین باب به ملایین به حیطهٔ ظهور ورشتهٔ تحریر
در آمده ودر هر صحیفهٔ از جمیع این مؤلفات چند مرتبه اسم
مبارك حضرت رسول علیه الصلاة والسلام تحریر شده درعقب
آن صلوة وتسلیم نوشته اند شك نیست که تکرار این همه
صلوة وتسلیم از دو چیز میخیزد اول از اتباع امر حق جل سبحانه
که فرموده (یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما) دوم از غایت
شغف ومحبت آنحضرت که درروایت مسلم فرموره من (صلی
علی واحدة صلی الله علیه عشر صلوات وحط عنه عشر خطیئات
ورفع له عشر درجات) اگر اهل انصافید آیا آنان خدا وسول را
دوست داشته واتباع اوامر اوها نموده اند یا شما که در تمام
رساله ات یکدفعه صلوات وتسلیم را برروان پاك حضرت
ﷺ نوشیتد (والله یعلم المفسد من المصلح والله یشهد ان
المنافقین لکاذبون) تمام شد فرمایش حضرت شیخ قدس سره
ونفعنا ببرکاته آمین .



هر سخن جائی وهر نکته مقامی دارد

هنگامی که براي چاپ کردن رسالهٔ شمشیر کاري متوجه بغداد ودر ماشین نشسته بودم ناگاه در یکي از محطه ها که آن را (منصورية الجبل) گویند تصادف یك افندي کردم که داخل شد وبجانب من نشست

محض اینکه مناظرهٔ ما با افندي عرب به موضوع این کتاب مناسبت دارد آن را بفارسي ترجمه وملحق به این رساله نمودیم . . .

پس ازینکه ماشین بحرکت افتاد (افندي) قدري تماشاي من کرد وگفت مرحبا درویش

گفتم — مرحبا افندي

گفت — عربي میداني

گفتم — کمتري

گفت — بغداد میروي

گفتم — بلي

گفت — براي زیارت غوث

گفتم — خداوند زیارت اولیا را نصیب فرماید

(افندي) قدري با جنبانیدن سر واستهزاء بمن تماشا کرد وبعد واشباع فوق العاده گفت (زین)

(پس) گفت چیست این خرافات چیست این اعمال وعادات جاهلیه که شما ترك نمیکنند واز راه دور شد رحال بسته بزیارت

اولیا می روند برای قضای حاجات همان پولی که در راه این منکر صرف میکنند قاضي الحاجات . وغوث . ومشکل گشا . وحاجت روا کننده شما است واگر در کون غوني باشد فقط پول است

مختصر (افندي) از سخنان نالائق نسبت به شعائر دین آن چه دانست قصور نکرد

(گفتم) اي افندي معلوم می شود که شما بسیار عاشق پول هستي خوب آن است که عاشق عقل باشي که عقل شما را از جهل به علم واز شر به خیر رهنموني میکنند

چیست این عبارت شدید اللهجه واستهزاي شما اگر مقصودت اظهار خشمناكي به اهل دین وشعائر دین است در لفظ (زین) با همان مد واشباع آنرا فهمیدم

واگر مرادت نصیحت وارشاد است بزبان شیرین وتواضع واصول معقول باید باشد که این استهزاء وحدت لهجه خلاف تمدني است که شماها آن را ادعا مي کنید

(گفت) بیان کن که مراد از زیارت قبور چیست

(گفتم) بیان کن که آیا از آیات وأحادیث چیزي در یاد داري

(گفت) بلي بلي بلي

(گفتم) مذهب شما شافعي است یا حنفي ومقصودم تحقیق اصل مذهبش بود

(گفت) نه شافعي ونه حنفي ونه مالکی ونه حنبلي بلکه

محمدي هستم فقير قدري تبسم كردم وبمد واشباع فوق العاده مانند افندي كلمه (زين) را بر زبان راندم انگاه

(گفتم) اي افندي محمد كدام است ودين او چيست

(گفت) محمد عربي ودين او اسلام است وكتاب خدا بر أو نازل ودر آن فرموده (ان الدين عند الله الاسلام) ونفرموده (ان الدين عند الله الشافعي والحنفي والحنبلي والمالكي)

(گفتم) نبوت محمد بچه براي شما ثابت وهمين اسلام كه لفظش را ياد گرفته‌ٔ عبارت از چيست

(گفت) نبوت محمد به تأريخ ثابت واسلام عبارت از كلمهٔ شهادت است

(گفتم) مگر در دين محمد نماز وروزه وحج وزكات نيست

(گفت) بلي هست

(گفتم) رجا دارم نماز محمدي بمن بياموز

(گفت) مگر تجاهل ميكني كه گويا تا حال ندانستهٔ نماز چطور است واين مردم چطور نماز ميخوانند

(گفتم) افندي همين نمازي كه من ودگران تا حال خوانده ايم به قول شما باطل وبي اساس است بجهة اينكه ما شافعي مذهب يا حنفي يامالكي يا حنبلي ميباشيم ومن از شما تعليم نماز محمدي را مي خواهم كه فقط شما آن را ميداني

در اينجا افندي قدري سكوت كرد وحس كردم كه خيال گريز

از مکالمه دارد

﴿ گفتم ﴾ افندی نباید گریه نمائی یا باید همان نماز محمدی را که جز از شما کس نمیداند بمن بیاموزی یا اعتراف کنی باینکه شما محمد را نمی شناسی واز دین او بی خبری

(پس) از انکه افندی شروع به اعتذار نمود

﴿ گفتم ﴾ پس از قرن اول از عهد محمد تا حال چند قرن گذشته

﴿ گفت ﴾ تقریباً سیزده قرن

﴿ گفتم ﴾ درین قرون امت محمد چه کسانند غیر از اتباع مذاهب اربعه اگر اینها همه گمراه بوده اند دگر محمد را امت کجا وفضیلت وشرافت کدام وشریعت او که باید ناسخ تمام شرائع وتا روز قیامت بر پا باشد چه معنی دارد واعتبار کی برای حدیث محمد می ماند که فرموده (ان امتي لن تجتمع على ضلالة فاذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الاعظم) وسواد اعظم بر بسیطهٔ غبراء جز از مذاهب اربعه کدامند

﴿ گفت ﴾ بحقیقت این حدیث پیغمبر است

﴿ گفتم ﴾ بلی ولی شما پیغمبر را خوب نشناختی وإلا از احادیث او چیزی می فهمیدی واز جملهٔ انها حدیث (كنت نهيتكم عن زيارة القبور الا فزوروها الآن الخ) بگوش شما میرسد

﴿ گفت ﴾ همین اعمال را که زائرین مرتکب می شوند در وقت زیارت آیا شرك نیست

﴿ گفتم ﴾ اگر معنی شرك را میدانستی این سؤال نمیکردی

واگر قیام بر قبر نبي یا ولي وطلب مغفرت از خداوند براي خود بشفاعت ارواح طاهره مشرك باشد شرك شما سخت تر است که بولرا قاضي الحاجات ومشکل گشا وغوث میداني (افندي) قدري خجلت کشید ﴿ وگفت ﴾ جناب شیخ گمان میکنم که شما اربیلي میباشي

﴿ گفتم ﴾ نه اربیلي ونه کرکوکي ونه بغدادي ونه موصلی میباشم بلکه عراقي هستم

﴿ گفت ﴾ چطور

﴿ کفتم ﴾ چطور شما نه شافعي ونه حنفي ونه مالکي ونه حنبلي میباشي وادعا میکني که محمدي میباشم آیا ندانسته که ائمه مجتهدین وارثین محمدند وبواسطه ایشان اقوال واعمال محمد براي ما ثابت شده وایشان وامثال ایشانند که محمد اوها را بفرمایش (العلماء ورثة الانبیاء) بما نشان داده واکر اوها را اعتبار نکنیم نه تمام احکام دین براي ثابت ونه وثوق واطمینان براي اصل وفرع دین ما باقي خواهد ماند

﴿ کفت ﴾ اي بزرکوارمن رحمت خدا برشما باد بر این ارشادهاي نافعه فقط یك اشکالي ام مانده

﴿ کفتم ﴾ بفرمایید

﴿ کفت ﴾ این اختلافات در بین مذاهب چیست وچند مسائلي را از اختلافات بیان نمود

﴿ کفتم ﴾ شما اعتراف دارید بر اینکه مجتهدین مذاهب اربعه در اصل دین متفقند کفت بلي کفتم همینکه در اعتقادیات واصول دین متفق وتابع خلفاي راشدین میباشند همین اختلافاتیکه در احکام

عملية فروعيه دارند تأثيري بد بدين نرسانيده ونخواهد رسانيد

(كفت) چطور وانگهي حق تعالى فرموده (ولا تفرقوا)

(كفتم) معنى ولا تفرقوا همان نيست كه شما تصور كرده ايد آيا هيچ ديده يا شنيده ايد كه شافعي مذهبي يا حنفي مذهبي كفته باشد كه دين من حق ودين شما باطل يا حنبلي يا مالكى همچنين چيزي كفته باشد

(كفت) نه (كفتم) شنيده يا ديده كه از اتباع ومقلدين مذاهب اربعه در يك مسجد جمع شده وجماعت بلكه اقتدا به يك امام كرده باشند (كفت) بلي

(كفتم) پس بضرورت ثابت شد كه اختلاف مذكور ضرري بدين نرسانيده ونخواهد رسانيد وبلكه اكر دقت كنى آن اختلاف عين رحمت است چنانكه حالا شما در ماشين نشسته ودرين ازدحام تصادفا با يك زن اجنبيه لمس حاصل شد وآب موجود نيست كه وضو را تازه كنى وماشين در حركت ووقت نماز نزديك بفوت است چه طور است كه حنفي باشي ودست نمازت بحال خود باقي ونماز را ادا كرده باشي (كفت) خيلي بجا وپسنديده است

(كفتم) من در صحراي بر كنار رودى يا بر لب حوضي نشسته وبه لمس زن نامحرم وضويم باطل شد چطور است كه مذهبم شافعي وسر ورو واعضاي خود را نظافتي تازه داده وضورا تجديد ونماز بخوانم (كفت) اينهم خيلي مقبول است

(كفتم) بدين قياس كن تمام مسائل خلافيه كه در بين مذاهب اربعه موجود است كه هر يك خالي از حكمت نيست ونسبت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله شرع لنا الدين ونزل الذكر المبين وحفظه من أيدى الذين يحرفون الكلم عن مواضعها ويعصون الله والصلاة والسلام على سيد المرسلين مولينا ﴿محمد﴾ صلى الله عليه وسلم المبعوث بالحق الداعى اليه بالحكمه والموعظة الحسنة ومن أحسن قولا ممن دعى إلى الله وعلى آله واصحابه التالين لذكر الله المهاجرين الناصرين له الذين نزل عليهم مدد ونصر من الله وعلى أئمة دينه المهتدين بهديه الهادين لأمته الذين ورد فيهم لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق حتى يأتي امر الله ﴿أما بعد﴾ بر برادران ديني مخفي نماندكه خداوند عالم بمحض لطف وكرم وانعام اتم حضرت محمد المصطفى را صلى الله عليه وسلم سيد المرسلين وخاتم النبيين كرده ودين او را بدين ابدي وموجب سعادت سرمدي قرار فرموده لذلك اصحاب آن حضرت را خير الأصحاب وائمه دين او را خير الأئمه وامت اورا خير الأمم قرار داده واصحاب وائمه دين قرآن شريف وأحاديث آن حضرت كه اساس اسلام هستند ازدوره اول تا امروزه بغايت اهتمام حفظ فرموده اند وسبب به اخلاص وفداكاري اوها عموم احاد مسلمين مطيع وفرمان بردار اوها ونسبت باحدي ازيشان سوء ادبي را اظهار نكرده تا اين دوره اخيره كه بوسيله اختلاط ﴿أروپائيهاي﴾ دين دشمن بعض از مسلمين در برابر دين خود دل افسرده و پژمرده شده معاند به وسيله

بعضی از مفسدین شروع به‌طعن ورخنه کردند أزجمله (آیت الله) کردستانی رسالهٔ عاطل وباطل ومشتمل برافساد وعناد درموضوع بطلان اجتهاد نوشته وبه‌دستیاری بعضی ازدعاة [بهائیه ـ بابیه] درمصر طبع ودر کردستان نشر کرده‌وازآنجائیکه حضرت قطب العارفین مولانا الشیخ محمد علاء الدین العثمانی دامت برکاته بهروسیله طالب نشر حقیقت وخادم اسلام وشریعة وخیرخواه حکومت وملت است‌واین نوع منشورات برای عامه اسلام پر از مفاسد واوهام است بعد ازدیدن آن فورا امر به‌رد وتکذیبش فرمود (بناء علیه) ماهم بغایت استعجال شروع به‌تحریر وبرای اینکه درهر خصوص شبهه مدفوع وهیچ میدانی برای‌مقابل نماند صحیفه به‌صحیفه اول تا آخر آن رارد وهرمطلبی که‌درهرصحیفه نوشته به‌ادلهٔ واضحه تکذیب کردیم فنقول وبالله التوفیق درصحیفه اول گفته اید حضرت رسول الله ﷺ فرموده (وستختلف بعدی امتی علی ثلاث وسبعین فرقة يهلك اثنان وسبعين وتنجو فرقة واحدة وهم ماقال الله فيهم (الذين يتبعون الرسول النبي الامی) الا انی تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدا كتاب الله وعترتی وانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض) داعی باغایت ادب وتواضع وتمنای هدایة جناب آقا وباقی برادران که امثال این احادیث رادلیل ومستمسک زیغ خودشان کرده‌اند عرض می نمایم مضمون حدیث مذکور صحیح ومعقول ودربین اسلامیان مقبول ولکنها (کلمة حق اريد بها باطل) زیرا شما آن حدیث رابرای اثبات این آورده اید که ائمه‌اربعه مجتهدین هریك رئیس یکی ازفرقهای هالکه

وتابع ومتبوع عموما گمراهند در واقع حديث مذكور بمنازل
ازمطلب شمادوراست بهچنددليل اول اينكه مقصود ازهفتاد
وسهفرقه فرقهاايستكه دراصول دين چون بحث صفات باری وافعال
او مختلف باشند مانند معتزله خوارج مرجئه نجاريه جبريه
مشبهه ناجيه وشبهای مهمهٔ انها كههريك تضليل ديگران می كنند
نهفرقهائی كهدربين خودشان در اصول اتفاق ودرمسائل محدوده فروع
فقهيه خلاف داشته باشندوالافرقها بمراتب ازهفتادوسهزيادترچنانكه
دركتب ملل مسطوراستدليلدوم حديث شريف منطوقا دلالت
دارد براينكه هفتادودو فرقهازانها درآتشوسبب درآتش بودن بدعت
وضلال ايشان استكه غالبا سخنان خرافات فلاسفه يونانيهاحجت
برمسلمين میكردند وازجاده حق وحقيقت دورمیشدند ويابمحض
جهالت افراط درشأن كسیميكردند وبهخدايش میدانستند وياخود
تفريط بعمل آورده تكفيريكی ياچندكسی ازائمه واصحاب عدول
میكردند چنانكهكسی معرفت تواريخ صحيحه داشته باشدمیداند
واما ائمه مجتهدين رضی الله عنهم قطعا ازمدلول قرآن وحديث
دورنشدهاند وغايت كارايشان آنبوده درجائی حكمی شرعی معلوم
نبودهباشد بهاستنباط ازمعانی آيات واحاديثحكم را اظهار فرمودهاند
وراه رابرایمسلمين توسيع وتوضيح نموده اند دليلسوم فرقهائی
مخالفه هريك باقیرابه گمراه میداند مانندخوارج نسبت اصحاب
رابهگمراهی بلكه تكفير حضرت امام علی مرتضی رضی الله عنه
ميكردند واما ائمه مجتهدين رضی الله عنهم هرمنصفی ملاحظهٔ تأليفات

اوها بنماید می‌داند سیرت ایشان ادب واخلاص با اصحاب کرام وحضرات آل بیت اعلام ودربین‌خودشان هرلاحقی‌مدح وثنائی سابق فرموده وهیچکدام‌کسی را ازاتباع باقی‌منعم ودین‌مبین رابرکسی محدود نکرده‌است دلیل‌چارم حضرت سید انام ﷺ درجواب سائل‌درحدیث مذکور فرقه ناجیه‌را بعلامت واضحه بیان فرموده تادرنزدخاص وعام معلوم‌باشد فرقه‌ناجیه کیستند باین طورفرموده (الذین یتبعون الرسول النبي الامی) ودرروایتی‌دگر الذین هم علی ما انا علیه واصحابی . یعنی فرقه ناجیه انهاهستند که‌برسنت ورفتار وآداب من ویاران من هستند وچون به‌چشم‌حق‌بینی ملاحظه‌شود معلوم خواهدبودهیچ کدام‌ازفرقهای هالکه برسنت حضرت ﷺ وبررفتار اصحاب او نیستند زیرا علی العموم یانسبت قدح وطعن یا تجهیل وتضلیل یاتکفیر اصحاب رسول یابعضی‌ازیشان خواهندکرد وبقول اوها رفتار نخواهند نمود وفقط‌پیرو حضرت واصحاب کرام‌وأئمه مجتهدین واتباع ایشانند زیرا تمام‌احکام‌دین مبین ازوها اخذنموده وجمیع اصحاب را به‌خیر الامه وعادل می‌دانند ومشتی ازحسنات ایشان برکوهی‌محاسن‌خود ترجیح می‌فرمایند واگر حرکات ووقایعی درمابین اصحاب جاری شده‌محمل همه‌را به‌حق بینی وغیرت وقوت‌ایمان قرارمی دهند (علاوة) مستمسک‌واضح براینکه أئمه مجتهدین قطعا دراصول دین خلاف نداشته چنانکه اصحاب کرام ابدامخالفه بایکدکردر اصول دین نکرده‌اند . واگر درهرجاخلافی داشته‌باشند درفروع بوده که‌نه موجب کفراست ونه‌ایمان چنانکه درتجهیز لشکراسامه به‌سوی بحرین

اختلاف کردند بعضی رأی بر توقیف آن داشته تا اینکه استدلالات ابو بکر صدیق به فرمایشات حضرت ﷺ استماع فرمودند ان وقت به ترتیبی که حضرت ﷺ پیش از مرض وفات ترتیب لشکر وآماده جیش را معین فرموده بود به جهاد رفتند و هیچ کس از لشکریان تخلف نفرمود وماننداینکه وقتی حضرت ﷺ متوفی شد اصحاب در وفاتش مختلف شدند حتی حضرت فاروق رضی الله عنه اینقدر مندهش شده بود فرمود من قال ان محمدا قد مات علوته بسیفی انما رفع الی السماء کما رفع عیسی بن مریم وحضرت صدیق رضی الله عنه در رد او آیهٔ (وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم) خواند ان وقت حضرت فاروق بر وفات حضرت آگاه شد فرمود والله کانه تا حال این آیت را نشنیده ام وماننداینکه در مدفن حضرة ﷺ اختلاف کردند بعضی فرمودند باید در مکه دفن شود که مولد وموطن او بوده بعضی دگر فرمودند باید در مدینه مدفون باشد که منزل هجرت ومحل نصرت اوست تا اینکه حدیث (الانبیاء یدفنون حیث یموتون) روایت شد آن وقت اتفاق بر دفنش در مدینه منوره کردند وماننداینکه پس از وفات حضرت بعض از اعراب ضعیف الایمان عاصی ومانع زکات شدند آن وقت حضرت ابو بکر رضی الله عنه فرمود با ایشان قتال خواهم کرد حضرت عمر مخالفت فرمود که ایشان گویندهٔ لا اله الا الله ومحمد رسول الله هستند دگر چه طور با ایشان قتال خواهی کرد وانکهی حضرت ﷺ فرموده أمرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فاذا قالوا ذلك عصموا منی دمائهم

واموالهم) یعنی مامورم از طرف خداوند متعال باینکه با کفار جنگ
کنم تا اینکه شهادت می دهند که هیچ معبودی بحق نیست الا ذات الله
وتاشهادت می دهند که محمد ﷺ فرستادهٔ خداست هرگاه این شهادت
را ادا کردند حفظ خون ومال خودشان ازمن میکنند حضرت ابو
بکر رضی الله عنه درجواب فرمود (الیس قال بحقها ومن حقها
اقامة الصلوة وایتاء الزکاة ولو منعونی عقالا مما ادوه الی النبی لقاتلتهم
علیه) یعنی عجبا بی خبری که حضرت ﷺ فرموده پس ازادای شهادت
خون ومال خودشان ازدست من محفوظ می کنند الا بجهت حقوقی
که مقتضای ادای شهادت است وازجمله همان حقوق است بجا آوردن
پنج فرضه نماز ودادن زکات پس اگر بزغاله از انها درزکات تسلیم
حضرت ﷺ می کردند ازمن منع کنند جنگ با ایشان می کنم
تا اینکه ازیشان می کیرم بعد ازین جواب حضرت عمر رضی الله عنه
قناعت کرد وثناوستایش حضرت ابو بکر بجا آورد وفرمود والله
اگر ایمان ابو بکر دریك کفه میزان وایمان همه مسلمین درکفه دگر
کنند ایمان او بر ایمان همه راجح خواهد شد ومانند اینکه اصحاب
مهاجرین وانصار بعد وفات حضرت ﷺ درسقیفه قوم بن ساعده
جمع ودرخلافت اختلاف کردند حتی بعضی از انصار فرمود (منا امیر
ومنکم امیر) یعنی از انصار امیری وازمهاجرین امیری باید باشد
وهردو ادارهٔ امور مسلمین بکنند تا اینکه حضرت ابو بکر رضی
الله عنه استدلال بحدیث صحیح کرد (الأئمة من قریش) یعنی خلفاء
وامامان مسلمین باید از قریش باشند ان وقت همه منصفانه ساکت

وبر خلافت حضرت ابو بکر صدیق رضي الله عنه متفق وباو بیعت کردند ودرچندین مواد دگرهم اختلاف داشته اندهمه ازفروع ودخلی به‌اصول‌دین نداشته ودرهمه مواد بعونت استدلال به‌صریح آیات واحادیث شریفه یابه استنباط از انها چنانکه درآتیه انشاء الله بیان می‌شود رفع نزاع شده وبرحق گردشده‌اند به‌این ترتیب تا اواخر دورهٔ اصحاب کرام انوقت معبد جهنی وغیلان دمشقی ویونس اسواری پیدا واختلاف ورسائل قضا وقدر هویدا کردند تا خورده خورده بسبب دورشدن ازعهدسعادت وغلبه فسق وظلمت مذاهب مختلفه واکاذیب به‌واسطه جهل ونادانی والقاءات اجانب درعقایدپیدا وهفتاد ودو فرقه هالکه آشکار وفرقه ناجیه یعنی اتباع آل واصحاب بحسب امکان از دفاع مفاسد وعقاید ناپسند جهد فرمودند اصل مقصد این بودکه حضرات آل واصحاب رضی الله عنهم ابدا خلاف در اصول نداشته اند وفقط درمواد فروعیه حسب الاحتیاج مختلف وبقوه استدلال به آیات واحادیث واستنباط متفق ومؤتلف شده‌اند (وکذلك) أئمه مجتهدین همچون امام ابو حنیفه وامام مالك وامام شافعی وامام احمد رضی الله عنهم اختلافی‌که داشته‌اند درمسائل فروعیه بوده پس تابع سنت حضرت واصحاب اوهایند وفرقهٔ ناجیه عبارت ازاوها واتباع اوها است‌ومادام‌فرقه ناجیه‌نمایان گردید واضح‌شد هرکس مخالف اوهاست داخلی فرقهٔ هالکه است پس اگربه انصاف ملاحظه کنید این حدیث شریف حجت شمانیست برشما است راجع به آخر حدیث مذکورکه میفرماید الا انی تارك

فیکم الثقلین تا آخر عرض است احادیث شریفه در ین مضمون که بیان تشریف
واحترامات آل بیت وترغیب بر تبعیت اوهامی کند بسیار ومفصل
تر از عبارت مذکوره در صحیح مسلم مروی است وقتی حضرت صلی الله
علیه وسلم ازحجة الوداع بمدینهٔ منوره رجعت فرمود درنزدیك
(رابغ) خطبهٔ بلیغه به حضرات اصحاب صدو چارده هزار حاضر
بودند إلقا ودران خطبه فرمود (انی تارك فیکم الثقلین اولهما کتاب
الله فیه الهدی والنور ثم قال واهل بیتی اذکرکم الله في اهل بیتی اذکرکم
الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی) فقیل لراوی الحدیث زید
بن ارقم من اهل بیته الیس نسائه من اهل بیته قال نسائه من اهل بیته
ولکن اهل بیته من حرم الصدقة بعده قیل ومن هم قال هم آل علي وآل
عقیل وآل العباس رضی الله عنهم فقیل کل هؤلاء حرم الصدقة قال
نعم ودر روایتی دکری صحیحه هست (کانی قد دعیت فاجبت انی قد
ترکت فیکم الثقلین احدهما آکد من الآخر کتاب الله عزوجل وعترتي
فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض)
وفی روایة (وانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض سألت ربی ذلك
لهما فلا تتقدموهما فتهلکوا ولا تقصروا عنهما فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم
اعلم منکم) مضمون حدیث شریف این است ای اصحاب من چنان
بدانید کانه من از طرف ذات حق تعالی دعوت شده ام ومن قبول
دعوت کرده ام که ازین زحمت سرای فانیه برحمت سرای باقیه کوچ کنم
ومن درمیان شما بجا گذاشته ام دوچیز صاحب اعتبار وقیمت یکی
ازانها به قیمت تر ازان یکي دکر است اول که قیمتی تر است کتاب الله

یعنی قرآن شریف دویم آل بیت من پس ملاحظه داشته باشید چطور
نیابت من می‌کنید دربجا آوردن حقوق آنها که خیلی واجب الرعایه
هستند وآل بیت من با کتاب الله بسیار مربوط وازیک جدانمی شوند
تاوقتی برحوض المورود می نشینم برمن وارد ونزدمن حاضر می‌شوند
زیرا ازخداوند متعال همین ملاقات راتمنا کرده ام پس بریشانی مقدم
نشوید اگر قرآن شریف حکمی واضح فرمود تابع باشید واگر ازآل
بیت کسی را عالم دیدند در فتاوی واحکام شرعیه مطیعش باشید
واز ادب واحترام ورعایت حقوق با ایشان قصور نکنید مبادا هلاک
شوید وعلمای ایشان راتعلیم نکنید یعنی منافسه در علم بصورت
جدال با اوها نکنید که ایشان بواسطهٔ زیاده مجاوره بامن ازشما عالم‌تر
پس اگربه دقت ملاحظه کنید غایه ومقصد حضرت صلی الله علیه وسلم فقط ان
بوده که اسلامیان رعایت قرآن بکنند یعنی درآموختن وتلاوت وفهم
معانی وعمل باحکام منصوصه ومستنبطهٔ آن سعی واکرام واحترام
حفظهٔ قرآن شریف بگیرند که همچون گوهر نایاب درمخزن محفوظ
باشد کلمات قرآن راحفظ وضبط کرده اگر درشرق خطأ درکلمهٔ باشد
درغرب مردود واگر درغرب اعرابی ناصحیح بخوانند درشرق ردآن
مشهود است وهم رعایت آل بیت راعموما بنمایید اولا در امورات
زندگانی اوها رامحترم تماشا کرده خمس ایشان کاملا تسلیم کنند
مبادامحتاج شوند ثانیا اقتدا به‌علمای ایشان بکنند ودر اوامر ونواهی
مخالفت ننمایند وعلم دین را ازوها بیاموزندکه بر آداب دیانت آگاهی
زیاددارند چنانچه فرموده (انا مدینة العلم وعلی بابها) وفرموده (اقضا کم

علی) وچنانکه حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنه از برکت دعای
حضرت صلی الله علیه وسلم درعهدها خود به حبر الامه یعنی عالم بزرك اسلامی مشهور
بوده وسیده عایشه رضی الله عنها مقداری زیاد از احادیث احکام
را حفظ ونشر فرموده وبرتفسیر آیات قرآنی خیلی آگاه بوده‌اند
وهکذا غالب آل بیت وأئمهٔ اطهار رضی الله عنهم درهرجا بوده‌اند
گروه اسلامیان از انوار قدسیهٔ ایشان مقتبس واز فوائد نفیسهٔ
اوها مستفید وملتمس وبه برکت صحبت ایشان فائز شده‌اند وکتب
دین پراز روایت احادیث ازوها وفی الواقع اهل فضل وعلم بوده‌اند
چنانکه بعضی از تابعین نقل میفرماید که هفتاد نفر ازعلمای اصحاب را
دیدم هروقت در مسئلهٔ دینیه مختلف می‌شدند رفع نزاع برقول
حضرت ابن عباس رضی الله عنه میفرمودند واینکه یکی ازوها چون
امامی از أئمهٔ اربعهٔ مجتهدین درکلیه فروع مقلد ومتبع نیست منشأ بی
علمی علمای آل بیت ویابی مبالاتی اهل سنت وجماعت باوها نیست
چراکه أئمهٔ مجتهدین چندین احادیث وتفسیر آیات ازوها نقل وتقریر
فرموده بلکه سبب آنست مذاهب واقوال هیچکدام دراحکام
فروعیه جمع ومخصوص به تألیف نشده تا آداب وشرائط مسائل راتمام
دردست کنیم واگر کتاب مدونی می‌داشتند اهل حرمین شریفین
که غایت تعصب وشدت تمسك به دیانت داشته ودارند نقل ونشر
می‌فرمونند بالخاصه علمای آل بیت که خودشان زیاد ازدیانت وامانت
شخصی رغبت در نشر مذهب ومؤلف اجداد خود داشته‌اند (علاوه
بران) حضرت علیه السلام حقیقة ترغیب برتبعیت وملاحظهٔ ایشان

فرموده دگر نفرموده ای مؤمنان اقتدا به کسی دگر از ائمه
وپیشوایان دین نکنید درصورتیکه احادیث صحیحه ترغیب
در اقتدا به اصحاب بسیار مانند (اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر
وعمر) وحدیث (ترکتکم علی البیضاء لیلها کنهارها ونهارها کلیلها
لا یزیغ عنها احد الا هالك وان من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا
فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ)
وحدیث (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) پس واضح
گردید که بقیهٔ حدیث مذکور هم برشما حجت است (باری) مقصد
از اتباع ائمهٔ آل بیت اقتدا دررفتار وگفتاری نیست خارج از دیانت
باشند زیرا حضرات آل بیت اهل بدعت نبوده‌اند وقول وفعلی
خارج از قواعد دیانت نداشته‌اند وهم مقصود اتباع اوها در احکام
واضحهٔ قرآنیة نیست زیرا احکام منصوصهٔ واضحه قدری مشترك
واختصاصی بکس ندارند پس متعین گردید که مقصد اتباع علمای
مجتهدین آل بیت است در احکامی که بقوهٔ رشد وکفایت ودرایت از
قرآن واحادیث شریفه استنباط فرموده‌اند چنانکه اصحاب وتابعین
استفادهٔ اکثر احکام از مرویات وآراء حضرت ابن عباس رضی الله
عنه کرده‌اند (صحیفه سهم) گفته اید تأریخ در تایید حدیث
فوق الذکر گواهی میدهد وصریحا نشان می‌دهد که هیچ آیینی در
عالم دچار اختلال نگشته مگر درنتیجهٔ اختلاف پیشوایان
عرض می‌نمایم
مع الاسف آن صحیفهٔ لطیفه رابعبارات کثیفه پر کرده‌اند جناب

آقا باید دقت کند اینکه آیتهای عالم دچار اختلال گشته‌اند سبب اختلاف ائمهٔ مجتهدین نبوده زیرا ائمهٔ کبار باعقل سلیم بوراه مستقیم رفته وکلمات صدق وتسلیم گفته‌اند چرابدء وختم کار ایشان فقط توضیح مجملات وحی سماوی وتأیید تبلیغات نبویه بوده که اوها قریب العهد به‌عصر حضرت رسول ﷺ واگاه تربرموارد واسباب نزول وضابط وقائم تردر دال ومدلول بوده‌اند ودانسته اندچه می‌گویند وروبراه چه‌مقصدی می‌پویند ازخوف اینکه مبادا طبقات پسینانی بواسطهٔ دوری وکم‌علمی وغلبهٔ مفاسدکه‌از (خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم) دریافته‌اند هرکس نفس خودرا مقتدا وهوای خودرا وسیلهٔ هدی‌کند چنانکه امروزه یکنفر مدعی دریک مجلس بزعم احقاق تامجانی می‌آیدحرفهای تفرقهٔ صرف وعباراتش پراز مواد متناقضه واگرپس ازختام مجلس آقارا ازضمینهٔ کلمائش سؤال نمائی مات واز سائل جاهل‌تر واز عامی غافل‌تر است دگر بعد ازانکه ایشان فدا کاری در نشر دیانت کرده‌اند مردم سبب باشقاق ونفاق فطری خودشانی اختلاف مجتهدین رادر مواد اجتهاد وبهانهٔ جدال وفساد سازندمجتهدین چه‌مسئولیتی دارند (کناه ازمردم بغداد خیزد خطای طالی شط العرب چیست) واینکه گفته ایدتا قیاس‌واجتهاد شروع نشد دیانت منتظم بود همینکه اجتهاد وقیاس شروع شد دیانت مختل گردید آقا عجبا بی‌خبروبی اطلاعی بر اینکه دورهٔ حضرت ابو بکر صدیق وعمر فاروق وعثمان ذی النورین وعلی مرتضی وحسن مجتبی رضوان الله تعالی علیهم چه‌قدر از اجتهاد وقیاس واستدلال واقع شده

چنانکه انشاءالله در بحث اجتهاد بیان خواهد شد مع ذلك بواسطهٔ اینکه
مقصود ایشان ارشاد بوده نه اغوا روز بروز در ترقی وتقدم بوده اند
ودر مدهٔ کم بدون نشأت افراد از مکتب حربیه وضبط قوانین عسکریه
وبدون استعانه به قوای هوائیه ومخبرات لاسلکیه وبدون استعمال
طوپ وتفنگ وسیارات زره‌لی چطور امپراطوریهٔ روم وعجم را برباد
دادند وبدون تخرج در مکتب حقوق وسیاست فقط به قوهٔ ایمان
وغیرت اسلامیت وتمسك به قواعد دیانت چگونه برکرهٔ زمین عدل
وآزادی واسایش ملك وملت نشر فرمودند که هرکس پس از استمساك
به قوانین مقدسهٔ اسلام با امن واستراحت می‌زیست وفقیری باشاهی
در احکام برابر وحدودی که بر گدایی جاری می‌شد برشاهزادهٔ
تنفیذ می‌نمودند پس واضح شد منشاء اختلال در اسلام اختلاف اهل
اجتهاد نبود بلکه نقطهٔ اساسیه وسبب حقیقی اشتهای ارباب گمراهی
وفساد است که ملاحظه می‌کنند باقبول دیانت عمل به آرزوی نفسانی
وشهوت رانی برایشان جمع نمی‌شود

(علاوة) اگر به انصاف ملاحظه نمائی خواهی دانست بودن ائمهٔ
مجتهدین پراز مصلحت وحکمت وموافق رأفت ورحمت پرور دکاراست
باین سبب خداوند دیانت اسلامیه را به اساس سعادت قرارداده
واساس دیانت برقرآن شریف واحادیث منیفهٔ حضرت ﷺ است
وقرآن شریف همان بود که بتوسط جبریل امین از رب العالمین برحضرت
محمد المصطفی نازل واز وبه اصحاب واصل واحادیث عبارت قول وفعل
وتقریرات حضرت است ومعلوم حافظ هردودر قرن اول اصحاب

گرام بود وحال اینکه حضرات اصحاب بعضا در حرب کفار به شهادت مسرور وقسماً بسبب مشغلت بفتوحات دراقطار عالم دور وازوطن مهجور وبقیه باستکمال عمر طبیعی مدعو حضورشدند عجباً با این حال اگر جمعی از مؤمنان باعلم وعمل وبری ازبد اندیشی وخلل جان خودرا در جمع وضبط وحفظ آیات واحادیث وتبیانات مأثورهٔ انها باخت نفرمایند چطور ایات واحادیث احکام دردست خواهند شد درصورتیکه یکنفر ازعلمای کبار اصحاب درحدود اروپا ویکی دراقصای آسیا ویکی درافریقیا متوفی ومرویات ومنقولات اوهافقط در بین مؤمنین آن دیار محفوظ است باسلوب دگر خداوند متعال برای رفعت درجات حضرت ﷺ واثبات منت برقاطبهٔ امت تا باهم متنور به افتاب حکمت ومغترف ازسر چشمهٔ رحمت اوشوند صلاحیت تفسیر وتشریح معانی آیات وتبیین وتوضیح مجملات بحضرت ﷺ واگذار فرموده ومنطوق اورا مصدوق وحی قرار داده چنانکه فرموده (ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا) وفرموده (انا انزلنا الیک الذکر لتبین للناس مانزل الیهم) وفرموده (وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی)

وواضح است احادیث تبیان وتفاسیر آیات قرآن بطرق عدیده روایت شده اند بعضی از انها متواتر جمعی چنان ناقل بوده اندکرد شدن ایشان برخلاف محال وبعضی مشهور عدد راویان آن کمتر ازعدد تواتر بوده وبعضی اخبار آحادکه یکنفر روایت فرموده وبعضی ازراویها ضابط تروسالم تراز بعضی دگر بوده پس اگر ائمهٔ مجتهدین

رضی الله عنهم تحقیق وفحص درحال راویان ومقدار کثرت وقلت
باعلم وضبط وکفایت ایشان نفرمایند بچه وسیلهٔ جمع احادیث وتمیز
قوی وضعیف انها ممکن وبکدام ازدو حدیث که ظاهراً تعارض
داشته باشند عمل خواهد شد یااینکه میفرمائی هرکس به آرزوی خود
هوای خودرا مقتدا کند وهرخبری یا اثری موافق طبیعتش بود
به مقتضای امل خود عمل نماید تا اینکه افراد ملت اسلامیه ازجادهٔ شریعت
منحرف وبه شر وبدعت متصف گردند درصورتیکه خداوند متعال
وعدهٔ مؤکده فرموده که قرآن ازدست هواپرستها محفوظ فرماید
(انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) آقا بنائی باغایت حسن وبدیعی
ونهایت انتظام ورفیعی اگر خللی دروضعی هندسی باشد راه هوا
یافقد شعاع آفتاب داشته بی قیمت وکاسد خواهد بود وکذلک
هرکاری حدو میزانی وهرحکمی دلیل ونشانی دارد پس منکر اجتهاد
مجتهد وقتی خو است نمازی بجا آرد وتفصیل نماز رادر قرآن شریف
نیافت وخودش عالم بتمام احادیث مبینه نبود وملاحظهٔ اقوال ائمهٔ
مجتهدین هم نکرد سرزده مشغول بنمازشد بی خبراز وجوب سجده که
غایت تواضع است وبی اطلاع ازتحیات که ثناوستایش پروردکار
وسلام وتشریفات حضرت مختار ودعا برای شخص خود وسائر عباد
ابرار است عجبا ان نماز اعتبار وامتیازی دارد حاشا پس معلوم شد
همچون قرآن واحادیث شریف درکارند باید اقوال ائمه مجتهدین
که حافظ وضابط وعالم بمعانی انها هستند با اعتبار باشند درین صورت
عمل نکردن بقرآن شریف بجهة آن نیست که قرآن درمیان اسلامیان

بی اعتبار بلکه منشأ آن است بیان قرآن به احادیث وحافظ احادیث وعالم بمراتب آنها ائمهٔ مجتهدین اند پس قرآن مثالا مخزن علوم وصنعت وعلم وفهم مجتهدین کلید آن دراست وغیر ازدروازه ممبری دگر برای امینان نبوده وهرگز بی کلید موافق دروازهٔ مقفل نگشوده (وأتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم ترحمون) واینکه گفته اید الا در مجلس عزاخوانی حزبی یاجزئی ازان تلاوت بدون اینکه توجهی بمعانی آن داشته — آقا خداوند ذی الجلال میفرماید (ان بعض الظن اثم) گمان بد بتمام عالم اسلامی نتیجهٔ بد دارد نمیدانم منشأ این افترا کردنت چیست وگروه مسلمین راچه طور تمام تتبع کردهٔ که در مقابل قرآن مجید اینگونه معامله می نمایند در صورتی که ازصدر اسلام تا این دورهٔ حاضره اهتمام کلی بقرآن کرده شده وتمام مدارس ومساجد ومعابد ومحافل وکلیات اسلامیه در مشرق ومغرب مخصوصاً در ملك حجاز ویمن ومصر (١) وشام وفلسطین وعراق عرب وافغان وهندوستان پراز آموختن وتلاوة وحفظ ودرس تجوید وتفسیر وضبط قرآت سبعهٔ متواتره بودة ومیباشند وحال حاضر در حرمین شریفین ویمن که بنور حق آباد باشند بنوعی اعتنادارند اعداد متعدده از رجال وقت وارباب جاه ومنصب حافظ آنٔ هستند بلی دربن عصر اخیر که آنرا عصر نورمی نامند ودرواقع عصر نار است در بعض نقاط اسلامیه درس قرآن شریف وتعالیم دینیه

(١) حال تحریر تصحیح طبع این رساله صدای قاریان قرآن کریم از مصر قاهره بگوش من می آید که در بغدادم چنانکه بگوش چند ملیون از مسلمانان قرآن خواه می رسد — مظهر

به القاآت اروپاییهای دین دشمن — اختلال پذیرفته وقرنها اس
اجانب در تنفیذ وتشکیل این غایهٔ سیئه بوده‌اند بواسطهٔ اینکه خلا
اسلامیه برپا واهل دین رمیمای صاحب نبوده اند ظفر نبرده اند تا اینک
آتش جنگ بین الملل افروخته وبواسطهٔ بی دماغی امراء واعیان
رشتهٔ اتفاق به‌مقراض نفاق بریده شد آنوقت دروازهٔ آمال‌خودرا
ومفسدین‌را درتحت عناوین مختلفه باسم حفروتفتیش ارضیه یا تأسی
مریض خانهٔ مجانیه‌یا کشف معادن یاشرکت تجارت یادرس لغات‌اجن
الی غیر ذلك در اقطار اسلام منشور ودر هر خاکی از گروه ملا
وزنادقه که جز استیفاي شهوات طبیعیه نه ملاحظهٔ آب وخاك
حفظ شرافت وناموس ونه رعایت مـذهب ودین
ونه نگاهی بحـال ونه آ گاهی بر استقبـال دارند فریض
خودکردند در هندوستان بافرقهٔ قادیانیه در عراق وایران باگر
بهائیه ودر سائر مملکتها بابد افکاران آنجا آمیخته شدندوآن
اشخاص کاسده‌را فلاح بذور فاسده نمودندتا اینکه این ملت قدیس
بعلت خسیسه مبتلانمودند زیرا پس ازتجارب ودرس ایام معلوم ک
بودند که تا گروه مؤمنین مشغول درس تأریخ اسلامی ورجال دین
در فکر وحدت واعتصام وبرادری باشندچنانکه قرآن مجید مؤمنا
برادر وشرق وغربی رابرابر میخواند وحدیث شریف میفر
فضل عرب بر عجم وعجم بر عرب وسفید بر سیاه وسیاه برسف
نیست الا به تقوی‌که سر چشمه امانت ومنفعت واخلاق است هر
برایشان غالب نخواهند شد (والحالة هذه) ما از رحمت خداوند‌

نیستیم که بعادت مستمرهٔ خود بعد ازین همه عسرت راحتی بمسلمین بخشد (وما ذلك على الله بعزيز) (صحیفهٔ چارم) گفته اید که قرآن حکیم تبیان هرچیزاست واستدلال بآیهٔ شریفه (اليوم اكملت لكم دينكم) وآیهٔ (ونزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء) وآیهٔ (ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين) کرده اید — اولا خیلی زیاد تعجب ازحال شما می نمایم که بتمام قوت ناتوان خود انکار اجتهاد ائمهٔ مجتهدین می کنید ودرعین حال خودتان بی باکانه مشغول اجتهاد اشتهائیه در آیات قرآن وبی دقت وتامل واهمه خودرا صاحب [تفسیر وتبیان کرده اید ثانی در جواب عرض می نمایم حقیقه آیهٔ شریفه (اليوم اكملت لكم دينكم) آیتی بسیار به اهمیت واعتبار زیرا به اسناد صحیح ثابت است همین آیهٔ شریفه روز جمعه مصادف روز عرفه بعد از نماز عصر درسال حجة الوداع هنگامی که سید کائنات ﷺ درکوه عرفات بسواری اشترخود استاده بود نازل شد وبه نزول آیهٔ جلیله اینقدر هیبت وجلال از وحیٔ خداوند متعال برای حضرت ظاهر شد که اشترتوانای استادنش نماندوخوابید وبعد از انقطاع چون آنحضرت آیت رابر اصحاب کرام خواند حضرت فاروق بر نزول آیه خبردار شدوگریهٔ بسیار کرد پس حضرت رسالت پرسید سبب گریه ات چیست عرض کردتاحال درزیاد شدن آداب دین بودیم حالا که خداوند جل شأنه خبربه اکمال دین داده معلوم می شود بعد ازین ما مهبط وحی نخواهیم بود یعنی آن حضرت متوفی می شود حضرت فرمودراست گفتی وپس ازان تقریبا سه ماه گذشت دردوازدهم ربیع الاول بسوی

شهود انوار ملك متعال انتقال فرمود ولكن بايد بدانيد تفسير كلام
خدا و تبيان آن مفوض بحضرت شده وانچه در مقام توضيح وتفسير
تقرير فرموده اند اول بلا اول طبقهٔ عليهٔ اصحاب كرام اخذ فرموده اند
وبه اسانيد صحيحه حضرات ايشان تفسير اكمال دين را به اكمال كليات
واصول اسلاميه فرموده اند يعنى امروز اكمال كردم براى شما ديانت
اسلاميه به نص نهادن بر قواعد عقايد وتوقيف بر اصول احكام
وقوانين اجتهاد — زيرا مادام ذات حق جل سبحانه بيان مجملات را
بحضرت رسول ﷺ حواله نموده واطاعهٔ آنحضرت را واجب فرموده
وكذلك اتباع راه ورسم كافهٔ مؤمنين واطاعهٔ مجتهدين وسؤال از علماى
دين لازم كرده دگر حكم دين نمى ماند تفصيلا يا اجمالا در قرآن نباشد
دگر معنى آيت شريفه اين نيست احكام دين تماما بطور تفصيل در قرآن
مجيد تكميل شده — به چند دليل — اول اينكه احكام الهى لامتناهى
بصورتى اگر دنيا هزاران سال دگر باقى ماند و چندين وقائع حادث شوند
بايد قرآن شريف كافى همه باشد پس اگر كفايت كردنش به ثبت تمام
احكام مفصله باشد يقين صد چندان اوراق مصحف شريف وسعت آن
نخواهد داشت دويم اگر مقصود ثبت تفصيل احكام است اقلا مى
بود تفصيلا اركان اسلام كه برهمه كس معلوم اندر قرآن مرسوم باشد
وحال اينكه اگر استمداد از بيان وتعليمات حضرت خير البشر نكنيم
در وادى بى پايان سراسيمه مى مانيم سوم اينكه اگر چنانكه زعم
برده ايد قرآن حاوى تفاصيل است پس بيان حضرت ﷺ براى چه
(انچه عيان است چه حاجت به بيان است) پس واضح گرديد غرض

از اکمال دین در آیهٔ اولی و تبیان هرچیز در آیهٔ دویم اکمال و تبیان کلیات و مبادی و مآخذ است که قرآن فهرس کائنات و حضرت رسول هادی و مفسر و شارح آن خواهد بود و کتاب مبین در آیهٔ ثالثه جمهور مفسرین از کبار و علمای اصحاب بعلم الله تفسیر کرده‌اند چنانکه (ام الکتاب) هم مفسر بعلم الله است (یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب) و آیهٔ شریفه (انما انزل بعلم الله) بر علیه شما حجة لامعه و برهان ساطعه است وفور معانی هر کلامی بمیزان قوه و ادراک متکلم است نمی بینی اشخاص بادرایت در دفع چندین مشاغبات و جدال و برای تسویهٔ چندین کارهای با اهمیت به چند کلمهٔ مختصر که حاوی اطراف مقام و شامل بر مراعات سیاست لازمه است اکتفا می کنند (بلا تشبیه) این الثری من الثریا، علم و کلام و سائر صفات باری لا متناهی و باندازهٔ بی نهایتی آثار می بخشند و کلامش به‌مقدار مقامش جلوه می دهد چنانکه در صحاح مرویست حضرت رسالت فرمود قرآن از یک پرده تا هفتاد پرده دارد درین صورت فضای وسیعهٔ صفات به پیادهٔ ناتوان پا برهنه طی نخواهد شد بلکه شیرین سواری باشکوهی می خواهد جلوه میدانش (ثم دنی فتدلی) و مقام و قرب یزدانش (فکان قاب قوسین او ادنی) و عنوان معرفتش (فاوحی الی عبده ما اوحی) ونشان خلق کریمش (وانك لعلی خلق عظیم) و اصول تعلیم و ارشاد وحسنش (ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هی احسن) و صبر و تحملش در بیان سبل (فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل) وجزای زحمات غیر معدودش (عسی ربك ان یبعثك مقاما

محموداً) باشد وطبقهٔ اولی که لایق دوروتسلیم این محاسن وتعلیم هستند مخاطبین به) کنتم خیر امة اخرجت للناس) ومتوسمین به خلعت (اصحابی کالنجوم (هستندوطبقهٔ ثانیه کهمبدءدورهٔ ائمهٔ مجتهدین بوده نشان ایشان (والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه) خواهد بود پس بر حال شما تعجب دارم که درچه ورطهٔ افتاده وخود رابچه مهلکهٔ انداختهٔ عجباً شماراضی نیستید به اینکه کبار تابعین وتابع تابعین باعلم ومعرفت ومنور به قرب عصر سعادت وآشنا بموارد واسباب نزول آیات وآگاه برکم وبیش واقعات تفسیر وتوضیح یکی از آیات باستمداد از احادیث شریفه بفرمایند اماخودتان بی قدرت وتوانائی حتی برمبادی علوم رسمیه چنانکه مضامین والحان وعباراتت دلالت واضحه دارند ونا آشنا ازطبقات اصحاب وبی معرفت به عالم واعلم اوهاو بی خبر ازدرجات احادیث برطبق هوای خود می نویسند فلان آیت همان معنی وفلان حدیث بهمین مضمون است (سبحان الله) زانکس که نداندو نداندکه نداند وباید شما شرم ازخدا ورسول داشته باشی که اینقدر اهمیت برای کلام ایشان قرار ندادهٔ نسبت بان کلام دربین عامی وعالم واعلم فرقی باشد در صورتیکه جناب آقا اگر مضمونی دقیق دریک عبارت درج کند وکسی نا آشنا مدعی معرفت آن باشد باقدری مسخره باوخواهید گفت (کارهر بزنیست خرمن کوفتن) پس باید بدانید کسانی به رتبهٔ اهل اجتهاد نرسیده باشند نمی توانند بی دلیل عمل به یکی از دو دلیل ظاهر التعارض بکنند چون آیهٔ (والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء) وآیهٔ (واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن)

وحتما باید مراجعه بکتب مجتهدین بنمایند که اهل اجتهاد واجب الاتباع اند واین مراجعه وعمل ترجیح نیست تا بفرمایید چرا آن را ترجیح می دهید بلکه تقلید است وانشاء الله بعد از ین حقیقة تقلید ولزوم ان را بیان خواهم کرد (صحیفهٔ پنجم) گفته اید اگر می گویند که مجتهدین بما این طور دستور داده اند که ما بکتاب فقه عمل کنیم نه به کتاب الله از کجا معلوم است که مجتهدین نظریات شخصی درین دستور نداشته اند — آقا جواب اینست افراد امت مجملا دو طبقه اند طبقهٔ اولی مجتهدین که اشخاص باعلم ودرایت وبا ضبط کفایت دانا بر مبادی ومقاصد توانا بر استخراج عمدهٔ فوائد حافظ کلمات وحی خدای اکبر واعی احادیث وسنت خیر البشر جامع محاسن اخلاق واداب رافع لوای شریعت هادی به راه صواب وافراد این طبقه باحق گفتاری وحقیقت کرداری در بین امثال واصناف خودشان دائما خاشع ومتواضع اگر یکی از یشان حجتی بر دگری اقامه کرده باشد بجان ودل قبول شده وهیچکدام از وها کسی را از اقتدا به یکی از دیگران منع نکرده ویا خود دیگری را از باقی اما مانی تضلیل نفرمرده وهمین ازادی واستقلال برای اهل اجتهاد وکمال از صدر اسلام تاحال باقی مانده ومی ماند دگر دستور دادنی درین طبقه نیست (طبقهٔ اول خواه اهل علم ومعرفت باشند چون کبار وصغار علماء بر حسب درجات وتفاوتی که بوده وهست ویاخود عامی ومحتاج به قائد چون سائر افراد که نا خوانده ونا اشنا به وضعیت احکام هستند وواجب این طبقهٔ سفلی فقط وفقط تبعیت طبقهٔ اولی است که ایشان هادی و رهنما هستند

و(بتواتر) كه يكى است از اسباب يقين ومفيد علم قطعى عادى است معلوم است از صدر اسلام بعد از وفات سيد كائنات ﷺ تا امروز درهر قرن وايام عاميان آن زمان استفتا واسترشاد از علماى وقت كرده اند اگر مفتى مجتهد بوده بر حسب اجتهاد خود فتوى فرموده واگر مقلد بوده باشد بمراجعه واستفاده از كتب مقلد خود حل مطلب كرده چنانكه بعضى از علماى تابعين نقل ميفرمايد رأيت سبعين من اصحاب رسول الله ﷺ اذا تنازعوا فى امر صاروا الى قول ابن عباس) يعنى هفتاد نفررا از اصحاب حضرت رسول ديدم هرگاه دركارى نزاع ميكردند راجع به قول ابن عباس ميشدند وفقهاى سبعه درمدينهٔ منورهٔ فتوى مى دادند ومردمان بفتاواى ايشان عمل مى كردند وچنانكه درمدينهٔ منوره درزمان امام مالك بتمام علما خبر دادند كه كسى غيراز امام مالك وامام ابن ابى زؤيب كه مجتهد وقت بودند در احكام دينيه فتوى ندهد زيرا شرط عمل استقلالى به قرآن واحاديث درهر عالمى موجود نيست چراكه ممكن است همان آيت ياهمان حديث منسوخ الحكم باشند يادر صورت عموم مخصص ويادر صورت اطلاق مقيدى داشته وياشايد آن حديث ضعيف ويامروى آحاد در صورتيكه مقابلش متواتر باشد در اين صورت مجتهدين دستورى نداده اند بلكه خداوند اين دستور داده زيرا بعض بشررا عالم وبعض راجاهل واتباع علمارا مقرر نموده (فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون) (صحيفهٔ ششم) گفته ايدا گر آقايان مجتهدين نظريات شخصى وعشق تشخص دركار ندارند چرا مى گويند كه بتمام آراء متخالفه ومتناقضهٔ مجتهدين

عمل درست است وباعث رحمت وتقلید واتباع همه جائز است اما عمل
بقرآن وتقلید فرمایش خدا ممنوع تا آخر حرفهای که انسان با وجدانی
زیاد از اهل دیانت وشرف وعرفان عارش می آید باآن کلمات مکررهٔ
لا طائل نطق نماید آقا عرض می نمایم اولا آراء مجتهـدین درمواد
اجتهادیه متخالفند نه متناقض از آثار قلم عالی معـلوم می شود که آقا
دربین تخالف وتناقض فرق نکرده ومواد تقابل وشروط وممیزات انهارا
فهم نفرموده باشد والا این عبارت را برشتهٔ تحریر نمی آورد ثانیادر
عمل نکردن به آیات واحادیث سبب آن بود که بیان کردیم والا اگر
انسانی تحصیل معارف لازمه وشرائط فهم وفقـه دروموجود وآثار
رشد وکفایت اخذ احکام درو مشهود باشد هیچکس از عمـل کردن
بآیات واحادیث ممنوعش نخواهـد کرد واینکه قیاس کلام مجتهـدین
بر کلام رب العالمین کرده اند گویا افاده فرموده ایداگر مردمان
عربی کـلام عربی خـداوند نمی فهمند کلام مجتهدین که عربی است
چطور فهم میفرمایند آقا اصلا خودتان منکر قیاسنـد نمی بود این
قیاس را بمیان آورید ثانیاً قیاس کلام مجتهدین بر کلام خداوند قیاس
مع الفارق است چرا که عبارات وکلام ائمهٔ مجتهدین بمعونت احادیث
سیدالمرسلین صلی الله علیه وسلم مفصل وموضح احکام الله هستند عجباً هیچ مانعی
هست درینکه کسی در یکمضمون دقیق سراسیمه باشد وبمعونهٔ اینکه
دانائی توضیح آنرا برشتهٔ تحریر در آورد آن مطلب رابفهماند وبنابر
قول شما لازم می آید کسی کلام عربی را فهمید باید به کلام خـداوند
عالم باشدوباید هر کسی عباراتی فارسیه را فهم کند هیچ توقفی در عبارت
بیدل یاکلیم نکنند در صورتیکه واقع خلاف آنست پس سبب ندانستن

بدوی قرآن جمع کنند باید بر تمام معانی الفاظ آن مطلع باشد بفرض محال که سراسر مقصداز کلمات قرآنیه معانی لغویه باشدعجبادر محاورات هر قومی در یا فتن وفهم افراد قوم چطور مساوی خواهد بود آیا هر عربی نهج البلاغهٔ حضرت علی رضی الله تعالی عنه ویاهر فارسی خمسهٔ نظامی ویا هر کردستانی قصاید مولوی رامی داند (حاشا) یامیفرمانند باید کلام خداوند اینقدر ساده وبی مغز باشد عامی وعالم دران مقامی داشته باشند درصورتیکه خداوند جل شأنه فرموده (هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون) يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون)

گفته اید اما ابو حنیفهٔ عراقی که عربی را درست نمی توانست تلفظ کند (ولو بابی قبیس ولو بابا قبیس تلفظ می نمود تا آخر آقا باید درینجادقتی داشته باشید اولا لفظ (ولو بابا قبیس) که ازان امام جلیل القدر نقل شده ناقل آن نه به حد تواتر ونه بمقام شهرت واستفاضه نرسیده ومؤرخی آن را نقل کرده اگر بمدح وذم او اعتبارمی داشتی اینقدر مدح أئمهٔ مجتهدین کرده مجال ابن قدح وطعن برای شمانمی ماند ثانیا شخص با اینکه در صنعت زبان دانی سر آمد باشد در اثنای محاورات اهتمامی چندان به ملاحظهٔ صحت وسقم حرکات وسکنات نخواهد داشت نمی بینی فارسیها باغایت مهارت در فن وقواعد فرسیه در اثنای مکالمه غالبا بدون تطبیق قواعد حرف می زنند وحال اینکه عیبی دران نیست زیرا در اثناي محاوره تحری کردن کسی خیلی فارغ میخواهد — ثالثا تکلم بر لغات عربیه بر حسب تتبع لغات عربیه است این هم مانند اجتهاد نیست که میدانی وسیعی برای خودتان اختراع

کنند ودر اسمای سته لغات کثیره مستعمل است مشهور ترین انها دو
لغت است اول اعراب به حروف ثلثه واو الف یاء واین لغت بصری است
دوم قصر یعنی لزوم الف در هر سه حالت واین لغت کوفی است وامام
ابو حنیفه هم کوفی بوده والا آقا چطور معقول است شخص خود
عرب باشد وسالها در مدارس عمر را در اوضاع لغات عربیه بسر برد
وتالیفات عجیبه بکند مع ذلک ساده ترین عبارات فن خود ندانند
(بیداری) «در اینجا بحقیقت واضح می شود ذیل ائمهٔ مجتهدین از تهمت
پاک زیرا معاند اینقدر برای عیب بینی اوها در کمین بوده اند کم ترین
عیبی است فرنها ضبط کرده اند معلوم اگر چنانچه حضرات ایشان
به عیوب وجریهٔ ملوث می بودند معاند آن عیوب را در عالم فاش می
کرد تا عام فام شوند (ائمهٔ مجتهدین) چون درین اثنا نسبت عشق
تشخص وشخصیت را به ائمه مجتهدین داده اند مناسب است شمهٔ از
ترجمهٔ احوال حضرات ائمه بیان نمایم تا اینکه برادران بر حقیقت حال
واقف باشند وبدانند ائمهٔ مجتهدین ازینگونه تهمت‌ها پاک وقدح
دشمنان مبنی بر تقاضای نفس اماره وطبیعت ناپاک است اولا ای
برادران دین وارباب سعادت وتمکین بدانید واضح است آنحضرت
منبع سعادت ومیمنت واحسان ومجمع حقیقت وبرکت وعرفان بوده
وخداوند متعال بعادت مستمرهٔ خود که در دورهٔ پیشوایان بارشاد
در دل مردمان کفایت واستعداد را ایجاد میفرماید دلهای افراد امت
مقدسه را بطوری آماده فرموده بود عرب بدوی چنانکه سالها عمر را در
برادی صرف کرده بمحض صحبت آنحضرت در مدهٔ قلیله بمراتب جلیله
می رسید به مثالی که بگویند دلهای اصحاب او آیینه های پرتاب

وطلعت مبارک انحضرت قرص باشماع آفتاب بمحض ملاقات ومقابله شماع حقیقت او درسینهٔ پر صفوت ایشان نمایان می شد (لذلك) دردورهٔ حضرت رسالت ﷺ اصحاب چنان با کفایت وعرفان پیدا شدند اگرمناقب هریکی ازوها ملاحظه شودبطور اکید قسم میخورید که ان شخص برهمهٔ یاران بالا وارشد کل بوده (فکانوا کالحلقة المفرغة لا یدری این طرفاها) واین گروه باشکوه بعد از وفات سید کائنات باقی چنانکه معلوم است صد وچارده هزار از اصحاب نماز جنازهٔ مقدسهٔ انحضرت خوانده اند وقاطبهٔ ایشان بر قدم وساق استمداد استاده ودر همه حال بهمه صورت برای نشر دین واعلاء کلمهٔ حق وتکثیر مسلمین آزادانه آماده تادیانت را به آفاق رسانیدند وبعد اصحاب کرام تابعین اعلام که منصوص (والذین اتبعوهم باحسان) وهریك دارای علم ورشد جلیل بوده اند چنانکه مشهور است (علماء امتي کانبیاء بنی اسرائیل) بر سیرت وآداب حضرت واصحاب کوشش واهتمام در ترقی دین اسلام کرده اند وچون اصحاب کرام درعصر اول بواسطهٔ اشتغال بجهاد وفتوحات وتسویهٔ امور مسلمین غیر از حفظ وضبط آیات واحادیث شریفه وتامل در مباني ومعانی آنها مجال تدوین وتألیف نداشتند ومعلوم است (ما حفظ فر وما کتب قر) علمای تابعین بعد ازینکه دیانت اسلامیه درآفاق متمکن وملت مقدسه بر رسوم خود مطمئن از خوف فوت حفظهٔ آیات واحادیث وبواسطهٔ توسع اقطار اسلام ولزوم نشر احکام شروع در تدوین وکتابت احادیث و تفسیر وتوضیح مدلولات وطبقات آنها فرمودند ودرمیان اسلام علمای اعلام ومجتهدین کرام سر امد شدند ولکن به تقاضای حکمت بالغه

باری (الله اعلم حیث یجعل رسالته) درمیان مجتهدین دردورهٔ تابعین
واتباع تابعین غیر از ائمهٔ اربعه مذهب وفرمایشات هیچ یکی ازمجتهدین
مدون ومنشور نگردید (اول از ائمه اربعه) (امام ابو حنیفه)
رضی الله تعالی عنه نام او نعمان کنیه اش ابو حنیفه ابن ثابت کوفي
اجداد او کابلی بوده اند پدرش ثابت در عهد طفولیت بخدمت
حضرت امام علي رضی الله تعالی عنه برده اندوحضرت امام دعا به برکت
برای او واولادش فرموده ولادت آن امام در شهر کوفه در تاریخ
هشتاد هجری بوده ودر شهر کوفه نشأت واشتغال به تحصیل علوم
دینیه داشته وبه خدمت چار نفر از اصحاب حضرت ﷺ شرفیاب
شده به حضرت انس بن مالک وعبد الله بن ابي اوفی در شهر کوفه
وبه خدمت سهل ابن سعد در مدینهٔ منوره وبه خدمت ابو طفیل
عامر در مکهٔ مکرمه پس امام ابی حنیفه از تابعین بوده وازجمع امامان
بزرگوار ازتابعین حدیث وفقه آموخته ودر مدتی کم ترقی بسیار کرد
بنحوی که مذهبش در اقطار اسلام قرار گرفت وعلما وامامان زمان
بفضل وفقه وعلمش اقرار واعتراف فرمودند وکتب خیلی زیاددردین
تألیف فرمود یکی از انها (الفقه الاکبر است) امام شافعی رضی الله
تعالی عنه در مدح او فرموده (الناس عیال علی ابی حنیفة في الفقه)
ودر عبادت وتقوی قدمی راسخ داشته مدتی سی سال تمام روزه بوده
وچهل سال به وضوء عشاء نماز ادا فرموده گریه وزاری اودرشبها نوعی
بوده همسایه هایش بروتر حم می کردندودر همه شبها یک ختم قرآن مجید کرده
وبرجائی که برای مدفن خودقرارداده هفت هزارختم قران خوانده وقتی ابو
جعفر منصور او رااز کوفه به بغداد نقل نمود از وطلب قضاوت کردامام

ابا فرمود بعد ازان ابو جعفر امر بحبسش کرد وچند مرتبه دگر طلب قضاوت از وکردند قبول نفرمود آخر الامر برقبول نکردن قضاوت در محبس ناخوش افتاد ودرماه شعبان در تاریخ یکصد وپنجاه متوفی ومدفنش در بغداد معروف وزیارتگاه مسلمین است (امام مالك) رضی الله تعالی عنه ابن انس ابن مالك ابن ابی عامر عربی الاصل ولادتش در (ذی مروه) جائیست در اطراف مدینهٔ منوره در تاریخ نودوسه هجری پدرش انس ابن مالك خادم حضرت صلی الله علیه وسلم بوده وآنحضرت دعا به زیادی عمرواولاد وبرکت برایش فرموده پس ولادت امام مالك اثری است از آثار دعای سید ابرار صلی الله علیه وسلم وآن امام ازتابع تابعین است فقه وحدیث آموخته از هفتصد نفر از علمای کبار سه صد ازیشان از تابعین وچهار صداز تابع تابعین بوده اند تا اینکه بمقام اجتهاد رسیده واهل علم از اقطار اسلام برو گردشده اخذ فقه میفرمودند وحدیثی که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده (لاتنقضی الساعة حتی تضرب اکباد الابل من کل ناحیة الی عالم المدینة یطلبون علمه) برآن امام همام تطبیق کرده اند که پس از دورهٔ صحاب تا امروز هیچ کسی به اندازهٔ آن امام در مدینهٔ منوره دارای علم وفضل نبوده وامام ابو حنیفه درشأن او فرموده (ما رأیت اعلم بسنة رسول الله ص ه) هفتاد سال درمدینهٔ منوره که مرکز دیانت ومهبط وحی است مشغول افتاء ونشر احکام دین مبین بوده وبه روایت صحیحه همه شب در خواب بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسیده وفاتش روزیکشنبه ۲۲ ربیع الاول وتاریخ صد وهفتاد ونه بوده قبرانورش در مقبرهٔ (جنة البقیع) در مدینهٔ منوره است (امام شافعی) نامش محمد بن ادریس ابن عباس بن عثمان ابی

شافعی نسبش در عبدالمناف بحضرت رسالت ﷺ می رسد ولادتش در (غزه) (عسقلان) در تأریخ صد وپنجاه هجری در دو سالگی بمکه اش بردند در هفت سالگی در مکهٔ مکرمه قرآن شریف را حفظ فرموده ودر خدمت مسلم بن خالد مفتی مکه مشغول فقه شد در ده سالگی کتاب (موطأ) تألیف امام مالك را حفظ فرموده ودر پانزده ساله بمقام افتاء رسیده ودر افتاء ونشر احکام مجاز بعد ازان بحضور امام مالك در مدینهٔ منوره رفت ومدتی در خدمت او اخذ فقه کرده بعد از ان به بغداد آمده علماء براو گرد شدند وازو اخذ فقه کردند بعد از ان بمکهٔ مکرمه عودت مدتی مجاور بیت الله در عمر ٤٩ باز به بغداد واز بغداد بمصر نقل وبقیهٔ عمرش در مصر مشغول افتاء احکام دین بوده وعلما از اطراف واکناف بخدمتش می آمدند وکسب فقه از وی می کردند حدیثی که حضرت ﷺ فرموده (عالم قریش یملأ طباق الارض علماً) بروحمل فرموده چراکه از قریش کسی مانند آن امام نشر احکام در بین انام نفرموده خیلی متقی وعابد بوده شبها را به سه قسم می کرد قسمی برای علم وقسمی برای نماز وقسمی برای خواب نهاده در هرروز ختمی قرآن شریف خوانده الا رمضان که هرروز دو ختم کرده از ان امام نقل است فرموده شازده سال است نتوانسته ام سیر خورم زیرا خوردن بدن را گران وشهوت را زیاد وطاعت را نقصان می کند هرگز سوگنه نخورده هیچکس گناه صغیره یا کبیره ازو ندیده وبه مستجاب الدعوه مشهور بوده وفات اوروز جمعه سلخ رجب در تأریخ دو صد وچهار هجری ومدفنش در قرافهٔ مصر معروف (امام احمد

فرقه از وها محبوب خداوند غفار وناجی از عقاب یوم القرار وآنها کسانی هستند برداب من واصحاب من هستند پس اگر به انصاف نظر نمائی معلوم خواهد شد غیر از اهل سنت وجماعت که برداب وسیرت حضرت واصحاب می باشند فرقهای باقیه همه اهل هلاك وذیل ومقام نبوت از مناسبه با ایشان پاك زیرا نار ونور ازیك دورند واما مذاهب اربعهٔ اجتهادیه در صورتی که مصیب دو نباشد همچون در آتی بیان خواهم نمود بلکه مصیب یك باشد آنوقت هر کدام اصابهٔ نفس الامر کرده باشد بحقیقت بر دأب وروش حضرت وآن یك دو اجر دارد اجر اصابه واجر زحمت وهر کدام اصابه نکرده باشد انهم معذور ومأجور لکن فقط اجر زحمت دارد وبس در صحاح مرویست (اذا اجتهد الحاکم فاصاب فله اجران واذا اجتهد فاخطأ فله اجر واحد)

(صحیفهٔ نوهم) در مقام طعن بحضرات مجتهدین واتباع ایشان که سواد اعظم اسلامی هستند بعضی از الفاظ وکلمات قرآن شریف که درشان کفار وارد شده مخلوط به بعضی کلمات سقیمهٔ نامربوط خود کرده اید وگفته اید (قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء) تا آخر عبارات مذبوره) میگویم درین صنعت تمام بدعت وشناعت اظهار کرده اند که دل انسان عاقل از ان متزلزل می شود از چندین جهت اول اینکه خطاب کردن به گروه اسلامیان یعنی مجتهدین واتباع ایشان به صدر آیتی که در مقام عتاب به یهود ونصاری وارد شده از اهل ایمان ووجدان بسی دور است زیرا اشاره به تکفیر ملایین اسلام کرده اید که از قرن دویم اسلام تا این قرن رابع عشر بر تبعیت أئمهٔ مجتهدین دوام

کرده اند والبته شنیده اید یا در نصوص احادیث دیده اید که حال آنها تکفیر مسلمین می کنند چیست دویم اینکه کلمات قرآن شریفه را به کلمات کثیفه خود مخلوط کردن چه معنی دارد اگر بخیال اقتباس در التباس افتادهٔ بدان که شرط اقتباس که مرضی اهل بلاغت ونکات باشد آنست بطوری نقل عبارت شود هیچ اشعاری درو نباشد به اینکه منقول از قرآن یا احادیث است در صورتیکه شما در مقام رد اهل اجتهاد واستدلال بقرآن شریف همین صنعت را اظهار کرده اید سوم اینکه بقاعدهٔ ارباب ابتداع اشاره بآن کرده اند که آیات قرآن مقامی چندان ندارند که ما هم میتوانیم عبارات خود مخلوط بآن کنیم بنحوی که مردمان انرا قرآن بدانند واین فقره علاوه بران که کفر است ومخالفه به آیة (قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا) هر شخصی جزئی المامی ومناسبت بمقام قرآن شریف وبلدیت از نکات ومزایای آن داشته باشد به اول نظر همچون مو از ماست بیرون شود لغات سیاه شمارا در بین کلمات روشن قرآن شریف بیرون خواهد کرد واگر محض تقلید فرقه گمراه بهائیه است که در بعض کلمه از قرآن شریف می برند وباعبارت پر جسارت خود مخلوط می کنند انهم مطلبی دگر واینکه در اثنای ان صنعت اظهار کرده اید که حضرات ائمه در ضلال ومردمان را اضلال کرده اند واوها دجال امت هستند اما با بیداری وهشیاری گوش بگیر تا مالی شوی که ضال ودجال بودن بشما نزدیك است نه به ایمان زیرا از حین عصر سعادت ووجود حضرت رسالت ﷺ علماء

اصحاب کرام بابودن آن حضرت که منبع علم ومعرفت بود اجتهاد کرده اند وحضرت ﷺ تقریر آن فرموده وکذلك دردورهٔ تابعین وتابع تابعین عمل به اجتهاد در احکام دین کرده اند چنانکه در آتیه مفصلا بیان خواهد شد وبعد از قرن تابع تابعین مسلمین برتقلید مجتهدین دوام داشته اند واجماع عملی برحقیت اجتهاد در دین اسلام واقع وحضرت علیه السلام فرموده (لن تجتمع امتی علی ضلالة) پس داب مجتهدین ضلال واضلال نبوده زیرا بفرمایش حضرت کار ایشان حق وخلاف شما با حضرات ایشان ضلال است خداوند متعال میفرماید (وماذا بعد الحق إلا الضلال فانی تصرفون) باز آقا دجال بمعنی کذاب یعنی بسیار دروغ زن ویاوه گو وما دام راستی وحقانیت مجتهدین دررفتا وکردار بقول وفرمایش رسول مختار واضح شد نمایان است مخالف اوها کذاب می ماند (شهد الله انه لا إله إلا هو والملائکة واولوا العلم قائماً بالقسط) اهل علم بمدلول آیهٔ منقوله از زمرهٔ اهل قسط وعدل هستند وعادل صادق امت وبیرون از صداقت صادق کذب ونفاق منافق است در صحاح مرویست (خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم) ومرویست ان بین یدی الساعه کذابین فاحذروهم) پس بنگر که ایشان به عصر خیر وصدق نزدیك اندیا شما وشما به ایام فتنه ودروغ نزدیکنندیا امامان (ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید)

(صحیفهٔ ده) کفته اید اگر اجتهاد ونوشتن کتاب در دین جائز می بود چرا خلفای راشدین یاتابعین در مدت صد سال وکسری

أز رحلت بهمچو کاری اقدام نکردند وکلیه وحوادث را برطبق کتاب مبین عمل می کردند واگر خوب کاری نیست ابو حنیفه چرا به این فتح الباب مبادرت نمود .

(میگویم) این مقاله از بی خبری شما به آثار دینیهٔ اصحاب کرام وتابعین اعلام شهادت دارد زیرا سابق اشاره کردم در عین زمان حضرت ﷺ اصحاب کرام اجتهاد فرموده اند وحضرت رسول ﷺ تقریر ایشان فرموده وکذلك بعد از وفات او هم اجتهاد خیلي زیاد داشته اند وهکذا تابعین وتابع تابعین تا آخر دورهٔ أئمه مجتهدین فقط اصحاب کرام بواسطهٔ انتشار در اقطار اسلام وکثرت اشغال ونظم وترتیب لشکر اسلامی ومقاومه ومدافعهٔ دول یارای تألیف وفرصت تحریر کتابها نداشته اند ومع ذلك هم غایت جهد واهتمام در حفظ وضبط آیات! واحادیث شریفه کرده اند دگر امام ابی حنیفه رضی الله عنه فتح الباب اجتهاد نفرموده بلکهٔ در طبقهٔ متوسطه مجتهدین بوده طبقه اولی اصحاب طبقه دویم تابعین طبقه سوم تابع تابعین دگر اقا چرا رجماً بالغیب وروماً للریب بدون مطالعه ودیدن یا استماع وپرسیدن باین نفی واثبات مشغول می شوی یا اینکه گمان می برید هرچه بکوئید خودتان مدعی وحاکم ودر اسلام عالم نمانده شمارا براین غفلت تنبیه فرماید (ان هذا لشیٔ عجاب)المنة لله حال حاضر اقطار اسلام پرازعلمای اعلام ودرجوار خودت از اکابر بسیارند که بواسطهٔ کثرت فضیلت طاقت این مداومات سر بدردآور ندارنه حضرت ﷺ فرموده (لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی یأتی امر الله) وداعی

وامثال هائی چون هنوز نو نمردیم متعهدیم سالها در خیال وسؤال وحرب واشکال داشته باشید بلطف خداوند متعال واستمداد از روح معدن الفتوح حضرت ﷺ وبرکت ومیمنت صحبت مردان خدا بر قدم اقدام در دفاع ان حاضر آماده باشیم (کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله ویسعون في الارض فساداً والله لا یحب المفسدین) ودر صحیفه ۱۱ می گوئید نمیدانم مقصود علما از اجتهاد چیست اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع دربرابر نص است برای تعیین حکم بالاتفاق حرام وکفر محض است واگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تأویل نص است انهم حرام وممنوع است ودر صحیفه ۱۳ می گویید اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در جرح وتعدیل معانی وتبدیل کلمات الله یا شرکت در تشریع است که انهم کفر وممنوع است ودر صحیفه ۱٦ می گویید واگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تفسیر آیات برأی شخصی است انهم حرام وممنوع است صحیفه ۱۷ گفته اید واگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در استنباط احکامی است که در قرآن وارد نیست انهم اتیان بشرع جدید ودر صحیفهٔ ۱۹ گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تولید اختلاف وگم کردن حق وپامال کردن حقیقت است انهم حرام وممنوع ودر صحیفهٔ ۲۲ گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تحصیل ظن است بحکم شرعی چنانکه خود اصولی می گویند الاجتهاد استفراغ الفقیه الوسع في تحصیل ظن بحکم شرعی والظن المهمل هو الفقه اجتهاد باین معنی هم باطل (میگویم) جناب فیلسوف درین صنعت که اظهار فرموده اند نمایان می شود

بطریق منع الخلو یا خیلی بی اطلاع ویا خیلی بی انصاف هستید زیرا بعد از اینکه علمای مجتهدین بیان مراد از اجتهاد فرموده اند که شق اخیر است وشما به عقب مقصود ایشان میگردید ذکر صحیفه پر کردن به اگر اگر اگر چه معنی دارد در صورتیکه بعض از شقوق مذکوره لغو ومکرر است واگر مقصودت توسیع دائره است بدانکه توسیع دائره در محتملات عقلیه است ومنقولی که صاحب او بیان مقصود خود از ان کرده باشد جای همان توسیع ندارد در اینصورت اگر مراد از اجتهاد ندانستهٔ وبتعریف علما ظفر نبردهٔ وبالاخره بطریق اتفاق بر تعریفش آگهدار شدهٔ شق اول واگر بر مراد مطلع وبمحض عناد این محتملات خرافیه را زیاد کردهٔ شق ثانی پس (خوش بخوان این زجر واین تهدید را) (تا بدانی آفت تردید را) (خلق را تردیدشان بر باد داد) (ای دو صد نفرین بر ان تردید باد) (وبعد ذلك بشنو حی علی الصلوة حی علی الفلاح مقصود علما از لفظ (اجتهاد) معنای هفتم وانشا الله برایت بیان واثبات خواهم کرد لکن فعلا بر ترتیب صحائف شروع برد عبارات می کنم وعرض می کنم در صحیفه ١١ گفته اند اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع است در برابر نص تا آخر

﴿ میگوییم ﴾ بذل وسع در برابر نص باین معنی که از قول شما مفهوم است عبارت از این است که انسان بر خلاف حق ومقابل به نص خداوند بی دلیل وبرهان حرف زند واین کار نا هموار کار شیطان وگمراهان اشرار است نه کار علمای دین وامامان

مجتهدين رضي الله عنهم که خداوند در مدح ایشان فرموده (انما یخشی الله من عباده العلماء) یعني کسي بحقیقت از خداوند نمیترسد الا کساني که عالمند بخدا وصفات خدا و در مقام عتاب به شیطان خطاب فرموده است (ان عبادي لیس لك علیهم سلطان) یعنی به راستي عبدهاي مخلص من قوت وغلبهٔ تو بر ایشان نمي باشد پس به مضمون این دو آیهٔ شریفه علماي دین خاشعین وعباد خاشعین مغلوب شیطان لعین نخواهند بود پس علماي دین مغلوب شیطان لعین نخواهند بود اگر بعد از این هر کس به تمویهات وتلبیسات علما را به اتباع شیطان نمایش دهد رجا میکنیم در مقام نصیحت باو بفرمائید (مبدء هر ملعنت ابلیس بود — صنعت او بدعت وتلبیس بود) (هر که دیدم مشرب تلبیس داشت) (عاقبت بر مذهب ابلیس بود) .

گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تأویل نص است که انهم حرام وممنوع در سوره اعراف میفرماید (ولقد جئناهم بکتاب فصلناه على علم هدى ورحمة لقوم یؤمنون هل ینظرون إلا تأویله) ونیز درسورهٔ آل عمران میفرماید (هو الذي انزل علیك الكتاب منه آیات محکمات هن أم الكتاب وأخر متشابهات فاما الذین في قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله إلا الله والراسخون في العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا) تا آخر (میگوییم) تا حال آقا راجع به بطلان اجتهاد حرف مي زد ممکن بود کسي مشتبه شود أما حالا که تأویل آیات متشابهه را وسیله قدح در ائمهٔ مجتهدین کرده معلوم شد که سراسر گفتهایش عاطل می ماند آقا ما بین عالم آیات متشابهه

وعالمي اجتهاد مجتهدين آسمان وزمين است درين صورت مصلحت است
براي فهمانيدن برادران محكم ومتشابه را تفصيل دهيم تا واضح شود
كه محكم ومتشابه در آيهٔ مذكوره چه معنى وبه مقصودي آقا چه مناسبه
دارند وچون آقا در كتاب (نسيم) سخن امام فخر رازي پسند ونقل
ازو كرده درين موضوع اكتفا به فرمايش او مى كنم شايد آقا را مسلم
وپسنديده آيد پس عرض مى كنم در بعض آيات قرآني هست كه تمام
آيات قرآن شريف محكم هستند چون آيه (الر تلك آيات الكتاب الحكيم)
وآية (الر كتاب احكمت آياته) ومقصود از محكم درين دو آيه اين است
كه تمام قرآن كلام حق وفصيح الالفاظ وصحيح المعنى مى باشد وهر
كلامى در عالم بوده وهست ومى باشد قرآن شريف از همه موثوق تر
است ومحكم باين معنى در زبان عرب آمده چنانچه در شائي بنائي خيلي
موثوق ومتين مى گويند (هذا بناء محكم) ودر بعض آيات دگر هست
كه تمام قرآن متشابه است چون آيهٔ شريفهٔ (كتاباً متشابهاً مثاني
تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله
ذلك هدى الله يهدي به من يشاء) ووجه مناسبه ومشابهه آيات
بيكدگر اين است كه هر بعضي از آيات تصديق بعضي دگر ميكند مثلا
در جاي ميفرمايد اي آدميها عبادت كنيد خدائي كه شما را خلق
كرده از يك نفس در جائي دگر ميفرمايد اطاعهٔ خدا وعبادت او كنيد
در جاي دگر ميفرمايد آيا اگر خداوند شب را بر شما دائم كند
كه مى تواند روز كند تا دنيا را ببينيد وبه عقب وجه معيشت خود
برويد يا اگر روز را بر شما دوام دهد كه مى تواند شب بياورد تا شما

بنا بر وقف کردن بر لفظ جلاله خوب ومسلم ائمه مجتهدين است وايشان تاويل متشابهات فرموده اند دگر ذم تأويل ومنع توضيح وتفصيل در سائر ايات بچه دليلي اثبات ميكنند ولفظ (تأويل) در جمله شريفه (هل ينظرون تأويله) بمعنى انتظاري ثواب وعقاب در قيامت ودريافتن تفصيل عاقبت ان است چنانكه بعقب ان ميفرمايد (يوم يأتي تأويله يقول الذين نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا او نرد فنعمل غير الذي كنا نعمل قد خسروا انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون) در صورتيكه خداوند متعال به ايه شريفه (سأنبئك بتأويل ما لم تسطع عليه صبرا) وبه كلمه شريفه (ذلك خير واحسن تأويلا) تقرير وتحسين بعض از تأويلات فرموده .

(علاوه) از بيانات شما راجع به (محكم) لازم ميايد هر ايتي كه حضرة رسالت صلى الله عليه وسلم بيان فرموده باشد محكم نباشد زيرا گفته ايد انچه محكم است محتاج بتأويل نيست ودر صورتي كه محكم نبود بايد داخل متشابه شود وانگهي بيان متشابه را هم به طلب فتنه نام برد ايد

نيست اي جان پدر حكم عليل * غير از بيماري وسقم دليل

گفته اند عطف (راسخون) برمستثني يعني خدا باطل است زيرا مستلزم تناقض خواهد بود (ميگوييم) به اين زودي عرض كردم كه سلف صالحين يعنى كل اصحاب وتابعين واتباع تابعين رضوان الله تعالى عليهم اجمعين وقفه بر لفظ جلاله فرموده اند ودر ايات متشابهه تابع تأويل نبوده اند وحالا عرض مي كنم علماي خلف رحمهم الله تعالى ايات متشابهه كه راجع بصفات هستند مانند يد وعين وجه استواء وامثال انها

تأویل کرده اند ووجوه لطیفهٔ بري از نقص وعیب ومهجور از اشتباه وریب نسبت بمقام عظمت عالم الغیب اظهار فرموده اند وبرصحت تأویل چندین دلیل آورده اند یکي اینکه خداوند متعال آیات را براي اظهار حق وارشاد خلق نازل فرموده وهر یکی از آیات منزله پر از چندین فوائد وحکم مفصله است درین صورت زحمت کشیدن براي فهم مجملات ومتشابهات قرآن بطریق مشروع غیر ممنوع بلکه از جملهٔ ضرورات است دلیلي دگر اینکه خداوند متعال آیات را دو قسم کرده محکم ومتشابه ودر فهم محکم اهل علم همه اشتراك دارند پس اگر راسخون في العلم مخصوصاً در آیات متشابهه ایقاني وعرفاني نداشته باشند در بین علماي راسخین وغیر راسخین فرقي نمي باشد در صورتیکه علم غیب که مخصوص خداوند است بصورت خصوصیه لطفاً بعضي از دوستان خود بر بعضي مبینات مطلع میفرماید چنانکه فرموده (لا یظهر علی غیبه احداً إلا من ارتضی من رسول) اگر میفرمایند آیهٔ شریفهٔ (واما الذین في قلوبهم زیغ) مانعي تأویل است مي گویم ابدا ان لفظ جلیل مانعي تأویل نیست زیرا مدلول آن این نیست که هر کس تابع ایات متشابهه شود طالب فتنه وتأویل است بلکه مدلولش اینست کساني که دردل ایشان زیغ ومیل از حق بسوي باطل است تابع متشابهات مي شوند بخیال وارزوي طول دادن به سخنان پریشان در میان مؤمنان وگمراه کردن وفتنه نشر کردن دربین ایشان ولله الحمد علماي خلف که نعم البدل طبقهٔ سلف بوده اند همه ارباب حقیقت وانصاف ه زیغ واعتساف وبموجب حدیث صحیح علماي دین ستاره زمین

زیغ وبدعت قصد ایشان در تبعیت آیات متشابهه محض تفتین وپریشانی کردن مؤمنین است دراینصورت این دو فرقه از یك مفارقند زیرا تمامد صفات دلیل تمامد موصوفات است پس عطف (راسخون) بر لفظ جلاله ووقفه بر لفظ علم چنانکه خلف فرموده اند صحیح اگرچه طریق اقوم واسلم درقطع راسخون ووقفه بر لفظ (الله) است گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع درجرح وتعدیل معانی وتبدیل کلمات الله یا شرکت در تشریعست که اینهم کفر وممنوع است (میگویم) آقا خداوند بمحض لطف وکرم شامل خود دیانات حضرت محمد المصطفی (ص) بچند وجه بر دیانات سائر انبیاء را تشریف داده اول اینکه شریعتش برای عام عالم وشامل است نه برای زمرهٔ مخصوصه چنانکه خداوند میفرماید وما ارسلناك إلا كافة للناس — وما ارسلناك إلا رحمة للعالمين هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون — ودر صحاح مرویست حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده بعثت الى كافة الثقلين — دویم اینکه شریعتش چنانکه عام وشامل عالمین است بر دوام وپایدار هم خواهد بود وبه شریعت دگر منسوخ نخواهد شد چنانکه خداوند متعال فرموده ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله بكل شيءٍ عليما — سوم معجزهٔ باهرهٔ انحضرت چنانکه در عصر خود بوده بعد از وفات او هم باقی مانند قرآن شریف که همچون بوده می ماند واز دست تعدی محفوظ چنانکه خداوند فرموده إنا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون — چارم اینکه امت اجابه بر ضلال گرد نشده ونخواهند شد چنانکه حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده (لا تجتمع امتي على ضلالة) پس آقای فیلسوف با برکات

این پیغمبر اشرف واکرم وبا این شریعت ودین شامل واعم وبا این
اعجاز باقي واتم وبا این امت با عصمت واحکم تبدیل کلمات الله یا اشتراك
در تشریع با خدا چگونه معقول است علی الخصوص که ابتداي همین
تبدیل واشتراك در عصر اولین اسلامیان باشد که شدت اعتصام وتمسك
ایشان بدین از تمسك دنیا پرستان این دوره بدنیا بدرجات بالاتر بوده
وچطور نسبت تحریف به امامان داده اند که اخیار امتي باشند خداوند
بر نیکي وعدالت کاري ایشان شهادت فرموده — صحیفه ۱۳ گفته اید
در تفاسیر مذکور است مقصود از تحریف تبدیل الفاظ نیست بلکه
تغییر وتاویل معنی (میگویم) با این حال که قدح وطعن از ائمه مجتهدین
مي دهند که اخیار علماي سلف ومقتداي مفسرین بوداند پس چه
مفسري موثوق به مي ماند تا نقل ازو بکنید (وبعد ذلك) این نسبت
که به مفسرین وتفاسیر داده اند غیر صحیح — ببین تفسیر امام رازي
که خودتان اورا طرف وثوق گرفته اند در تفسیر آیهٔ (یسمعون کلام الله
ثم یحرفونه من بعد ماعقلوه) میفرماید تحریف یا در لفظ است یا در معنی
وحمل تحریف بر تغییر لفظ اولی تر از حمل تحریف بر تغییر معنی است
زیرا ما دام کلمات الله باقي وتغییر در تأویل باشد انوقت مغیر معنی مي
بودند نه مغیر کلمات وخداوند متعال نسبت تحریف کلمات به ایشان
داده نه تحریف معنی وخداوند (یحرفون الکلم عن مواضعه)
فرموده _ گفته اید الفاظ و کلمات توراة وانجیل در نزد یهود ومسیحیان
بطور تواتر در اقطار عالم محفوظ تا اینکه گفته اند بهیچ وجه تصور
امکان تحریف در انها نیست _ (میگویم) (سبحان الله) چنانکه نه بر
تواریخ وطبقات علماي اسلام بي اطلاعند بر طبقات امم سالفه هم بي خبر

آقایه ادلهٔ موثوق بها ثابت شده که پس از تخریب بیت المقدس وحبس
بنی اسرائیل در بابل غیر از حضرت عزیر علی نبینا وعلیه السلام هیچکس
نمانده بود که حافظ تورات باشد در صورتیکه در ان واقعه ابدا کتاب
واسفار نزد بنی اسرائیل نمانده بود پس تواتر در تورات کجاست وهم
انجیل که کتاب إلهي وبر حضرت عیسی نازل شد بعد از رفع او انجیل
سماوي را ترك واشخاص اربعهٔ مشهوره متی مارقس لوقا یوحنا از
عوض آن چار انجیل را تألیف وبا اینکه انجیل سماوي که تمام احکام
تقدیس ملك علام بوده به کلمات خرافات تبدیل کردند که اگر از
مطلب دور نمي افتادیم بعض از عبارات محرفه ومتخالفهٔ انها برایت نقل
وبشما حالي میکردم زعم تواتر ومحفوظیت به الفاظ کتب عهود سابقه غلط
است (علاوه) اگر اعتبار بائمه تفسیر میفرمایند چنانکه خودتان فرموده
اند در تفاسیر مذکوراست ازحضرت ابن عباس صلی الله علیه وسلم مرویست
که هفتاد اشخاص مختارین بعد از اینکه در کوه طور کلام باري تعالی
را بصورت خرق العاده سماع کردند وحالی شدند بمحض عناد وبد بختي
تبدیل آن دادند وعبارتي محرفه را در جائي ان نهادند باین مضمون
خداوند میفرماید اگر طاقت داشتند احکامی که براي شما قرار داده ام
بجا بیاورید واگر طاقت نداشتند ترك او کنید وکذلك صفات نعوت
حضرت رسالت را تحریف وتبدیل کردند از شخص منعوت که در
تورات موعود به است بعد از هفتصد سال دگر ظاهر خواهد شد
وحضرت فاروق با ایشان معاهده فرمود اگر بعد از ان مده ان شخص
ظاهر نشد باید یهود دین اسلام قبول ویا از أمان خارج شوند وحال اینکه

پنصد سال بالاتر وعدهٔ ایشان میگذرد وابدا آثار ونشاني از شخص موعود نیست غرض اینست شما ادعاي تواتر ومحفوظیت کلمات اسفار عهود اسرائیلیه کرده اید وحال اینکه اگر به تفاسیر اسلام اعتبار ویا بر تواریخ صحیحه آگهدار باشید میدانید که قسمي بزرگ ازانها مبدل ومحرف است گفته اید پس مقصود از تحریف استعمال الفاظ است در معاني بعیده وتقیید مطلق وتخصیص عام وعدول از منطوق بسوي مفهوم واز حقیقت بجانب مجاز وامثال اینگونه عملیات که علم اصول را مجتهدین فقط براي همین وضع کرده اند میگویم چون از منت خداوند در حمت او بر اسلامیان الفاظ قرآن مورد تحریف لفظ نخواهد شد وباید معاند هم مجالي براي جلوهٔ عیب خود پیدا کند روبه دعوی تحریف معني والفاظ واستدلال به تقیید مطلق وتخصیص عام وغیره کرده ولکن در حقیقت این گونه عملیات براي شما دلیل بر تغییر وتحریف معنی نخواهد بود زیرا عملیات مذکوره خصوصیتي باماماں مجتهدین ندارد وهر کس با معرفت ملاحظه هر لغتي از لغات اهل کرهٔ زمین بنماید معلومش مي شود پر از ین عملیات است بلکه صحت وراستي معنی مبنی بر انها است راجع به تخصیص عام خداوند فرموده (الله خالق کل شئ) اگر در ان عموم تخصیص نباشد لازم مي آید خداوند خالق خودش باشد (تعالی الله وخداوند در شان زنهاي مطلقه فرموده (والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء) ودر شان زنان حامله (واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن) — پس اگر عموم مطلقات مخصوص به غیر حامله نباشد لازم مي آید در انقضاي عدهٔ مطلقهٔ حامله اعتبار بوضع حمل نباشد « هذا خلف » « تقیید مطلق خداوند در

آداب وضو فرموده (فاغسلوا وجوهكم وايديكم إلى المرافق) ودر آداب تيمم ميفرمايد (فامسحوا بوجوهكم وايديكم) لفظ ايدي كه در اين جا مطلق است بواسطه اينكه تيمم في الجمله بدل وضو است واضح مي شود انهم مقيد به (إلى المرافق است) (اعتبار مفهوم موافق) خداوند در خصوص احترام كردن پدر ومادر ميفرمايد «ولا تقل لهما اف» معلوم است در صورتي خداوند منع اف كردن در مقابل والدين كرده باشد دشنام وزدن وهتك كردن ايشان هم تحريم خواهد فرمود «مفهوم مخالف» خداوند در باب صيام فرموده «كلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر» در اين جا معلوم ميشود خوردن وآشاميدن تا طلوع فجر جائز است بعد از ان ممنوع «عدول از حقيقت بجانب مجاز» خداوند در بيان زلزله ودهشت روز محشر ميفرمايد «يوم تذهل كل مرضعة عما ارضعت وتضع كل ذات حمل حملها» يعني زلزله وهيبت روز محشر بطوري است كه زن مرضعه از شير خوري خود غافل وهر زني حامله حمل خود را مي افكند وواضح است دران روز زن مرضعه وحامله نيست پس آيه شريفه كنايه از ظهور جلال وآثار اسم منتقم است بنوعي اگر فرضا در ان وقت زني مرضعه باشد از رضيع خود غافل واگر حامله باشد حمل را مي اندازد كه اين تقرير في الجمله تصويري دهشت آن روز است وإلا بمراتب از ان قدر هم زياد تر است وامثال اينها كه بيان كرديم در عبارات تمام اهل كائنات بسيار وهمه درمورد خود باعتبار وخداوند متعال بر ترتيب كه مفهوم باشد وحي را نازل ميفرمايد دگر حضرات مجتهدين جرح وتعديلي در

قران وحديث نكرده اند وفقط به واسطهٔ علم به عموم وخصوص ومطلق ومقيدي زباني عربي كه مقتضاي طبيعت وفطرت خودشان بوده زيراهركس احكام زبان خود مي داند اظهار معنى ومراد از الفاظ قرآن وحديث كرده اند

بعد از عصر حضرت ابو حنيفه رضي الله عنه امام محمد تلميذ عزيزش شروع به تدوين اصول فقه فرمود وهكذا ائمهٔ كبار رضي الله عنهم شروع فرمودند به چند غايه اول اينكه تا حقايق وعلومي كه دانستن انها مقتضاي سليقه وفطرت سلف بود محفوظ بماند مبادا بمرور ايام واختلاط اعراب واعجام والقاء فتن ارباب اوهام منسي وضايع شوند دوم توسيع راه فهم براي سائر علماء دين كه عرب نبوده اند شايد بواسطهٔ دانستن اصول استعمال احاديث وآيات واستدلال كردن بانها سهل گردد سوم طريق اخذ واستنباط احكام كه مجتهدها فرموده اند واضح شود مبادا هر جاهلي ظن جهل وقصور باماماز ببرد پس غايه ايشان ابقاء رسوم دين بوده جزاهم الله خيراً .

ولا عيب فيهم غير ان لسانهم بيان لاصحاب الهدى والدلائل
واقلامهم فوق الصحائف اسياف وقد شهرت فوق الهوى والرذائل

آقا از قول شما عجيب تر از ناداني با ارباب بدعت اختلاط كرده شنيدم مي گفت علماء از خود اختراع وجوه قرائات عربيه كرده اند كه فلان كلمه در فلان تركيب مرفوع ودر فلان جا منصوب ودر فلان عبارت مجرور وإلا اينها اصل ندارند گفتم عجبا فارسها كه امروز تحري فارسي مي كنند آيا خودشان كلمات اختراع ميكنند يا اينكه به فحص وتفتيش لغات فرس

قدیمه را پیدا خواهند کرد پس از گفتارش خوشم آمد که اهل معرفت حالی
می شوند ارباب عناد بمحض اخلال وافساد طعن از دین میدهند

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

خمیر مایه استاد شیشه گر سنگ است

گفته اند چنانکه ابو حنیفه (لامستم) را بمعنی جامعتم تحریف کرده
چرا بجهة اینکه میگوید لامستم در لغت بمعنی ماسستم وماسستم هم بمعنی
اصبتم نیز آمده واصبتم نیز ممکن است که مجازا بمعنی جامعتم مستعمل
شود مانند تحریف « حاجي » تا آخر عبارات لا طائل « عرض
میکنم » اولا بیان معنی با اینکه بطریق مجاز باشد تحریف نیست زیرا
تحریف یا تحریف لفظ است باین طور که اصل لفظ در میان برده شود
ویا تحریف معنی است انهم عبارت از تقریر معنائي که دلیلي منقول یا
معقول بر ان نباشد وبیان معنی بطریق اراده معنی مجازي مخصوص که
دلیل بران باشد بمراحل از تحریف دور است پس لفظ تحریف نام بردن
درین جا غلط است (ثانیا) این معني فقط معناي امام ابو حنیفه نیست
زیرا مفسرین در تفسیر فرموده اند اول اینکه (لامستم) ماخوذ از لمس
بمعني (التقاء بشرتین) ومراد بهم رسید پوست مرد وزن است خواه
این ملاقات به جماع باشد یانه واستدلال کرده اند که لمس در ملاقات
بشرتین حقیقت ودر جماع مجاز وحمل بر حقیقت اولی باز حکم جنابت در
آیه ولا جنبا إلا عابري سبیل گذشته پس حمل لمس درین آیه بر جماع
تکرار است واین قول قول ابن عمر وابن مسعود از اصحاب وشعبي
ونخعي از تابعین وقول شافعي که از تابع تابعین است رضي الله اجمعین

عنهم اجمعين قول دوم اینکه (لامستم) بمعنی جامعتم است واین قول
علي وابن عباس از اصحاب وحسن بصري ومجاهد وقتاده وابو حنیفه
از تابعین است رضي الله علیهم اجمعين ودليل این قول اینست که لامستم
مأخوذ از لمس ولمس مس به یك معنی آمده اند ومس در قرآن شریف به
معنی جماع آمده چون آیهٔ (وإن طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لكم
عليهن من عده) وآیهٔ (فتحرير رقبة من قبل أن يتماسا) حتی مرویست
از ابن عباس رضی الله عنهما که فرموده (ان الله حي كريم يعف ويكني)
یعنی بي شك خداوند حي است وباكرامت که در خطاب عباد خود عباد
را به عفت وادب بیان مي فرماید ودر جاهاي که محل شرم وانفعال باشد به
کنایه مطلب را افاده می نماید دلیل دوم اینست حدث دو نوعند حدث
اکبر یعنی جنابت ومادام حدث اصغر را در آیه (او جاء احد منكم من
الغائط) ذکر کرده اگر مراد از جملهٔ (ولامستم) هم حدث اصغر باشد
در اینصورت تکرار خواهد شد پس لازم است (اولامستم) محمول بر
حدث اکبر باشد وراجع به حدث اصغر در آیهٔ سابقه تکرار لازم نمي آید
زیرا دران آیه بیان حکم اصلي شده که اغتسال است ورد این جا بیان حکم
بدلي میفرماید که تیمم است — پس واضح شد که (لامستم) نه در جماع
ونه در التقاء بشرتین نص نیست وطرفین هر کدام بواسطهٔ دلیلي معقول
(لامستم) را بیك معنی محمول کرده اند بگذار در معاني التقاء بشرتین
راجح باشد چه شد دگر استعمال تحریف درین مقام غلط واز ان غلط تر
نسبت تحریف بامام ابوحنیفه که در اجتهاد وتفسیر لفظ (لامستم) خلف
چندین از اصحاب وتابعین بوده (علاوه) ابوحنیفه کودك نبوده که هم

چون تصحیف لفظ حاجي به سك تصحیف در آیات کند آقا بکلمات خرافات کودکانه زبان گشودن با امامان حیف است که انسان با وجدان نباید به حرکات ترهات وتباه تاریخ خودرا سیاه کند — صحیفه ۱۵ گفته اید بعلاوه اگر مقصود از لمس جماع باشدمیبایستي خداوند بفرماید (اولامستم ازواجکم) زیرا نساء عام است از ازواج وغیر ازواج وجماع با غیر ازواج یعني اجانب یا محارم بتجدید وضوء جبران نمي شود بلکه باید حد یا رجم جاري شود تا اخر — عرض مي کنم حکمت آقاي فیلسوف در این مقاله واضح شد « الکلام صفة المتکلم » آقا بنا بر ان که بعضي از امامان « لامستم » یعني جامعتم تفسیر کرده اند دلیل اینکه نسائکم فرموده نه ازواجکم اینست که نساء شامل منکوحات ومملوکات مي آید وازواج منکوحات است وبس واضافه بضمیر مخاطب در نسائکم دلیل است بر اینکه مراد از نسائکم حلیله هاي مخاطبین است که اختصاص به ایشان دارند نه اجانب ومحارم که منکوحات یا مملوکات دگران هستند یاهنوز اختصاص بکس پیدا نکرده اند وبمقام تصرف شرعي رفته اند ودر هرحال مقصود از آیه شریفه بیان حکم حدث اکبراست که چطور رفع وحکم طهر مترتب شود نه بیان عقوبت تا بگویند جماع با اجانب به تجدید وضوء جبران نمي شود « فاین هذا من ذلك » (ترسم نرسي بکعبه اي اعرابي) (کینره که تومیروي بترکستان است) گفته اید وانگهي عطف لامستم بر « جاء احد منکم من الغائط » دلیلي واضح است بر اینکه مقصود از لمس در آیه تلاقی بدن زن ومرد است که مانند خروج غائط مستلزم تجدید وضوء است نه جماع که موجب غسل

ومستلزم افتراق معطوفـين در حكم كه مانع از صحت عطف است ميگويم مقصود از آية شريفه رفع حـدث به استعمال خاك است يعنى تيمم وتيمم چه درجاي وضوء وچه درجاي غسل جنابت باشد يكسان دگر افتراق معطوفين در حكم كجا است

صحيفة ١٤ گفته اند يا اينكه اطلاق نص (وان تجمعوا بين الاختين) مقيد بوطي كرده است تا آخر (ميگويم) آقا بايد بدانيد جملة شريفه وان تجمعوا بين الاختين صنفى است از اصناف اربعـه عشر كه در آية (حرمت عليكم امهاتكم) خداوند منع نكاح ايشان فرموده از قبيل مادر ودختر وخواهر وعمه وغيره پس ظاهر تفسير « وان تجمعوا بـين الاختين » وحرم عليكم الجمع بين الاختين في النكاح خواهد بود لـكن در جمع اختـين به ملك نه به نكاح باين طور كسي دو خواهر كه جاريه باشند خريد كند يا خود يكى را نكاح ويك خريد كند در بين اصحاب كرام مذا كره واقع حضرت عمر وعلي وابن مسعود وزيدبن ثابت وعبد الله ابن عمر ميفرمايند موافق ظاهر « وان تجمعوا بين الاختين » بايد جائز نباشد زيرا ان جمله مطلق ومقيد به نكاح يا بملك نشده وسائر اصحاب ميفرمايند جمع بـين الاختين در ملك يا يكي به نكاح وآن دگري بملك جائز است آمانه در مبـاشره يعنى مرد كه صاحب دو خواهر جاريه باشد هر كدام از ايشان را مباشره كرد حرام است ان دگر را مباشره كند تا خواهر اول از ملك يا نكاحش خارج ميشود واستدلال فرموده اند باينكه آيه « وان تجمعوا بين الاختين » فقره ايست از چارده فقره محرمات نكاح ودخلي بملك وخريدن ندارد بدليل اينـكه در باقي فقرات

که محرمات نکاح می باشند خریدن جائز وفقط مباشره حرام است پس جمع بین الاختین در ملك یا یکی بملك ودگر به نکاح جائز است ومذهب امام ابو حنیفه وامام شافعی هم بر این است درین صورت تقیید « وان تجمعوا بین الاختین » از مختصات امام ابو حنیفه نیست بلکه اجتهاد امام ابو حنیفه واجتهاد امام شافعي وسائر ائمه موافق اجتهاد بقیه اصحاب کرام واقع بوده

گفته اید درصورتیکه اگر حدیثي درین باب هم باشد چون مخالف با نص است بحکم فرمایش خود الحضرت که میفرماید « إذا روی عني حدیث فاعرضوه علی الکتاب فان وافقه فاقبلوه وإلا ذروه » باید آن را ترك کرد وقرآن را قبول نمود زیرا حدیث وقتي مقبول ومتبع است که موافق با نص یا مبین مجمل باشد

« میگویم » اولا حدیثی در موضوع جمع بین الاختین که مخالف آیت باشد کجا است تا بمقتضای « إذا روي عنی حدیث » رد شود ثانیا آیت شریفه (وان تجمعوا بین الاختین) نص نیست ونام بردن آن به نص درین مقام معنی ندارد زیرا اگر مقصود از نص اینست که از جمله الفاظ قرآن است واقعا تمام کلمات قرآن شریف بهمین معنی نص ولکن مانعي در تأویل نص این چنین نیست وچون هرچه از انها که محتاج به بیان باشند حضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرموده وابدا دلیل برمنع حضرت صلی الله علیه وسلم از ان بیان نیست خداوند خودش فرموده (انا انزلنا الیك الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم) واگرمقصود از نص آنست که بر مدلول ومضمون خود دلالت قطعیه داشته باشد

ومجال احتمال دران نباشد حقیقة نص باین معنی محتاج ببیان نیست اما آیه
(وان تجمعوا بین الاختین) بهمین معنی نص نیست زیرا جمع بین الاختین
احتمال جمع در نکاح فقط وجمع در ملك فقط وجمع در ملك و نکاح بهم دارد
ولفظیکه اینطور احتمالات داشته باشد نص نخواهد بود (علاوه) باید علم
شما از امثال حضرت علي وابن عباس وسائر اصحاب کرام بالاتر باشد زیرا ایشان
باوصف اینکه ازعرب عرباً وافضل ادباء ومطلع برمعاني لغت بوده اند آیه
(وان تجمعوا بین الاختین) را نص نخوانده اند وانگمي برخلاف ایشان
شما آن را به نص نام برده اید ثالثاً چون خداوند منان حضرت رسول را
مبین قرآن کرده باید هر طور انحضرت تفسیر آیات نماید مطیع وتابع باشیم
« ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا » واینکه آن حضرت
فرموده هر حدیثي از من روایت شد اگر موافق کتاب بود قبول
وإلا رد کنید بدان آن کلمه است که در مقام شدت اعتصام وتمسك به
کتاب الله فرموده که هرگز مخالفه نصوص آن نمي فرماید زیرا مادام
نص آنست که دلالت قطعیه داشته باشد مورد هیچ تعلیل وتأویل
نخواهد بود اما نص که بمعنی لفظي از قرآن باشد هرگاه محتاج به بیان
شد حضرت صلی الله علیه وسلم بیانش خواهد فرمود دگر مقصود از
حدیث آن نیست که فعلا حضرت صلی الله علیه وسلم مخالفت نص مي
فرماید وما حدیثي مخالف را رد مینمایم « معاذ الله ثم معاذ الله » باز در
ضمن اعتصام به کتاب الله به علامتي براي مبتدعین وملحدین اشاره
فرموده که اوها بنام من حدیث دروغ وخرافات را اختراع مي
کنند تا موجب نفرت مردمان از دین باشد پس ملاحظه کنید اگر

حديثي مخالف ونا مناسب به آيت روايت كردند بدانيد كه حديث
من نيست زيرا همه احاديثي حضرت صلى الله عليه وسلم موافق نقل
مستقيم وعقل سليم هستند

گفته ايد ازين قبيل تحريفات وتأويلات باطله كه مذهب ابو حنيفه
سراسر مملو از انها است ... تا اينكه ميگوئيد در واقع مي توان علم
اصول را علم تحريف ناميد ومجتهدين را محرفين قرآن خطاب كرد

مي گويم — لازم است برادران ديني وشما هم بدانند كه علومي دينيه
على الاجمال دو نوعى است نوعي ازان مقصود بالذات مانند علم كلام كه
علمي است شخص ميتواند با آن علم عقايد اسلاميه را به ادلهٔ قاطعه
وبراهين ساطعه اثبات ورفع شبهاي اهل زيغ بنمايد نوعي دگر مقصود
للغير ازجمله (علم نحو) كه خادم قرآن وحديث شريف است وبواسطه
آن اعراب را صحيح توان خواند ومانند علم بلاغه كه بواسطه آن علم
باعجاز قرآن براي انسان پيدا خواهد شد ومانند علم اصول كه مسائلي
است بحث از ادلهٔ خمسهٔ احكام شرعيه مي كنند يعني كتاب سنت اجماع
قياس استدلال كه مجتهدين ادله بهمين اخذ احكام كرده اند وشروط
واسباب وموانع استدلال را در هر باب ادا فرموده اند « راجع به
كتاب. » در چندين جا در قرآن شريف امر فرموده وبايد بدانيم
مقتضاي امر چيست وجوب است يا ندب ودليل بر خصوصيت هر كدام
چيست ودر چندين جا نهي مستعمل شده ايا مقتضاي آن حرمت يا كراهت
وعلامت فارقه چيست واگر نص با نص مخالف وراه موافقه در بين انها
نبود بايد يكي از انها ناسخ آن دگر باشد ولازم است بدانيم ناسخ كدام

منسوح كدام است وهكذا (راجع به سنت) واضح است احاديث
حضرت صلى الله عليه وسلم بطرق متعدده نقل شده پس بايد دانسته شود
حديثى كه يكنفر يا دو يا سه يا چار نفر روايت كرده اند يا حديثى كه رواي
ده نفر يا بيست يا زياد تر باشد عمل به كدام خواهيم كرد ياخود عدد راوي
طرفين مساوي ولكن راويان از يكطرف با كفايت وباضبط ترند ياخود
بعض از راويها باسناد صحيح از حضرت صلى الله عليه وسلم روايت
مي كند وبعضي از اصحاب يا تابعين يا خود بعضي از راويان در وقت
روايت حديث واسطهٔ يا زياد ترك ميكنند وبعضي هيچ ترك نميكنند يا
خود در سلسلهٔ راويان از يكطرف شخصي مجهول الهوية هست وازطرف
دگر همه معلوم الهويه هستند در اين صورت به كدام از ان احاديث
عمل خواهد شد

وهكذا اجماع وقياس واستدلال هريك شروط واسباب وموانع دارند
وعلماء مجتهدين رضي الله عنهم بواسطه رشدي كه خداند باوها عطا فرموده
تحقيقات تامه واستحصال مطلوب كرده اند پس شروع به تدوين
علم اصول فقه كردند تا اينكه غايات مذكورهٔ سابقه حاصل مخصوص
تا اينكه متأخرين هم طريق ومشرب سلف را در استنباط احكام حالى شوند
(علاوه) با اين همه ادله معقوله ومنقوله كه مجتهدين بيان فرموده اند
بطوري كه هر كس ملاحظهٔ آنها بكنند از درجات علم وفهم عالي ايشان
سر گردان مي شود هنوز معاند طعن وقدح از ايشان مى دهد اگر طريق
استنباط واستدلال ايشان درعلمي مدون ومبين نمي شد به تهمت
اينكه علماء سلف بي دليل بوده اند عالم ضائع وذائع مى شدند پس

درینجا که علم اصول به علم تحریف نام برده؛ اگر مقصودت از علم اصول
فقط احوال منطوق ومفهوم وعموم وخصوص ومطلق ومقید وغیره است
بدانکه اینها در لغات احوال طبیعي ودانستن انها فطري وقدحي از اصول
نمیدهند ازین قبیل کسي جغرافیاء طبیعي یا اقتصادي یا سیاسي صحیح
راجع بمملکت بنویسد که ابدا محل عیب وتکذیبي نخواهد شد واگر
مقصودت از اصول بیان ادلهٔ احکام که کتاب وسنت واجماع وقیاس
واستدلال می باشند همین علم اصول علم وصول بحقیقت است زیرا
هیچکس بي دلیل بمطاب نظري نخواهد رسید پس ضبط دلیل کار جلیل
است واگر مقصود همین است چون بواسطه علم اصول فقه که جامع
ادلهٔ احکام ومانع از تعرض ارباب اوهام بشریعت اسلام است مجال این
نمانده که معاندین به مقاصد فاسده واغراض کاسدهٔ خود برسند پس
هر روز بنوعي وهر ساعت بلهجهٔ این علم با قدر را ذم میکنند چنانکه
عادت دشمنان است

(وضرائر الحسناء قلن لوجهها حسداً وبغضاً انها لدمیم) درین صورت
هرچه بفرمایید معذورید زیرا ارباب عناد زمام عقل را بدست نفس اماره
داده اند — بمناسبه اینکه آقا طعن در علم اصول داده وحال اینکه علم اصول
خیلي در ابقاي احکام اسلام تأثیر دارد حادثهٔ را یاد کردم که در تاریخ ۱۳۵۰
هجري در بغداد با یکنفر مسیحي بغذا کر افتادیم — میگفت مسلمین هر
چه میگویند بهر حال اما چطور اعجاز قرآن ازوها مسلم خواهد شد
چنانکه ادعا میکنند (قرآن) یکی است از معجزهاي (محمد) صلی
الله علیه وسلم ودر حیات او مصدق نبوت وبعد از وفات او به همان

ترتیب معجز ارباب بلاغت است وکس نتوانسته ونمیتواند کلام مانند آن تألیف نماید از لحن عبارتش خالي شدم در حیرت افتاده چطور باما مناظره کند وبچه طریق ظفر بما ببرد (وانگهي) قرآن بر مرکز اسلام حصن حصین است پس میخواست اولاً سوء ظن به قرآن شریف باهل مجلس القاء کند بعد از ان هرچه بخیالش آید بگوید

داعي در انجا براي زیادي حسرت او با استمداد از فرمایش مفسرین رحمهم الله گفتم مبادا این وهم باطل را بواهمهٔ خود راه دهید (علاوه) از این هرکه منصف باشد از استماع آیات قرآن شریف متأثر میشود ومیداند که دخل بشر در ان نیست واز عالم غیب بعالم شهادت نازل شده دلیل بر اعجاز قرآن بسیار است (۱) قرآن عربي است وفصاحت وبلاغت عرب غالباً در وصف ألاغ سواري وّرم وتیر وشمشیر وسواران یادر بیان حرب وضرب وغارت وهیجان یا در ثناي خیمه هاي عالیه وصفوت هوائي بادیه وحل وارتحال در بیابان والفت با احباب ویاران است — ودر این موضوعها کلمات بدیع استعمال میکنند (اما) قرآن با اینکه از ینها خالي است عبارتش بمقامي رسیده که معجب ومعجز زبان آوران است (۲) کلام بشر غالباً بواسطهٔ افراط وتفریط فوق الحد بمقامي میرسد که در اثناي محاوره معجب باشد (أما قرآن) با اینکه بدواً وختماً طریق حق وصداقت را گرفته بدرجهٔ عالیه از بلاغت رسیده است (۳) هر زبان آوري فصیح وبلیغ در هر موضوعي تکلم کند فقط در چند جملهٔ از آن بلاغت را اظهار تواند کرد (أما قرآن) باوصف وسمتي که دارد هر مقداري ازو که باندازه

(فبهت الذي كفر والله لا يهدي القوم الظالمين) غرض اينست چنانكه
كفار اشرار ميدانند تا تعليمات قرآن درعالم اسلامي عاند دين اسلام باقي
وبغايه خود نميرسند (ولذلك) دائماً مشغول تنفير مسلمين از درس
قرآن هستند (بناء عليه) قسماً مسلمين درس قرآن وتاريخ اسلام
وشجاعت مردان ديني را به خرافات (اروپائيه) تبديل كرده اند
كذلك ارباب بغي وعناد كه وسائل نشر آثار كفارند بدوام اشتغال
دارند باينكه هر علم در دين اسلام بكار وهر كاري براي مسلمين
باعتبار باشد ذم ونفرين ميكنند تا اينكه اسلاميان از انها متنفر شوند
ومستمسكاتي دين را از دست بدهند انوقت معاندين حسب الميل بمرام
خود برسند پس اى آقاي فيلسوف علم اصول علم تحريف نيست واگر
چشم بينا داشته باشيد علم تعريف است وحضرات مجتهدين محرفين
نيستند بلكه ﴿ معرفين للحق ﴾ هستند (واگر) غرض داعي را
قبول نميفرمائيد (فتعالوا ندع أبنائنا وأبنائكم ونسائنا ونسائكم
وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين)

صحيفه ١٧ گفته ايد اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تفسير
آيات برأي شخصي است انهم حرام وممنوع زيرا گفتم معني تحريف
همين است وغير ازين معني دگر نيست

ميگوييم إمامان مجتهدين رضي الله عنهم برأي شخصي محض يعني
بي استمداد از ادلّه ومدارك منقوله ومعقوله مقبوله تفسير آيات
قرآن نفرموده اند پس ذيل عصمت اوها از لوث تحريف پاك است
وحديث شريف منقول حقيقةً دلالت دارد بر اينكه انسان از تفسير

ازین نقل که از عهود عتیقه فرموده بچندین وجه در ضلالت افتاده
(١) بنص آیات سورهٔ بقره وسوره نساء که سابقا خودتان نقل
کرده اید خداوند متعال شهادت داده براینکه بنی اسرائیل کتب
سماویه را تحریف کرده اند (یسمعون کلام الله ثم یحرفونه . یحرفون
الکلم عن مواضعه . وان فریقاً منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون)
(ألا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون) درین حال چطور شما
بهمان کتب استدلال خواهید کرد (٢) خداوند عظیم به نص قرآن
کریم اعتباري براي کتب اسرائیلیه قرار نفرموده واستدلال شما
بانها عین اعتبار است واعتبار بچیزي که خداوند ردش کرده باشد
ضلال است — (٣) شما در صحیفه ٧ از نسیم گفتید خداوند
بان جهت قرآن را عربي نازل فرموده که هر عرب بدوي وهر عربي
دانی آنرا بفهمد ودستور دیانت خود را بداند — مع ذلک آیهٔ
٨ از فصل ٥٥ اشعیا که درینجا دلیل کردهٔ بر علیه شما حجت
قاطعه است زیرا نقل ازو کرده که خداوند فرموده (نه افکار من
افکار شما است ونه طریقهٔ من طریقهٔ شما است زیرا انچنانیکه آسمانها
از زمین رفیع ترند همچنان راههاي من از راههاي شما وافکارمن
از افکار شما بالاترند) در صورتیکه این منقول نزد شما مقبول
باشد باید غیر از خواص عباد حق یعني انبیاي کرام وعلماي اعلام
کسی دگر وحي سماوي را نفهمد مع ذلك شما إدعا کردید غایه از انزال قرآن
بعربي آنست هر عرب بدوي وهر عربي دانی آن را بفهمد (فهل هذا
إلا التناقض لو کنتم تعلمون) واگر فقط مقصودت ازین نقل تحصیل

اعتبار ووجود براي گبر ويهود وترضيهٔ ايشان وكسب عزت از التحاق باوها است با اينكه (از محمد رميده وبعيسى نرسيده ميانى) وهم غلط برده‌ٔ زيرا عزت ما منحصر در اتباع سيد المرسلين است (ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين)

صحيفهٔ ۱۸ گفته‌ايد اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در استنباط احكامى است در قرآن وارد نيست انهم اتيان بشرع جديد — ميگوييم اتيان بشرع تازه اينست انسان از صراط مستقيم منحرف وباتباع فهم سقيم متصف وبدون مدرك شرعي شروع بنفي واثبات كند همچون آقا كه بدون علم وعقل وبلا مدرك معقول يا منقول براي ترضيه نفس اماره بعضي را تجهيل وگروهي را تضليل ميكنند در حاليكه خودش در گرداب ضلال غرق است (اتيان) بشرع جديد اين نيست كه امامان دين دقايق كتاب وسنت را بدانند واحكام را از ان اخذ فرمايند مثلا آيه (أحل لكم ليلة الصيام الرفث إلى نسائكم) بصراحت بيان اين ميفرمايد كه در شبهاي ماه روزه مباشره حليله براي شما جائز است — پس اگر أمامان بفرمايند اشارة ازين آيه مستفاد است كه دوام جنابت تا روز مانع صحت روزه نيست درينجا غير از فهم دقايق آيت چه شرعي تازه پيدا ميشود — گفته ايد مانند رجم شيخ وشيخه كه در قرآن نيست — ميگوييم انسان باقرار خود ماخوذ است وشما در صحيفه ۲۱ از كتاب نسيم نقل از صحيح مسلم كرده وآن را طرف وثوق گرفته‌ٔ پس بدان كه درين تمثيل بغلط افتاده زيرا شما مثال براي حكم مستنبط ميآوريد

در صورتیکه رجم شیخ وشیخه منصوص است و در صحیحین مرویست که حضرت صلی الله علیه وسلم أمر برجم مرد محصن وزن محصنه فرموده وجلد وتغریب مخصوص به جوانان غیر مزوج وتمتع مباح نکرده است با نص مسلم وبخاري چه میخواهي کرد گفته اید وانگهي چه چیزي که براي دیانت لازم است ودر قرآن نیست در صورتیکه میفرماید (ونزلنا علیك الکتاب تبیانا لکل شيء) میگویم معلوم است مقصودت ازین عبارت ان است بگویم چه حکمي با تفصیل شروط وارکان بدون تبیان حضرت صلی الله علیه وسلم در قرآن است تا اینکه بگوئي پس آیات قرآن غیر صحیح مي مانند زیرا غایه ات تخریب دین است نه تعمیر آن پس درینصورت میگویم مقصود از (تبیانا لکل شيء) تبیان کلیات است نه جزئیات وإلا با بیان جزئیات حاجت به بیانات حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نمي بود

صحیفه ۱۹ گفته اید اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تولید اختلاف وگم کردن حقیقت وایجاد طرق متناقضه در دین وتفرقه مسلمین است چنانکه برأي العین مشاهده میکنم انهم حرام وممنوع است میگویم هر کسي که اطلاع بر دأب وتألیفات امامان داشته باشدمیداند هر چه درینجا گفته فقط از بد فکري خودت نشأت کرده (کل یعمل علی شاکلته) شما را کافي (وکل أناء یترشح بما فیه) به ترجمهٔ حال شما وافي است (بعد ذلك) عرض مینمایم حضرات مجتهدین حقیقي را گم نکرده اند زیرا اگر حقیقت عبارت

از احکام الله منصوصه است امامان دین در برابر آنها غیر از اطاعه کاري نکرده اند واگر عبارت حکم غیر منصوص است در ینصورت حقیقتي واضح نیست تا اوها گم کنند

وکسي قصد تفریق مسلمین میکنند که از انوار اسلامیت محروم وبشیوه (ومن یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد إلى السماء) موسوم باشد وانچه شما برأي العین میبینید محل اعتبار نیست زیرا حاسهٔ علیله بخارا را به بلخ وشیرین را تلخ مي یابد

(باري) امامان باغایت ورع وامنیت وامانت خواهي که بوده اند چه دخلي بعالم هوا پرستهاي بدبخت دارند که احکام اجتهادیه را دست آویزي منازعات ومخاصمات خود نمایند (عجبا) دین اسلام چه گناهي کرده موجب آن باشد شما آن را ویران کني ومن السلف الى الخلف ارباب اورا طعن ودشنام دهي

راجع بآیات شریفه که بي موقع وبدون تقریب درینجا نقل کرده عرض است معلوم میشود در حالیکه شما مانع اجتهاد امامان مجتهدین هستند دري اجتهاد اشتهائیه را بر خاص وعام واز کرده اید ودر عالم دیانت محض زندقه وآزادي میخواهي وبقول هیچ مفسري با اینکه امثال ابن عباس وامام علي رضی الله عنهم باشند اعتنا ندارید خلاصه سراسر با اهل دین سلفاً وخلفاً دشمن هستید ونفاقا تنها با امامان مجتهدین حرف میزنید وإلا اگر مراجعه به یکی از تفاسیر موثوق بها میکردي این طور مجال یاوه گوئي برایت نمي ماند (پس) اي آقا اگر آیات منقوله در موضوع منع اجتهاد دلالت می داشتند یکی از

مفسرین غیر مبتدعین تفسیر را بیان ومنع اجتهاد را نشان میدادند یا خود حضرت مبلغ اکرم صلی الله علیه وسلم بموجب (یا أیها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك) منع اجتهاد را تبلیغ میفرمود وهمیفرمود (إذا اجتهد الحاکم فاصاب فله اجران وان اخطأ فله اجر واحد)

درین صورت لازم است بدانید آیات شریفه با مطلبی شما ربط ندارند وامثال انها در قرآن کریم در مواضع عدیده مذکور ومقصد از انها ای مسلمین با یکدیگر متحد ومتفق القول وهمه در زیر علم (إنما المؤمنون اخوة) جمع شوید وبملاحظهٔ اختلاف عنصر تعصب وتفرق بمیان نیاورید چنانکه حضرت فخر البشر صلی الله علیه وسلم برای تثبیت این تفسیر در برابر سلمان فارسی به (سلمان منا آل البیت) ودر مقابل صهیب رومی به (نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه) نطق میفرمود وبلال حبشی را به امین دعوت حق تعیین می نمود

أي مسلمین در اصول دین مختلف نشوید ودر خصوص ذات وصفات خداوند متعال افکار وعقاید فاسدهٔ مخالف به کمال اظهار نمائید ورعایت شأن ومقام سید أنام بکنید ودر اوامر ونواهی مطیع باشید وبعد از وفات او غلو وافراط وتفریط در شأن او نکنید أي مسلمین نسبت به کتاب الله عالم وحافظ باشید ودر برابر حق وحقیقت منصف باشید وبقوه ایمان عقبی را بر دنیا اختیار کنید وحدود دین را بمداهنه ورياء ضایع نکنید وهر گاه فسادی را دیدند بدست یا زبان یا دل ان را دفع کنید نه اینکه تفسیرشان بر زعم شما

این است أي عباد من همه جاهل وبي تأمل باشيد (وهر طور)
پيش آمد عمل بكتاب الله بكنيد (اگر) ظاهر آيتي با آيتي دگر مخالف
بود ملاحظهٔ توفيق وتطبيق نكنيد (واگر) كتاب الله با ظاهر
أحاديث شريفه مخالفه داشت بر وجه مخالفه بهردو عمل كنيد (واگر)
حديث شريف در بين خودشان ظاهراً اختلاف داشتند تأويل نكنيد
(واگر) نصوص كتاب الله على الظاهر مخالف عقل وحس بودند
چون نص ﴿ الله خالق كل شيءٍ ﴾ كه به ظاهر شامل ذات وصفات
خداوند ميآيد ونص ﴿ تدمّر كل شيءٍ بأمر ربّها ﴾ كه محسوس
است تدمير وويران كردن در بعضى چيز نبوده قطعا عقل وحس را
اعتبار ندهيد (نميدانم) شما چه بد بختي را پيش گرفته ايد (اگر)
از اهل علم وعرفاني آن طور تلبيسات وخرافه خواهي شأن عارفان
نيست (واگر) از طبقهٔ عامة الناس هستي وفقط جزئي امتيازي
داريد واز معاني عبارات واضحه حالي خواهي شد چنانكه تحريرات
شهادت ميدهد حق آنست در خانه خود خاموش بنشيني كه حك
واصلاح دفتر اسلامى بقلم يكنفر عامى ممكن نخواهد بود

جناب آيت الله اگر خيال داري بعالم اسلام منتسب باشي بدانكه
شيوه مرد مسلم كثافت وخرافات وعناد وافساد وجحود وجمود
ونادانى ونا توانى نيست بلكه بايد لطيف وبا معرفت ومنصف وطالب
حقيقت ودانا وتوانا باشد با شمشير وحراب در محراب وبا ستايش
خداي اكبر بر بالاي منبر وبراي ابناي اسلام نافع واز كيدودسيسه
مفسدين مانع باشد

باعزت نفس وعلو همت در تحصيل ترقي اشتغال واوضاع ماضي وحال را اسباب عبرت در استقبال كند (خلاصه) بعمليات مردانه جوهر حقيقت خود را آماده ولايق هر مجال ومقام نمايد ﴿ قل إنما أدعوا إلى الله على بصيرة أنا ومن اتبعني ﴾ از نتيجهٔ اين مشق وتعليمات بود آحاد اصحاب كرام هنگام حرب ميگفتند ﴿ غايتنا الظفر باحدى الحسنيين ﴾ يا در راه خدا شهيد يا در دنيا آزاد وسعيد باشيم همين فهم واستعداد وعلو همت است حضرت شافعي را سوق كرده باينكه ميفرمايد اگر عقل با تمكين وبصيرت حق بين باشد براي سعادت معاش ومعاد سورهٔ (عصر) كافي است زيرا تمام سعادت از طينت پاك ونيت خالصه وايمان ثابت ورفتار وگفتار بمنفعت وتوصيه به حق وحقيقت وصبر بر آلام وزحمت حاصل خواهد شد (وانها) همه در سورهٔ مذكوره مندرج پس مضمون ﴿ اليوم أكملت لكم دينكم ﴾ ومكنون (تبيانا لكل شيء) بر منوال حقيقت سوره عصر است ودرينجا فضل اعلم بر عالم وفضل عالم بر عامي نمايان ميشود ودرجات فهم اشخاص معلوم خواهد بود ﴿ وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حكيم عليم ﴾

صحيفهٔ ۲۰ گفته ايد ودر سورهٔ نساء ميفرمايد ﴿ ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيرا ﴾ ميگويم چون شما اين آيه را دليل صريح بر رد اجتهاد كرده ايد مناسب است برادران را حالي نمايم اين آيه شريفه براي دعواي شما استلزام ندارد .

(پس) عرض است ان آیه در شأن منافقین نازل وبآیات سابقه مربوط است خداوند در بیان مقام سید أنام صلى الله عليه وسلم فرموده ﴿ من يطع الرسول فقد أطاع الله ﴾ هر کس بدوام اطاعهٔ امر ونهی رسول عربی قریشی حضرت محمد صلى الله عليه وسلم بکند انکس اطاعهٔ خداوند متعال کرده زیرا انحضرت مبلغ ودر حقیقت آمر وناهی خداوند است (ومن تولى) وهر کس ازاطاعهٔ حضرت رسول عصیان کند وپشت برگرداند از انخصوص زحمت بدل خود مده ﴿ فما أرسلناك عليهم حفيظا ﴾ که ما شما را برایشان به محاسب نفرستاده ایم حساب وجزاي ایشان عائد بما است

بعد از ان در بیان حال منافقین میفرماید ﴿ ويقولون طاعة ﴾ منافقها بشما عرض میکنند کار ما فقط اطاعه است ﴿ وإذا برزوا من عندك ﴾ وهر گاه از حضورت خارج میشوند ﴿ بيت طائفة منهم غير الذي تقول ﴾ جماعتي از اوها که خیلي در نفاق استحکام دارند غیر از انها که در محضر مبارکت بعرض میرسانیدند در خیال خود تسویه میکردند واین قدر بي فهمند گمان میبرند بتدبیرهاي باطله ضرر از عالم رسالت میدهند ودر دنیا به استراحت ودر عقبى به سعادت میمانند نمیدانند ﴿ والله يكتب ما يبيتون ﴾ خداوند در دفتر کردار ایشان انها را ثبت ووسیلهٔ عذاب دنیا وقیامتش خواهد کرد پس حال منافقها محل تعجب است که همچون از نور ایمان دورند از عقل وعرفان مهجورند ﴿ أفلا يتدبرون القرآن ﴾ آیا بعد از انکه قرآن را میشنوند چرا لحتي تأمل نمیکنند وملاحظه نمینمایند

که بلاغت وصدق وحقیقت کاوي قرآن دلیل آشکار است بر اینکه کلام خداوند است وبر رسول او نازل شده (ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا) زیرا اگر در صورتي قرآن شریف از طرف غیر خداوند میبود اختلاف بسیار در ان مي یافتند یا اینکه همهٔ الفاظش فصیح وبلیغ نمي بود بلکه بعض ازان نا فصیح ونا بلیغ میبود زیرا کتابي با آن بسیاري عادة ممتنع ومحال است همه باهم فصیح وبلیغ ومتکلم بشر باشد یا خود اختلافش آن است که بعضي ازو صحیح ومطابق وبعضي نا صحیح ونا موافق واقع میامد که متکلم در صورتي بشر باشد ناقص است وخالي از سهو وجهل ونسیان نخواهد بود یا اینکه بعضاً احوال منافقین را اظهار میکرد وبعضاً احوال اوها را به خلاف حقیقت بیان مینمود زیرا بشر با اینکه غایت فراست داشته باشد در احوال مردمان مشتبه میشود حالا که هر گاه بیان حال منافقین میماید بر طبق نفس الامر است وبه اظهار صداقت ازوها تبیانات این متغیر نمیشود (لاشك) کلام خداوند عالم الغیب ومقتدر بر همه کائنات است (در این صورت) این قدر از آیهٔ شریفه مستفاد است کلام بشر در صورتي طول داشته باشد اختلاف درو پیدا واختلاف دلیل آنست متکلم کما هو الحق عالم ومقتدر نیست وما براي إمامان دین علم کامل وقدرت شامله قرار نداده ایم گفته اید زیرا اگر اختلافات مجتهدین همه مستنبط از قرآن باشد ورأي همه درست وصحیح باشد پس معلوم میشود که قرآن مملوٌ از اختلافات (وخدا) العیاذ بالله دروغ گفته که در قرآن اختلاف

نیست واین کفر محض است واگر میگویند یکی از انها حق وباقي همه باطل خواهیم گفت ان حق کدام است ناچار باید بگوییدان حق بواسطه کثرت اختلاف گم شده است میگویم آیات واحادیث شریفه آن چه نص ودلالات قطعي دارند محل اختلاف نبوده ونیستند وانچه نص نیست ودلالات قطعي ندارد قابل است اختلاف مجتهدین در ان پیدا شود (درین صورات) میگوئیم حق یکی وما عداي آن باطل ومجتهد مصیب یک است مع ذلک نمیگوئیم حق بواسطهٔ کثرت اختلاف گم شده زیرا چون اصل آیت یا حدیث احتمال چندین معنی دارد حق نفس الامري واضح نیست تا اختلاف مجتهدآن را گم کرده باشد وچون هر مجتهدي به ادله ومدارک مقبوله استدلال میکنند وانچه در طاقت ووسعت دارد سعي میکنند ﴿ ولا یکلف الله نفساً إلا وسعها ﴾ مجتهد با اینکه اصابهٔ حق نکرده باشد موزور نیست بلکه مأجور است وهر کسي از عامیان عمل بقول هر مجتهدي بکند مورد هیچ عتابي نمیشود زیرا خودش ذاتاً عالم نیست پس یا باید آن آیت یا آن حدیث را مهمل وغیرمعمول بگذارد (با اینکه) احتمال ظاهر داشته باشد یا باید تابع بیکی از مجتهدین باشد ودر حال تابع بودن بمجتهد با اینکه تابع بمخطي باشد عیب ندارد زیرا خطأ مجتهد بر هیچکس معلوم نیست بلکه هر مجتهدي بواسطهٔ ادلهٔ که سوق فرموده دعوی اصابه میکنند مخصوص که خداوند فرموده ﴿ ما جعل علیکم في الدین من حرج ﴾ وفرموده ﴿ یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ﴾ پس معلوم شد

که حق در قرآن وحدیث یکي است فقط هر گاه عبارت ظاهر نبود آن حق واضح نیست وغیر از استدلال واستنباط مجتهد چارهٔ دگر نیست واتباع مجتهد حق است که شارع اقدس صلی الله علیه وسلم براي مصیب ومخطئ از مجتهدین اجر قرار فرموده (باري) اگر بانصاف وحق بیني ملاحظه کنید معلوم خواهد شد در صورتي که همهٔ مجتهدین مصیب باشند باین وجه که حکم الله در محل اجتهاد متعدد باشد مثلا براي گروهي از مسلمین لمس زوجه ناقض وضوء باشد وبراي گروهي دگر غیر ناقض وازین جهت آیتي محتمله نازل فرموده وهر مجتهدي یکي از ان معاني محتمله را اعتبار کرده قطعاً هیچ تناقض پیدا نمیشود ودر حقیقت واجب نیست حکم الله در هر حادثهٔ یک امر شخصي باشد

ملاحظه میکنم از عصر آدم تا دورهٔ خاتم صلوات الله وسلامه علیهما اصول دیانت یعني ایمان به خداوند وملئکه ونبوت ومعاد متحد ودر هر عصر احکام فروعیه نوعي دگر بمناسبهٔ مصلحت وحکمت بالغهٔ باري تشریع شده وکذلک در نفس دیانت حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم چند فرعی بر شخص آن حضرت نه بر باقي امت واجب بوده بهمان ترتیب اگر خداوند نسبت به جمعي حکمي ونسبت به جمعي دگر حکمي دگر تشریع بفرماید چه مانع عقلي یا نقلي در ان پیدا خواهد شد در صورتیکه چون دین اسلام دین ابدي وغیر منسوخ است خیلي مناسب وسعت است چنانکه چندین قواعد مجتهدین که از شریعت ونص ﴿ یرید الله بکم الیسر ﴾ اخذ

از حضرت علي كرم الله وجهه مرويست (انه قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله واثنى عليه ثم قال ان الله تعالى كتب عليكم الحج فقام رجل من بني اسد يقال له عكاشه بن محصن فقال في كل عام يارسول الله فاعرض عنه حتى اعاد مسئلته ثلث مرات فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحك وما يؤمنك ان اقول نعم والله لو قلت نعم لوجبت ولو وجبت ما استطعتم ولو تركتم لكفرتم فاتركوني ما تركتكم فانما هلك من كان قبلكم بكثرة سؤالهم على انبيائهم فاذا امرتكم بامر فخذوا منه ما استطعتم وان نهيتكم عن شيء فاجتنبوه) پس مقصود از كثرت سؤال اين گونه سؤال بوده كه موجب زياد شدن احكام تكليفيه است نه سؤال واستفتا كردن عاميان از عالمان درصورتيكه خداوند امر به تفقه في الدين فرموده وتفقه بدون سؤال وجواب ممكن نيست وپرسيدن موجب خلاص شدن از مهلكات است (روي ابو داود عن جابر قال خرجنا في سفر فاصاب رجلا منا حجر فشجه في رأسه فاحتلم فسال اصحابه هل تجدون لي رخصة في التيمم قالوا ما نجد لك رخصة وانت تقدر على الماء فاغتسل فمات فلما قدمنا على النبي صلى الله عليه وسلم أخبر بذلك قال قتلوه قتلهم الله إلا سئلوا إذا لم يعلموا فانما شفاء العي السؤال انما كان يكفيه ان يتيمم ويعصب على جرحه خرقة ثم يمسح عليها ويغسل سائر جسده) بنگر چطور از حضرت با حقيقت صلى الله عليه وسلم دوائي درد ناداني را در پرسيدن حصر فرموده

(واما) اضاعهٔ مال بدانكه عبارت از صرف مال دركارهائيست

خداوند بآنها راضي نباشد نه در وجوه ممدوحه مانند اطعام طعام مساعدهٔ فقرا وایتام بناء مهمان خانه وتسویهٔ پل وراه ومعابد ومدارس ومریض خانه وتأسیس اوقاف عالیه که براي دین ودنیا در حال واستقبال نافع وبکار است

چنانکه در صحیح بخاري شریف از عبد الله بن مسعود رضي الله عنهما مرویست ﴿ قال النبي صلى الله عليه وسلم لا حسد إلا في اثنتين رجل آتاه الله مالا فسلط على هلكته في الحق ورجل آتاه الله الحكمة فهو يقضي بها ويعلمها ﴾ پس اضاعهٔ مال عبارت ازصرف کاغذ وقلم ومرکب وخرج صحافي نیست یقین داریم در مبدء اسلام تا این دورهٔ حاضره هر چه صرف کاغذ وقلم ومرکب وسائر ادوات تحریر دین شده مقدار آن نیست که یکسال درین عهد صرف محرمات خواهد شد که علاوهٔ اضاعهٔ مال اضاعهٔ شرف وناموس وحیات است لکن بصیرت که نماند بصارت سودي نمي بخشد ﴿ انها لا تعمى الأبصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور ﴾

صحیفه ۲۲ گفته اید مخفی وپوشیده نماند که مقصود اصلي در ارسال رسل وانزال کتب رفع اختلاف است نه تولید اختلاف چنانکه در سوره نحل میفرماید ﴿ وما أنزلنا عليك الكتاب إلا لتبين الذي اختلفوا فيه وهدى ورحمة لقوم يؤمنون ﴾ وباز میفرماید ﴿ ليحكم بين الناس في ما اختلفوا فيه ﴾

میگویم چون از حکمت بعث حرف زدند خوب است از ان خصوص کمي صحبت کنیم تا برادران بفهمند حقیقت شناسي از

مقامات عالیه است (آقا) حکمت در بعث انبیاي کرام صلوات الله علیهم اجمعین دو چیز است

﴿ اول ﴾ اینکه بني آدم گروهي مکرم ومحترم ومدني بالطبع ودر زندگاني محتاج به اجتماع ومعاونت یکدگر میباشند وصحت اجتماع موقوف بر جریان معاملات وانتظام معاملات مبني بر عدالت است زیرا هر کس منفعتي خود را طالب وبر مزاحمانش خشمناك است درین صورت لا محالة جور وتمرد واقع پس براي انتظام کار کافهٔ انام قانون کلي لازم است که محفوظ از خطأ وخلل ودور از اغراض شخصیه باشد وقانوني این طوري غیر از طرف حضرت شارع اقدس سبحانه وتعالی ممکن نیست

﴿ دویم ﴾ اینکه غایه وحکمت از ایجاد عباد معرفت وطاعت وکسب سعادت است وواضح است براي بجا آوردن عبادات وطاعات مقبوله فقط عقل کافي نیست زیرا تا عقلي سلیم باشد هزار سقیم است وچنانکه مشاهده میشود آنانکه تابع ارشاد انبیاي کرام نیستند هر یك بخیال خودش چندین آراء وعقاید فاسده را برپا کرده بناء علیه عقلاي عالم محتاج به تعلیم وارشاد انبیاي کرام هستند پس حکمت در بعث حضرات انبیاء نشر دستور پرستیاري وعبادت خداوند واجب الوجود ورفع اختلاف در معبود است تا هر گروهي به وهم خود راهي از گمراهي نگیرند دگر حکمت بعث این نیست که راه عقل واستدلال در امور عقلیه یا نقلیه سد شود در صورتیکه خود شارع امر به تفقه در دین وبصیرت وتمکین

فرموده وبه منطوق ﴿ لا دين لمن لا عقل له ﴾ تاج اعتبار را بر سري عقل نهاده وآياتي كه نقل كرده اند در موضوع رفع اختلاف در معبود واصول دين دلالت دارند ودر آيهٔ سابقه امامان مفسرين تفسير ﴿ الذي اختلفوا فيه ﴾ به اصول دين از قبيل ايمان بوجود واجب ووحدت وكمال او وتصديق باحوال معاد بيان كرده اند واز انگونه آيات در قران شريف بسيار زيرا نقطه مهمه از بعث حضرت صلى الله عليه وسلم توحيد اديان ورفع شرك بوده ودر عين سوره نحل ميفرمايد ﴿ ليبين لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين ﴾

صحيفهٔ ٢٣ گفته ايد اگر مقصود از اجتهاد بذل وسع در تحصيل ظن است بحكم شرعي چنانكه خود اصوليون ميگويند (الاجتهاد استفراغ الفقيه وسعه في تحصيل ظن بحكم شرعي والظن المحصل هو الفقه) اجتهاد باين معنى هم باطل است زيرا منتهى درجه نتيجهٔ سعي وبذل وسع فقط حصول ظن خواهد بود وخداوند در مورد مشركين ميفرمايد ﴿ سيقول الذين اشركوا لو شاء الله الى قوله ان يتبعون إلا الظن ﴾ كه اتباع ظن را براي كفار مذموم واقبح از كفرشان شمرده ونيز در سوره انعام ميفرمايد ﴿ وان تطع اكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون إلا الظن وان هم إلا يخرصون ﴾ ودر سوره يونس ميفرمايد ﴿ ان الظن لا يغني من الحق شيئا ﴾ ودر سوره بقره ميفرمايد ﴿ ومنهم اميون لا يعلمون الكتاب إلا أماني وان هم إلا يظنون ﴾ كه همه جا اتباع ظن را تقبيح

تحقق نخواهد کرد ﴿ ترجمهٔ فرقهٔ ناجیه ﴾ تصدیق بوجود خداوند وصفات کمالیه سبعهٔ او داریم از موجبات نقص وخلل چون نفي صفات واسناد ظلم وحلول وجسمیت وتحدید اورا تنزیه میکنیم ایمان بملئکه وانبیاي کرام وکتب منزله ومعاد وقضا وقدر داریم وقاطبهٔ اصحاب را اعم از افراد آل بیت وغیر اوها عادل میدانیم وهر حادثهٔ در بین ایشان جاري بر تقاضاي اسلامیت وغیرت دینیه وحق خواهي حمل میکنیم وکسي را از اهل قبله بي مدرك شرعي تکفیر نمیکنیم در برابر اعیان امت از قبیل امامان مجتهدین واولیاي کاملین وعلماي مسلمین متواضع ومؤدب وبراي سائر آحاد طالب عفو ومغفرت ﴿ ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولاتجعل في قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انك رؤف رحیم ﴾

گفته اید اگر گاوي بیفتد در علف زار بیالاید همه گاوان ده را (میگوییم)

بزرگش نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزشتي برد

یقین هر عاقلي این عبارت نامربوط شما را نسبت بحضرات ائمه ببیند از خاك پاك کردستان وحشت واز نشیمن گاهي باصفایش نفرت مینماید

زیرا وجود شما ان جا را متنجس کرده اگر برکهٔ پر کنند از گلاب سگي در وي افتد شود منجلاب

گفته اید رأي که مختلف شد حق گم مي شود حق که گم شد تمام آراء باطل یعنی اتباع همه ممنوع خواهد بود

میگوییم اختلاف آراء وتبادل افکار وتنازع نظار بشهادت نقل وعقل موجب آشکار شدن حق است ولذلك شور دراحکام غیر معلوم المآل در دین منظور وتشکیل مجلس وکلاء در هر دولت دستور است

علاوه اجتهاد مجتهدین در موادي است که حکم شارع معلوم نباشد پس در انجاها حق واضح نیست تا که ایشان انرا گم کننـد بلکه بقوه ادله حق را واضح میکنند

﴿ باري ﴾ بعد از انکه شارع اقدس اذن در اجتهاد مجتهد داده باشد وعمـل بقول هر کدام جائز فرموده دگر اتباع ایشان چطور ممنوع خواهد بود

گفته اید زیرا عقل مانع از سلوك طرقي است که موصل انها از مضل نا معلوم وغیر معین است

میگوییم ﴿ اولا ﴾ استدلال عقلي جناب آقا اگر منتج باشد منتج ظن است وخودتان مصر بوده اید که عمل بظن حرام وممنوع است ﴿ ثانیاً ﴾ مشرب إمامان مجتهدین واتبـاع ومقلدین اوها مشرب اصحاب حضرت است صلی الله علیه وسلم وهمان دأب ومشرب علامت نجات است پس اگر طریق اهل نجات محل اشتباه وضلال باشد طریقي که موجب نجات باشد کجا است ﴿ ثالثاً ﴾ ائمهٔ مجتهدین در عام اصول دین ودر تمام احکام فروعیهٔ منصوصه واغلب فروعیه غیر منصوصه متفق هستند پس بواسطهٔ اختلاف در بعضي احکام فروعیهٔ که حکمش منصوص نیست وچاره منحصر در اجتهاد است براي چه

طریق ایشان بطریق مضل خواهد شد ﴿ رابعاً ﴾ طریق موصل آنست بر حسب رضاي شارع باشد پس در صورتیکه حضرت باري امر به تفقه در دین فرمود وحضرت رسول صلي الله علیه وسلم براي مصیب ومخطي از مجتهدین اجر قرار داد معلوم طریق هر کدام موصل است وبالفرض در فرعي خطأ کرده باشد طریقش مضل نخواهد شد ﴿ فاتقوا الله ما استطعتم ﴾ کلام خداوند است وخارج از استطاعه تکلیفي واقع نیست

باري بطریق یقین معلوم است که بعد از وفات حضرت صلی الله علیه وسلم عامیان اصحاب در احکام دین مراجعه بعلماي اصحاب مانند ابو بکر صدیق وعمر فاروق وعثمان ذي النور وعلي مرتضی وعبد الله بن عباس وعبد الله بن مسعود وزید بن ثابت وسائرین میکردند وبعد از دوره اصحاب تا عهد حاضر اسلامیان در کرهٔ زمین مقلد مجتهدین بوده وهستند

﴿ پس ﴾ اگر فرقهٔ ناجیه عبارت از مجتهدین ومقلدین اوها نیستند بگو فرقهٔ ناجیه کدام است که بر مشرب وسیرت حضرت رسول واصحاب او بوده اند ویا خود میگوئید عصور اولیه چون بعالم صحبت وسعادت نزدیك بوده اند نبـاید فرقهٔ ناجیه از ایشان باشد بلکه باید از آحاد این عصر باشد که هر روز دجال گونهٔ بروز وافسانهٔ پیدا ونائب الشیطاني هویدا است ﴿ ان في ذلك لعبرة لاولي الأبصار ﴾

گفته اید از تفاصیل مذکوره ثابت ومبرهن شد که اجتهاد

تشریع عمل بظن فرموده ملاحظه کن بشهادت چار مرد فحش محصن ومحصنه وکشتن معصوم وبشهادت دو مرد یا مرد وزنی حقوق مالی وغیره بر تفصیل که مقرر شده ثابت خواهد شد وکذلک شهادت یکمرد با سوگند مدعی در حدیث صحیح معتبر شده مع انه هیچ کدام ازین شهادات موجب علم یقینی نیست وباز حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برای نشر دین وتعلیم احکام احاد اصحاب را باطراف میفرستاد چنانکه حضرت علی را به یمن ومعاذ بن جبل را به جند وخالد بن سعید را به صنعاء وزیاد ابن لبید را به حضرموت وابی موسی الاشعری بزبید وعدن وأبی سفیان بن حرب به نجران وعتاب بن اسید بمکه وعمرو بن عاص بعمان فرستاده وهکذا در چند وقت دگر برای قضاوت وولایت وتسویهٔ امور دین آحاد را باطراف میفرستاد چنانکه در کتب سیر مفصلا مشروح است پس اگر در اخذ واستفادهٔ احکام فروعیه یقین لازم میبود وبه ظن اکتفا نمیشد فرستادن آحاد بی فایده می ماند که خبر آحاد با اینکه آحاد از عدول باشند موجب علم الیقین نخواهد شد زیرا قاطبهٔ عقلاء اسباب یقین را در سه چیز حصر کرده اند حواس سلیمه عقل سلیم خبر صادق وخبر صادق دو نوع است خبر رسول مؤید بمعجزه وخبر متواتر که عبارت از خبری است راجع بمحسوس که گروهی چنان خبر داده باشند گرد شدن ایشان بر دروغ عادة ممتنع باشد در صورتیکه شهادت واخبار سابقة الذکر از هیچ قسمی از انها نیستند

گفته اید حضرت رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید (دع ما یریبك

إلى ما لا يريبك)

میگویم حضرت رسول صلى الله عليه وسلم منع ریب فرموده وریب بمعنی شک وتردد است ونتیجهٔ اجتهاد مجتهد استفادهٔ ظن است که اعتقاد راجح وتصدیق است واضح شد که از دانستن معقولات هم بي بهره ايد زيرا فرق در بين تصور وتصديق نكرده ايد .

صحیفهٔ ۲٤ گفته اید باتفاق خدا وکتاب خدا ورسول خدا وعقلاء وادباء اتباع ظن کلیة مذموم وقبیح است.

میگویم مع الاسف محافظه ندارید ازین پیش ادعا کردي که شرکت در تشریع کفر است پس چرا درین مطلب ادباء وعقلاء را شریک فرموده اید عجبا در میدان تشریع ادیب وعاقل کجا وخداوند کامل کجا (باري) اتباع ظن در اصول دین فقط بحکم رب العالمین بي شرکت هیچکس ممنوع است واامامان مجتهدین هم در اصول دین تابعٔ ظن نبوده ونیستند لکن بموجب حکم خدا که در کتاب خدا وزبان رسول خدا صلى الله عليه وسلم هويدا است اتباع ظن در احکام فروعیه مستحسن بلکه فرض است

گفته اید از تمام آیات واحادیث روشن میشود که تحریف وتصرف در آیات ومعاني آن واتباع ظن وبالاخره اجتهاد در دین مطلقا مذموم وممنوع است

میگویم بر وجه مفصل بیان کردم ائمهٔ مجتهدین از تهمت تصرف وتحریف دور اند ودرجائي حکم الله منصوص باشد با کمال ادب وتواضع

مطیع ودر جاهائیکه حکم الله منصوص نباشد نه به رأي شخصي بي دليل بلكه بواسطهٔ استدلال بسائر آيات كه بعضي براي بعضي مبين وباستمداد از رفتار وگفتار حضرت صلی الله علیه وسلم که مبلغ ومبين كتاب الله است شمشير ﴿ فلو لا نفر من كل فرقة طائفة منهم ليتفقهوا في الدين ﴾ بدست عقل سليم تسليم وبا سپر ﴿ لا يكلف الله نفساً إلا وسعها ﴾ بكمال اهتمام در ميدان ﴿ والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ﴾ عمر را صرف وجان را باخت كرده اند وفقط جناب آقا بي اعتماد بر حديث رسول صلی الله علیه وسلم وبي مبالات باجماع اصحاب كرام وتابعين اعلام وعلماي اسلام بمحض هوا پرستي تصرف ابتداعيه در آيات وتحريف آنها ميكنيد وآياتي كه در شأن كفار نازل شده برائمه دين تطبيق خواهي كرد ﴿ وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون ﴾

گفته ايد حق يكي وما سوى آن ضلالت وگمراهي وحضرت رسول ميفرمايد فرقهٔ ناجيه يكي وباقي همه هالك اند ويگانه وسيله نجات را در آخر حديث دوم تمسك بكتاب الله وعترت رسول قرار داده است نه اجتهاد متاسفانه هم عترت را كشتند وهم كتاب را از ميان بردند (آقا) ما هم ميگوئيم حق يكي است كه فرقه ناجيه بر ان هستند وما سوى آن ضلالت وفرقه ناجيه يكي است وسائر هالك ولكن بايد بدانيد فرقهٔ ناجيه بر طبق فرمايش حضرت صلی الله علیه وسلم كساني مى باشند كه برسيرت حضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب او هستند وهر منصفى تماشا كند ميداند اين تعريف برائمه

مجتهدین ومقلدین ایشان منطبق است که بتمام قوت در پیروي حضرت واصحاب او می کوشند ونسبت به هیچ کس از اصحاب غیر از ادب ومحبت شیوه دگر ندارند وعلی الدوام بکتاب الله متمسك بحکم ﴿ فاعلم انه لا إله إلا هو ﴾ در اصول دین تابع یقین وبحکم ﴿ ومن یطع الرسول فقد اطاع الله ﴾ با رفتار وگفتار او همراه وبحکم ﴿ ویتبع غیر سبیل المؤمنین ﴾ معتقد اجماع مسلمین وبه حکم ﴿ اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ﴾ مطیع اوامر خدا ورسول خدا وامراي دین وامامان مجتهدین ودر برابر حضرات آل بیت وعترت اطهار با ادب ومحب ومنقاد هستند

(دگر) بواسطه اینکه در موارد احتمالیه عقل را بکار برند وحکم شرعي فرعی را استنباط کنند مورد قدح نمي شوند زیرا شارع اقدس امر به تفقه در دین کرده وحضرت رسول صلی الله علیه وسلم براي مصیب ومخطي از مجتهدین اجر فرموده

پس هر جسوري در برابر هر یکي از عترت طاهره هر سوء ادبي را کرده باشد بعالم مجتهدین دخلي ندارد

ودر حقیقت دنیا پرستان اگر حبه از دنیاي ایشان بجنهم افتد بعقب ان حبه خود را بجهنم میاندازند که (الدنیا رأس کل خطیئة) معلوم است (بیداري) امر کردن حضرت صلی الله علیه وسلم به تمسك بعترة طاهره دلیل صحت اجتهاد است زیرا مقصود تبعیت عالمان عترت است چنانکه در جواب سائل فرموده (خیارهم في

باعث اختلاف است واختلاف هم حرام وممنوع است پس اجتهاد نیز حرام وممنوع خواهد بود لان المفضی الی الحرام حرام

(میگوییم) بر ارباب معرفت وانصاف پوشیده نمي ماند که تفاصیل شما فقط اباطیل است واجتهاد با اینکه در بعضي احکام فرعیه موجب اختلاف است مورد قدح نخواهد شد (زیرا) اختلافي که ازو نشأت میکند چون مایهٔ سهولت طاعت ووسعت احکام دیانت است سراسر رحمت است واختلاف وقتي حرام است که در اصول دین ومنشأ عقاید نا پسندیده باشد در صورتیکه ائمهٔ مجتهدین قطعاً در اصول اختلاف ندارند پس اجتهاد نه حرام ونه مکروه بلکه در حال تعدد مجتهد فرض کفایه ودر حال تفرد فرض عین است

(باري) اینکه گفته اید (لان المفضی الی الحرام حرام) نه نص کتاب ونه سنت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم است درین صورت اگر باجتهاد خود این استدلال کردهٔ مخالف بدعواي بطلان اجتهاد واستدلال است واگر از کتب مجتهدین اختلاس کردهٔ معلوم میشود که مقام مجتهدین خیلي بالا تر از دست تعرض شما است زیرا نهایت درجهٔ استدلالات یك دلیل بود اهم از کلام مجتهدین

صحیفهٔ ۲۵ و ۲۶ گفته اید تماما طرف داران اجتهاد یعني محرفین قرآن میگویند که خداوند در سورهٔ نساء فرموده (یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول واولی الأمر منکم)

تا آخر عبارات که حاصل آنها اینست طرف داران اجتهاد بسه آیت ویك حدیث اجتهاد را اثبات می کنند وآنها بطبیعت ومعرفت آنها تقریب ندارند

درین صورت عرض است آیات مومی الیها (وکذلك) احادیث حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دلالت واضح دارند که اجتهاد صحیح است ﴿ ودعوی ﴾ بي تقریبي آیات وحدیث از بي علمي نشأت میکنند (وهم اجماع) منعقد شده بر اینکه اجتهاد حق ووسیلهٔ رشاد عبادت است ﴿ درین صورت ﴾ مناسب است تفسیر آیات شریفه را مفصلا بیان کنیم وأحادیثي که در موضوع اجتهاد واثبات آن دلالت دارند تحریر نمائیم تا حالي شوید که از حقیقت آیات وحدیث حالي نشده اید ﴿ آیات اجتهادیه ﴾ آیت اول ﴿ یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الامر منکم فان تنازعتم في شيء فردوه إلی الله والرسول إن کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلك خیر وأحسن تأویلا ﴾ مفسرین کبار در تفسیر لفظ (اولی الأمر) چند وجه موجه فرموده اند (یکي) اینکه مقصود از ان خلفاءِ راشدین است که ایشان بحقیقت خلفاي سید انام صلی الله علیه وسلم وحکام با لصدق بوده اند پس اطاعهٔ اوها در حال حیات وپیروي ایشان بعد الممات لازم

در صحاح مرویست که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ﴿ وان من یعش منکم فسیری اختلافا کثیراً فعلیکم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدین عضوا علیها بالنواجذ ﴾ في الواقع در پهلوي امر

باطاعهٔ خدا ورسول خدا امر باطاعهٔ خلفاي راشدين خيلي مناسبت دارد كه بعد از وفات حضرت صلى الله عليه وسلم جداً مراقب احكام ومحافظ حدود دين مبين بوده اند وبراي نشر ورواج اسلام كمال جهد وسعي فرموده اند

﴿ وجهي دوم ﴾ اينكه مراد از اولى الأمر خلفـاء وامراء لشكر وحكام وسلاطين است (چنانكه) ابن عبـاس رضي الله عنهما فرموده اين آيه در شأن خالد بن وليد كه امير جيش وعمار ابن ياسر كه از لشكريان بود نازل گرديد (زيرا) عمـار با خالد منافرت ونزاعي داشت في الواقع همين وجه خيلي معقول است زيرا عالم اسلام بي وجود كسى نافذ الأمر منتظم نمي شود بلـكه بدوام مغلوب ومحكوم اجانب ومعلول بعلل داخـله چون قطع طريق ونهب وغارت وغلبهٔ جهل وخرافات ودزدي وغصب وغيره خواهد بود بناء عليه اطاعهٔ شخص مسلم نافذ الأمر خواه از خلفاي اسلام يا حكام شرع يا ولات ممالك يا امراء جيش باشد لازم است زيرا قوام دين بتسلط وامتثـال ارباب نفاذ وتمـكين است ازين راه است حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده ﴿ عليكم بالطاعة وان تأمر عليكم عبـد حبشي ﴾ وجهي سيم اينـكه مراد از اولى الأمر علماء ومجتهدين است كه استنباط احـكام شرع از ادلهٔ مفصله وظيفهٔ اوهـا است وبدون جهد ايشان احكام دين دريافت نخواهد شد

ولاحكام مستنبطهٔ مجتهدين هر چند از قرآن وحديث مأخوذ است اما چون مجتهدين در اخذ واستنباط انها زحمت كشيده اند خصوصيتي

بایشان پیدا کرده وباوجود امر باطاعهٔ خدا ورسول خدا امر باطاعه اوها هم فرموده

﴿ وجهي چارم ﴾ مراد از اولی الأمر جمیع مجتهدین اسلام است هر گاه که بر حکمی اتفاق کنند

(واین وجه) باز مناسبت زیاد دارد (زیرا) چنانکه حکمي که از نصوص کتاب وسنت اخذ شود قطعي است حکمي که مجمع علیه باشد هم قطعي ومحفوظ از خطأ است بدلیل اینکه اجماع امت از خطأ وضلال محفوظ است اگر کسي بگوید مجتهدین خواه یکی یکي یا باجتماع اولی الامر نیستند زیرا اولی الامر کساني هستند اصحاب نفاذ وارباب سلطنت باشند در صورتیکه امامان دین غلبه وسلطنت ندارند میگوئیم مجتهدین با اینکه صاحب نفاذ حسي نباشند اصحاب نفاذ شرعي هستند (زیرا) خداوند متعال امر به تفقه في الدین فرموده وعاقبت ونتیجهٔ تفقه نشر احکام دین است پس اگر مردمان اطاعهٔ امر ایشان نکنند واتباع اوها واجب نباشد تفقه مجتهدین بي فائده وعبث میماند

درین صورت ﴿ اولی الأمر ﴾ بمعنی ارباب نفاذ شرعي است خواه نفاذ حسي هم داشته باشد یانه

هر گاه در تفسیر لفظ اولی الأمر این وجوه مقبوله منقول است باید بدانیدان لفظ بهر معني ملحوظ باشد مقصود که اثبات اجتهاد است حاصل خواهد شد (زیرا) تفسیر آیهٔ مذکوره بنا بر وجه اول اینست أي مؤمنان اطاعهٔ خدا ورسول او یعنی عمل بکتاب الله

وسنت رسول الله واطاعهٔ خلفـاي راشدين بكنيد واگر در حكمي با يكى از خلفاء نزاع پيدا شد براي دفع آن محل نزاع را بكتاب وسنت رد نمائيد وبقياس بر احكام منصوصه حكم محل خلاف را استنباط كنيد

وبنا بر وجه دوم اي مؤمنان اطاعهٔ خدا واطاعهٔ رسول خـدا واطاعهٔ امرا وسلاطين مسلمين بكنيد وهر گاه با ايشان تنازع كرديد محل نزاع را بكتاب وسنت رد نمائيد

وبنا بر وجه سوم اي مؤمنان اطاعهٔ خدا ورسول خـدا واولى الأمر كه مجتهدين هستند بكنيد واگر بقوهٔ اجتهاد در مطلبي باهم نزاع كرديد كه حكم آن منصوص نبود ان مطلب را بسوي كتاب وسنت رد وبقيـاس بر مواد معلوم الحكم حكم آن را استيضاح كنيد

أخرج ابن جرير وابن المنذر وابن ابي حاتم والحاكم عن ابن عباس في قوله تعـالى ﴿ واولى الأمر منـكم ﴾ يعنى اهـل الفقه والدين واهل طاعة الله الذين يعلمون الناس معـاني دينهم ويأمرونهم بالمعروف وينهونهم عن المنكر فاوجب الله طاعتهم على العباد

وبنا بر وجهي چارم كه ﴿ اولى الأمر ﴾ بمعنى قاطبهٔ اهل اجتهاد باشد تفسيرش اين است اي مؤمنان اطاعهٔ خدا ورسول خدا بكنيد ودر احكامي كه مدركشان خفى باشد وعموم مجتهدين اتفاق بر ان كرده اند اطاعهٔ اهل اجماع بكنيد كه اجماع ايشان حق است واگر در حكمي نزاع كرديد كه منصوص كتاب وسنت ومحل اجماع نبود ان مطلب را

بطریق قیاس بر اشباه ونظایر بسوي کتاب وسنت رد نمائید واستیضاح حکمش بکنید

ازین تفاصیل واضح شد که استدلال بآیهٔ مذکوره بر ثبوت اجتهاد مبنی برین نیست که فقط مراد از ﴿ اولی الأمر ﴾ علماي مجتهدین باشد بلکه در هر صورت وبهر تقدیر مطلب که ثبوت اجتهاد است حاصل خواهد شد

اگر بگوئید بنا بر انکه مراد از اولی الأمر امرا وسلاطین باشد اجتهاد ثابت نمي شود زیرا مقصود آن است اگر در کاري با أمر واحکام نزاع گردید ان را بنصوص کتاب وسنت راجع نمائید (میگویم) معلوم است که عوام الناس مجال نزاع در دین با أمراي مسلمین ندارند که صحیح وسقیم را امتیاز نمي کنند پس منازعه با ایشان بر امور دین صفت علماي عاملین است وبس که حتی المقدور آمر بمعروف وناهي از منکرند درین صورت حکمي اگر منصوص کتاب وسنت باشد چه معنی دارد علماء در ان مطلب با امراء وسلاطین نزاع کنند که اهل امتیاز منصوصات دین خود میدانند.

علاوه کلمهٔ ﴿ في شيءٍ ﴾ که مطلق است چه دلیلي بر تقیید ان باحکام منصوصه دارید در صورتیکه شما تقیید مطلق را انکار می کنید

﴿ آیتي دوم ﴾ واذا جاءهم امر من الأمن او الخوف أذاعوا به ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر لعلمه الذین یستنبطونه منهم

بنا بر تفسیر ائمهٔ مفسرین این آیهٔ شریفه در شأن بعضي از ضعیفان وکار ندیدهاي مسلمین وارد شده که هر گاه خبر از خصوص أمن وفتح وظفر ویا از خوف وضیقت لشکریان اسلام می شنیدند در میان مردم اعم از صادقین ومنافقین مشهور میکردند وچون فاش کردن اسرار حرب مخالف سیاست است زیرا حروب مبنی بر خدعه وحیله است وباز ممکن در اثناي بحث مبالغه کرده شود وبعد از ان خلاف آن ظاهر گردد این هم بد است که موجب سوء ظن باسلامیان خواهد بود خداوند متعال در منع ایشان این آیه را نازل فرمود

﴿ وحاصل ﴾ تفسیرش این است هر گاه کار ندیدها وبي تجربه هاي مسلمین خبري از خصوص امن وفتح وظفر یا از خصوص ضیقت وزحمت مي شنیدند انرا فاش ومشهور میکردند ﴿ پس ﴾ اگر ان اخبار را فاش نمي نمودند وحواله برأي مبارك حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ومردان کار دیده وبا سیاست از اصحاب کرام میکردند هر آینه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم واصحاب او که اهل استنباط هستند دقایق اند میدانستند که کتم ان اخبار مناسب است یا فاش کردن انها نافع است

پس بعد ازین اي مسلمین این طور معامله نکنید وهر خبري که میشنوید کتم وافشاي ان را حواله براي مبارك حضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب با کفایت ومعرفت او بکنید که این طور مصلحت عموم است ﴿ ولو لا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم

دليل واضح وجلي است

﴿ آيتي سوم ﴾ (وما أرسلنا من قبلك إلا رجالاً نوحي إليهم فاسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون) كافران قريش إدعا ميكردند بشريت ورسالت منافات دارند (پس) بشر نبايد رسول خدا باشد وخداوند متعال اين آيت را برد ايشان نازل فرمود كه تفسيرش اينست اي محمد صلى الله عليه وسلم پيش از تو نفرستاده ايم براي رسانيدن احكام إلهي الا مردان با كفايت وعصمت كه وحي بر ايشان مي شد

پس اي جماعتي قريش بدانند كه رسالت با بشريت منافي نيست واگر خودتان باين مطلب نميدانيد بپرسيد از انها كه طرف وثوق شما هستند يعنى عالمان يهود ونصارى زيرا در تورات وانجيل بعث انبياي كرام از بشر ثابت وهويدا است درين صورت خداوند امر بپرسش ومراجعه باهل ذكر فرموده واهل ذكر مطلق است وتا شخص عالم تر وبا كفايت تر باشد در عنوان اهل ذكر محقق الاعتبار تر خواهد بود وامامان مجتهدين كساني هستند كه در مقام علم وفهم وضبط آيات والحاديث درجهٔ عليا را گرفته اند

پس (أهل الذكر) بر مجتهدين ظاهر الانطباق است - واينكه حمل اهل ذكر بر حفاظ كرده ايد اگر مقصود از حفاظ كساني باشد كه چنانكه حافظ عبارت هستند عالم به معاني ومطلع بر حقايق باشند آن عين مطلوب است كه ائمهٔ مجتهدين چنانند

واگر مقصود كساني است كه فقط لفظ را حفظ كرده اند

بدانكه ان معنی غیر صحیح وحمل عبارت بر ان باطل است زیرا مراجعه بحافظ جاهل كار عاقل نیست

(علاوه) لفظ اهل ذكر همچنان محتمل حافظ غیر عالم است باز عالم غیر حافظ وعالم حافظ را شامل ومحتمل است وقصر بر حافظ فقط قصور است (پس) معلوم شد كه آیات مذكوره دلالت واضحه بر صحت اجتهاد وتقلید مجتهدین دارند (ودر جاهائي) متعدده درقرآن شریف دلالت برمطلب مذكور هست كه اگر موجب تطویل نمي بود بعضي از انها بیان میكردم

اثبات اجتهاد بأحادیث

واین بسه وجه است ﴿ اول ﴾ تقریر حضرت صلی الله علیه وسلم براي اجتهاد اصحابهائي در حضور انحضرت اجتهاد كرده اند

﴿ منه ﴾ ما روى البخاري رحمه الله عن أبي قتادة الانصاري رضي الله عنه انه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حنين فلما التقيا كانت للمسلمين جولة قال فرئيت رجلا من المشركين قد علا رجلا من المسلمين فاستدرت له حتى أتيته من ورائه فضربته على حبل عاتقه ضربة قطعت الدرع قال وأقبل عليّ فضمني ضمة وجدت فيها ريح الموت فادرك الموت فارسلني فلحقت عمر بن الخطاب فقلت له ما بال الناس قال أمر الله عز وجل ثم ان الناس قد رجعوا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل قتيلا له عليه بينة فله سلبه قال ابو قتادة فقمت فقلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال النبي (ص)

مثل ذلك فقمت فقلت من يشهد لي إلى المرة الثالثة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بالك يا أبا قتادة فاخبرته فقال رجل من القوم صدق يا رسول الله وسلب ذلك القتيل عندي فارضه منى فقال ابو بكر رضى الله عنه لاها الله ذا لا يعمد الى اسد من اسد الله تعالى يقاتل عن الله وعن رسوله فيعطيك سلبه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صدق فاعطه قال ابو قتادة فاعطانيه

بنگر چگونه حضرت صديق اجتهاد فرمود كه اسباب وادوات قتيل نبايد بغير قاتل برسد وچطور حضرت صلى الله عليه وسلم تصويب وتقرير اجتهاد او فرمود

﴿ ومنه ﴾ ما رواه البخاري من تحكيم سعد بن معاذ في بنى قريظة فحكم بقتلهم وسبي ذراريهم فقال صلى الله عليه وسلم لقد حكمت بحكم الله

ببين كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم حكم يهود بنى قريظه را حواله به رأي واجتهاد سعد بن معاذ فرمود وبعد از ان تحسين وتقرير اجتهاد او فرمود باينكه با حكم الله موافق است

﴿ ومنه ﴾ ما أخرجه البخاري رحمه الله من قوله صلى الله عليه وسلم لا يصلين احد العصر إلا في بني قريظة فصلى بعضهم في الطريق حين دخل عليه الوقت وبعضهم راعى اللفظ ولم يعنف واحداً منهم

ملاحظه كنيد كه بعضي از اصحاب رضي الله عنهم فهم كردند مقصود حضرت صلى الله عليه وسلم سرعت وعجله در رفتن ورسيدن خاك بنى قريظه بوده وبعضي ازوها رعايت خصوص لفظ وفرمايش

او كردند ونماز را در خاك ايشان بجا آوردند وانحضرت صلى الله عليه وسلم اجتهاد هر دو فرقه را قبول فرمود

﴿ ومنه ﴾ موافقات عمر رضي الله عنه (فمنها) ما رواه الشيخان عن أنس وابن عمر رضي الله عنه ان عمر قال وافقني ربي في ثلاث قلت يا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابراهيم مصلى فنزلت ﴿ واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى ﴾ وقلت يا رسول الله يدخل على نسائك البر والفاجر فلو امرتهن أن يحتجبن فنزلت آية الحجاب واجتمعت نساء النبي صلى الله عليه وسلم في الغيرة فقلت ﴿ عسى ربه إن طلقكن أن يبدله أزواجاً خيراً منكن ﴾ فنزلت كذلك إلى آخر موافقات عمر رضي الله عنه وقد خصها العلماء بالتأليف .

ملاحظه كن اگر اصابه در رأي واجتهاد نباشد چطور رأي وفكر بشر با امر خداوند متعال موافقت خواهد كرد

﴿ ومنه ﴾ ما أخرج ابو داود في باب (الرجل يتطوع في مكانه الذي صلى فيه المكتوبة) عن أبي رمثة قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم وقد كان معه رجل قد شهد التكبيرة الاولى من الصلوة فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام الرجل الذي ادرك معه التكبيرة الأولى يشفع فذهب عمر اليه فاخذ بمنكبيه فهزه ثم قال اجلس فانه لم يهلك اهل الكتاب إلا انه لم يكن بين صلواتهم فصل فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم بصره وقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب

تما شا كن كه فاروق اكبر درحضور خير البشر صلى الله عليه وسلم

باجتهاد خود منع صحابي را از ان نماز كرد وحضرت صلى الله عليه وسلم تقرير اجتهاد ودعا باصابه اش فرمود

﴿ ومنه ﴾ ما رواه البخاري عن عائشة دخل علي قائف والنبي صلى الله عليه وسلم شاهد واسامة بن زيد وابوه زيد بن حارثة مضطجعان فقال ان هذه الأقدام بعضها من بعض فسر النبي صلى الله عليه وسلم واعجبه

ملاحظه نمائيد كه مرد قائف به محض اطلاع بر تناسب اعضا دانست ان دو نفر خوابيده پدر وفرزند هستند وهر چند زيد سفيد واسامه سياه پوست بود مبالات بمخالفت رنگ نكرد وقياس را بجا آورد وحضرت رسالت صلى الله عليه وآله قياس را تقرير فرمود بلكه بقياس قائف مسرور شد

وازين واقعه مستفاد است كه علم قيافه شرعا معتبر وقياس هم صحيح ومقبول است

وجه دويم تقرير حضرت رسالت اجتهادهائي كه در عصر او ودر غياب واقع شده اند

﴿ منها ﴾ ما روى البخارى بعضه معلقا ورواه بتمامه موصولا ابو داود والحاكم عن عمرو بن العاص (قال) احتلمت في ليلة باردة في غزوة ذات السلاسل فاشفقت أن اغتسل فاهلك فتيممت ثم صليت باصحابي الصبح فذكروا ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال يا عمرو صليت باصحابك وانت جنب فاخبرته بالذي كان وقلت اني سمعت الله يقول (ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيما) فضحك رسول الله

صلى الله عليه وسلم ولم يقل شيئا

نيـك تأمل كن كه عمرو بن عاص باجتهاد خود از خوف هـلاك باستعمال آب سرد در جاي اغتسال تيمم را بجا آورد وحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم با خنده وبشاشت اجتهاد اورا تقرير فرمود

﴿ ومن ذلك ﴾ ما رواه ابو داود والنسائي والدلوي عن ابي سعيد الخدري مرفوعا من طريق عبد الله بن نافع ورواه ابو داود والنسائي من غير طريق عبد الله بن نافع عن عطاء بن ياسر مرسلا ان صحابيين خرجا في سفر فحضرت الصلوة وليس معهما ماء فتيمما وصليا ثم وجدا الماء في الوقت فاعاد احدهما ولم يعد الآخر فصوبهما وقال للذي لم يعد اصبت السنة واجزئتك صلوتك وقال للآخر لك الأجر مرتان

ملاحظه كنيد چطور حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم تقرير اجتهاد ايشان در اعاده وعدم اعادهٔ نماز فرمود

﴿ ومن ذلك ﴾ ما رواه الترمذي وابو داود وابن ماجه عن علي ابن أبي طالب قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى اليمن قاضيا فقلت يا رسول الله ترسلني وانا حديث السن ولا علم لي بالقضاء فقال ان الله سيهدي قلبك ويثبت لسانك اذا تقاضى اليك رجلان فلا تقض للأول حتى تسمع كلام الآخر فانه احرى ان يتبين لك القضاء قال فما شككت في قضاء بعد

معلوم است حضرت علي كرم الله وجهه در وقتي به يمن فرستاده شده لكن معذرت فرموده باينكه تا حال در قضاوت نبوده ام و بر استنباط احكام ممارسه نكرده ام (پس) حضرت رسالت (ص)

دعا بانشراح قلب براي او فرموده، تا كه در استنباط احكام قلبش متين وحكمش مبين ومصيب باشد

﴿ ومن ذلك ﴾ ما رواه ابو داود والترمذي والدارمي عن معاذ ابن جبل أن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما أراد أن يبعثه الى اليمن قال له كيف تقضي إذا عرض لك قضاء قال اقضي بكتاب الله قال فان لم تجد في كتاب الله قال فبسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة رسول الله ولا في كتاب الله قال اجتهد برأيي ولا آلو فضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم صدره وقال الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله

بدقت ملاحظه اين سؤال وجواب شيرين بنماييد كه هر كس انصاف داشته باشد يقين وجزم به حقيقت اجتهاد ازين حديث شريف حاصل مي كند

﴿ دليل سوم ﴾ فرمايشات انحضرت كه مفيد صحة اجتهادند ﴿ اخرج الشيخان ﴾ وابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجة عن عبدالله بن عمر بن العاص وابي هريرة (قالا) قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا حكم الحاكم فاجتهد فاصاب فله اجران وإذا حكم فاجتهد فاخطأ فله اجر واحد

صريح اين حديث شريف دلالت دارد كه اجتهاد حق است ومجتهد با اينكه اصابه نكند مأجور است

﴿ ومنها ﴾ ما أخرجه الاسماعيلي في معجمه كما للمحب الطبري عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يكره

أن يخطأ أبو بكر

﴿ ومنها ﴾ أخرجه أحمد وابو حاتم والترمذي وصححه عن ابي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه

صريح اين دو حديث شريف دلالت بر اصابه حضرت صديق وفاروق رضي الله عنهما دارد (زيرا) در جايي كه حكم الله واضح ومنصوص باشد اصابه حق مزيتي ندارد

﴿ ومنها ﴾ ما روى بسند صحيح عن العرباض بن سارية انه قال صلى الله عليه وسلم في جملة خطبة طويلة وعظ بها الاصحاب (من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيراً فعليكم بما عرفتم من سنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ)

مقصود از سنة خلفاي راشدين گفتار وكردار ايشان است اعم ازينكه امور منصوصه يا مستنبطه باشند زيرا اگر مقصود خصوص منصوصات باشد رفتار هر كس حق است واختصاص بخلفاي راشدين ندارد

﴿ وقال الجلال السيوطي ﴾ أخرج النصر المقدسي في الحجة والبيهقي في الرسالة الاشعرية واورد الحليمي والقاضي حسين وإمام الحرمين حديث ﴿ اختلاف أمتي رحمة ﴾

ودر حقيقت اختلاف مجتهدين رضي الله عنهم باعث وسعت راه طاعت وسهولت عبادت است زيرا دين اسلام دين جميع أنام ودين عام اعوام وايام است دربن صورت تضيق وتحديد مناسب آن

بعد از انکه این مقدمه را دانستید باید بدانید که اجتهاد حق است زیرا در مواد متعدده علماي اصحاب به اجتهاد حکم فرموده اند وبا اینکه سائر اصحاب بر اجتهاد ایشان مطلع بوده اند اظهار مخالفه نفرموده اند پس حقیقت اجتهاد اجماعي است

(فمنها) ما اخرج مالك ومسلم وابن جرير والبيهقي عن عمر رضي الله عنه قال ما سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن شيء اكثر ما سألته عن الكلالة حتى طعن باصبعه في صدري وقال تكفيك آية الصيف التي في آخر سورة النساء — قد وقع هذا الخبر الذي لا مطعن فيه من وجه

ولم يصح عند العلماء العمل في الكلالة إلا بالمروى عن ابي بكر وعمر مع انه اجتهاد منهما

خلاصه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم دانستن كلاله را حواله آيه اخرى سوره نساء فرموده ودر آن آيت فقط باجتهاد حضرت صديق وحضرت فاروق در اسلام معامله شده ومي شود (پس) اجماع بر صحت اجتهاد ايشان ثابت وواقع است

(ومنها) ماقال الشعبي عن شريح قال قال لي عمر بن الخطاب اقض بما استبان لك من قضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فان لم تعلم قضاء رسول الله فاقض بما استبان لك من قضايا الائمة المهتدين فان لم تعلم كل ما قضت به الائمة المهتدون فاجتهد رأيك واستشر اهل العلم والصلاح

(ومنها) مارواه ابن جرير بسنده المتصل عن ابن عباس انه

دخل على عثمان رضي الله عنه فقال له لم صار الاخوان يحجبان الام الى السدس وانما قال الله تعالى ﴿ فان كان له اخوة ﴾ والاخوان في لسان قومك ليسا باخوة فقال عثمان هل أستطيع نقض امر كان قبلي وتوارثه الناس ومضى في الامصار

حضرت ابن عباس از حضرت ذي النورين پرسيد لفظ (اخوة) در آيهٔ شريفه بمعنى جمعي از برادران است بناء عليه اگر كسى مرد وجمعي از برادران داشت آن وقت مادرش از (ثلث) به (سدس) نقل خواهد كرد (پس) چرا هر گاه برادران شخص متوفي دو نفر باشند هم (سدس) بمادرش ميدهند حضرت ذي النورين جواب داد كه اجتهاد سلف چنان بوده دو برادر هم در حكم جمعي از برادران هستند واين دستور مجمع عليه ودر بلاد اسلاميه بدون مخالف منشور شده وحكم اجماعي قابل تغيير وخرق نيست

﴿ ومنها ﴾ ما أخرجه الدارمي وابن سعد بسند صحيح ان ابن عباس إذا سئل فان كان القرآن اخبر به وان لم يكن فان كان عن رسول الله اخبر به فان لم يكن وكان عن ابي بكر وعمر اخبر به فان لم يكن قال برأيه

اين روايت بر اجتهاد حضرت ابن عباس واجتهاد شيخين دلالت واضحه دارد (اگر ميگوئيد) ابن عباس خودش مجتهد بوده پس چطور عمل بقول شيخين كرده وحال اينكه مجتهد تقليد مجتهد نميكند (ميگوئيم) اولا ممكن است اجتهاد ابن عباس موافق اجتهاد شيخين بوده باشد وثانيا اجتهاد شيخين مجمع عليه اصحاب شده پس

تابع بودن اجتهاد ايشان تابع بودن اجماع است

﴿ ومنها ﴾ ما اجتهد ابن مسعود في المفوضة فقد اخرج الترمذي وابو داود والنسائي والدارمي عن علقمة عن ابن مسعود انه سئل عن رجل تزوج امرئة ولم يفرض لها شيئاً ولم يدخل بها حتى مات فقال ابن مسعود لها مثل صداق نسائها ولا وكس ولا شطط وعليها العدة ولها الميراث فلما قضى به قال اقول فيه برأيي فان يك صوابا فمن الله تعالى وان يك خطأ فمن ابن ام عبد فقام معقل بن سنان الاشجعي فقال قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم في (بروع) بنت واشق امرئة منا بمثل ما قضيت به ففرح ابن مسعود لكون اجتهاده كان موافقا لحكمه صلى الله عليه وسلم

خوب ملاحظه روايت مذكوره كه صراحة دلالت بر اجتهاد واصابه در ان دارد .

﴿ ومنها ﴾ ما قال سفيان بن عبد الرحمن الاصبهاني عن عكرمة قال ارسلني ابن عباس الى زيد بن ثابت اسأله عن زوج وابوين فقال للزوج النصف وللام ثلث ما بقي وللاب بقية المال فقال تجده في كتاب الله او تقول برأيك قال اقوله برأيي ولا افضل اما على اب

ببين كه زيد بن ثابت رضي الله عنه حصه مادر را باجتهاد تعيين فرموده وفرموده در اجتهاد خودم دليل دارم (زيرا) اگر اين چنين نباشد وموافق ظاهر آيه شريفة عمل شود بايد دو حصه از باقي براي مادر ويك حصه براي پدر باشد وحال اينكه در سائر مواد تفضيل پدر بر مادر داده شده

(ومنها) انه قايس زيد بن ثابت علياً في المكاتب ولفظه المقايسة (ناظر زيد بن ثابت علياً رضي الله عنهما في المكاتب فقال ارجمه ان زنى او تجيز شهادته ان شهد فقال لا قال فهو عبد ما بقى عليه درهم

يعنى حضرت علي كرم الله وجهه رأيش در عبد مكاتب چنان بود كه بمحض اينكه سيد با أو عقد كتابت را تمام كرد فوراً آزاد مي شود وزيد بن ثابت رضي الله عنه انكار نمود وبصورت قياس استدلال كرد كه عبد مكاتب پيش از ادا كردن نجوم كتابت چنانكه در حدود وشهادات عبد است در سائر احكام هم عبد است

دليل وجوب اجتهاد

بعد از انكه صحت ووقوع اجتهاد بدليل كتاب وسنت واجماع ثابت شد (بدانكه) اجتهاد بر مجتهدين امت حضرت محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم واجب است زيرا خداوند متعال فرموده (فاتقوا الله ما استطعتم) يعنى تا در طاقت داريد بهمه وجه تقوى كنيد مأمورات را ممتثل ومنهيات را مجتنب باشيد وتمام اطاعه همين است كه هر چه از احكام دين مكنون آيات واحاديث است منصوصاً او مستنبطاً عمل شود (پس) در حالى كه كسي عالم باشد با اينكه فلانه آيت يا فلان حديث دلالت بر حكمي دينى دارد واجب است انرا اظهار نمايد تا مردمان اطاعه كنند وحقيقت تقوى بعمل آيه فهذلك مقرر است كه در صورت وحدت مجتهد اجتهاد فرض عين ودر صورت تعدد

غرض کفایه است وجمهور علماي دین برین مطلب اتفاق دارند وانکار وقدح مبتدعین درین رخنهٔ نخواهد کرد

وجوب تقلید

چون غایه از اجتهاد اظهار احکام واطاعهٔ أنام است بر کسانیکه بمقام اجتهاد نرسیده اند تقلید یکي از مجتهدین واطاعهٔ احکام او واجب است وکتاب وسنت واجماع برین مطلب دلالت دارند آیهٔ (أطیعوا الله وأطیعوا الرسول واولی الأمر منکم) وآیهٔ (فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون) وآیهٔ ﴿ ولو ردّوه إلی الرسول وإلی اولی الامر لعلمه الذین یستنبطونه منهم ﴾ موافق بیانات سابقه دلالت بر وجوب تقلید دارند

وآیهٔ ﴿ فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا في الدین ولینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم ﴾ هم دلیل واضح است (زیرا) اگر در احکام دین تقلید واطاعه مجتهدین واجب نباشد فائدهٔ در تفقه وطلب علم واستنباط احکام نمي باشد

وأحادیث سابقه که در بیان اجتهاد وحقیقت آن ذکر شدند هم براي وجوب تقلید دلیل واضحند (زیرا) اگر اجتهاد مجتهدین واجب الاطاعه نباشد فرستادن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم علماي اصحاب به ممالك براي چه وسؤال از معاذ بن جبل واستفسار از کیفیت حکم بي فائده وتقریر حضرت رسول طهر صلی الله علیه وسلم اجتهاد اصحابهاي که در عصر او اجتهاد کرده اند تقریر باطل میبود

(وحاشاه) حديث صحيح ﴿ اقتدوا بالذين من بعدي ابي بكر وعمر ﴾ حديث ﴿ اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتما اهتديتم ﴾ حديث ﴿ هلا سئلوا إذا جهلوا فانما شفاء العي السؤال ﴾ حديث ﴿ العلمأ ورثة الانبياء ﴾ همه بر تقليد دلالت دارند بعد از انكه علماي دين وارث پيغمبران بودند لازم مي آيد چنانكه اطاعهٔ انبياي كرام واجب اطاعهٔ علماي اعلام در منصوص ومستنبط احكام واجب باشد

﴿ خلاصه ﴾ اهل قرون ثلاثه بشهادت حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم بهترين اهل قرنهاي دنيا هستند في الصحيحين عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ﴿ ورواه الطبراني ﴾ بلفظ خير الناس قرني ثم الثاني ثم الثالث ﴿ ورواه الحاكم ﴾ في مستدركه بلفظ خير الناس قرني الذي انا فيهم ثم الثاني ثم الثالث

واهل اين سه قرن كه اصحاب وتابعين واتباع تابعين هستند رضي الله عنهم اجماع قولي وفعلي بر تقليد وتمسك برأي مجتهد فرموده اند ودر هر كدام از قرون ثلاثه انانكه مجتهد نبوده اند تقليد مجتهدين كرده اند ﴿ مثلا ﴾ در عصر اصحاب در مسئلهٔ كلالهٔ قاطبةً تابع رأي ابو بكر وعمر فاروق ودر غالب مسائل ارث تابع رأي زيد بن ثابت ودر چندي از مواد حدود تابع رأي حضرت علي ودر بسي احكام تابع رأي ابن عباس وابن مسعود رضي الله عنهم بوده اند ﴿ مخصوص ﴾ ابن عباس وابن مسعود وزيد بن ثابت در

فقه امام وپیشوا بوده اند

﴿ قال مجاهد ﴾ ماسمعت فتیاً أحسن من فتیا ابن عباس إلا ان یقول قائل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

ودر دورهٔ تابعین در مدینهٔ منوره فقهاء سبعة (عبید عروة قاسم ابو بكر سلیمان خارجه سعید) مجتهد بوده اند ودر احكام دین فتوی میدادند وتمام مسلمین بر طبق فتاوی اوها عمل مي كردند

﴿ وإمام أبو حنیفه ﴾ یكي بود از صغار تابعین كه مذهبش مستقر واجتهادش مدون ومشهور شد ودر زمان تابع تابعین (إمام مالك وشعبه وسفیان ثوري وسفیان بن عینیه) از كبار اتباع تابعین وإمام شافعي واحمد بن حنبل از صغار اوها اجتهاد فرموده اند

﴿ قال شعیب بن حرب المدائنی ﴾ في نعت سفیان الثوري اني لاحسب ان یجاء بسفیان الثوري یوم القیمة حجة من الله تعالی علی خلقه یقال لم تدركوا نبیكم صلی الله علیه وسلم ولكن ادركتم سفیان الثوري ألا اقتدیتم به

﴿ والحاصل ﴾ در قرون ثلثهٔ مباركه اهل هر قرن عمل بقول إمامان آن قرن كرده اند وتقلید ایشان در احكام مستنبطه پزیرفته اند چنانكه شیخین جلیین بخاري ومسلم استدلال باقوال امام (مالك) وامام مالك در كتاب موطاء استدلال باقوال (زهري) و (عمر ابن عبد العزیز) و (هشام بن عروة) و (قتادة بن دعامه) وغیر اوها از صغار تابعین مي كنند وباز استدلال بقول (سعید بن مسیب) و (عروة بن الزبیر) و (قاسم بن محمد) وغیر اوها از كبار تابعین

فرموده واستدلال تابعين باقوال اصحاب کرام اظهر من الشمس است
(پس) مجتهدين در دين اسلام بسيار وتقليد اوها مجمع عليه بوده
﴿ غاية الأمر ﴾ عنايت ازليه با ائمهٔ اربعه موافق وايشان بر تدوين
وترتيب ابواب احکام اجتهاديه موفق شدند وبس واسلاميان از
اقطار کره بر رأي اوها متفق چنانکه در تمام کره از مسلمين غير
مبتدع کسي نبوده که بر رأي يکي از مجتهدين نباشد

﴿ خلاصه ﴾ اجماع سلف وخلف بر تقليد امامان مجتهدين
منعقد شده واين مطلب يکی است از بديهيات دين اسلام واين تقليد
که بيان شد از قبيل اين نيست که کفار مشرکين بمعونهٔ ﴿ هکذا
وجدنا آبائنا ﴾ اضاليل واباطيل پيشينيان خود گرفته اند (زيرا)
ادله وبراهين مقبوله بر طريق اجتهاد واستنباط ائمهٔ مجتهدين در کتب
معتمدهٔ ايشان مسطور بطوري هر کسي که رشد ومعرفتي داشته
باشد بعد از مطالعات وتدقيقات تامه از درجات فهم وعلم ايشان سر
گردان وحيران مي ماند ﴿ مع ذلك ﴾ دري درجات علم واجتهاد بر
کس نبسته اند ومردمان عالم وبا مقدرت را در اجتهاد مفوض
فرموده اند وسخن بعد از ان که دليل وبرهان معقول داشته مقبول
است (پس) انکار اجتهاد فقط وفقط عناد وبد بختي وآرزوي
محو معارف ونشر زخارف وميل بر کشته شدن انوار حقيقت است
(يريدون ليطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون)
صحيفهٔ ۲۷ گفته ايد خود طرف داران اجتهاد اقرار دارند
که اطاعهٔ قرآن واتباع احکام او واجب وتخلف از ان کفر وزندقه

﴿ میگوییم ﴾ مطیع قرآن شریف در حقیقت منحصر در مجتهدین ومقلدین ایشان است (زیرا) چنانکه مطیع احکام منصوصه اند اطاعهٔ مستنبطات آن هم میکنند

(پس) کفر وزندقه برای کسی میماند که بمحض هوی سد الباب فهم دقایق وحقایق قرآن میکنند وانگه اگر استنباط وفهم مجتهدین بمیان نیاید اهل جهل وغفلت هرگز پی بظاهر قرآن نخواهند برد چه جائی اینکه دقایق واسرار آنرا بفهمند وبدیهی است کسی چیزی را نفهمید حکم بآن چیز نخواهد کرد پس بر ایشان بخوانید ﴿ ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون ﴾

گفته اید باز اقرار دارند که منتها درجهٔ سعی ایشان در اثبات اجتهاد این است که بگویند اجتهاد جائز است واتباع آن مباح

﴿ پس ما میگوئیم ﴾ که اگر مقصود از اجتهاد دکان باز کردن در برابر قرآن نیست چه ایجاب کرده که برای یك امر مباح از اتباع قرآن حکیم منحرف شده

﴿ میگوییم ﴾ آقا این هم بهتانی دگر است که به خیال برای صرف داران اجتهاد قرار داده اید زیرا ایشان نمیگویند اجتهاد مجتهدین واتباع آن مباح است وبس بلکه بموجب ادلهٔ منقوله ومعقوله میفرمایند اجتهاد کردن بر آنانکه اهلیت اجتهاد دارند فرض است اگر مجتهد منحصر فی الفرد بود فرض عین وإلا فرض کفایه وباز بمقتضای ادلهٔ قاطعه تقلید مجتهدین بر کسانی که بمقام اجتهاد نرسیده اند فرض عین است

﴿ غاية الأمر ﴾ شخص مقلد در تقليد هر مجتهدي ميل دارد مختار است

گفته ايد (اولى) جمع ذي و (ذي) بمعنى صاحب است يعنى صاحبان امر كه امرا وسلاطين ميباشند نه علماي مجتهدين (زيرا) علما ومجتهدين در ضمينه امرا وسلاطين بمنزلهٔ صفراند يعنى قدرت ونفاذي ندارند

﴿ ميگويم ﴾ بيان نموديم (اولى الأمر) بهر معناي از معاني سابقه باشد مقصود كه حقيت اجتهاد است حاصل (واينكه) علما ومجتهدين را على العموم در ضمينهٔ امرا وسلاطين صفر قرار داده ايد باز بهتاني فاحشي است كه بر تأريخ تمدن اسلامي كرده ايد (زيرا) در مبدء دين اسلام تا اين قرون أخيره به استثناي ايام انقلاب وهرج چنانكه سلطهٔ تشريع طبعا در دست علماي دين بوده قوهٔ تنفيذيه هم بدستور ايشان اجراي احكام مي كردند وجميع حقوق وحدود هم بر طبق امر اوها اجراء ميشد واگر فرضنا كسي از علماء به تهمت اعداء بدست ذي شوكتي گرفتار بوده باشد باقي علماي دين در غايت اعتبار واحترام بر مسند خود پايدار بوده اند

عجبا اگر از خوف نفوذ اهل دين نمي بود چرا شما با اينكه سالها است اين بدعت والحاد در دل داريد وهوا خواه نشر فتنه وبدعت هستيد نتوانستيد يك صحيفهٔ در اين موضوع تحرير كنيد ﴿ بلي ﴾ امروزه شما آزاد هستيد لكن از قوهٔ نظريهٔ امراء وقت تمنا داريم كه بمعديه لختي تفكر بفرمايند ودرين دوره

که اسلامیان خاصةً در شرق که نهایت درجه محتاج اتحاد واتفاق وبر جناح نهضت وترقي هستند امثال شما را از این نوع نشریات که عزیمهٔ اسلامیان سست ودرون دین خواهان پژمرده مي کند منع شدید وسد اکید فرمایند ﴿ ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوي عزیز ﴾

صحیفهٔ ۲۸ گفته اید بعلاوه خود مجتهدین میگویند اطاعهٔ امر سلطان یاذي شوکت واجب است ولي اطاعه وتقلید مجتهدین مباح

﴿ مي گویم ﴾ از فرمایش اوهام حالي نشده اید (زیرا) مجتهدین فرموده اند چنانکه اطاعهٔ امراي مسلمین در احکام شرعیه واجب است تقلید ائمهٔ مجتهدین هم واجب ولکن مقلد در تقلید هر مجتهدي مختار است

گفته اید دیگر اینکه اطاعهٔ رسول واولی الأمر اعم ازینکه امرا وسلاطین باشند یا مجتهدین وقتي واجب که مطیع اوامر إلهي باشند نه اینکه در احکام خدا اجتهاد واختلاف کنند

﴿ میگویم ﴾ اولاً بحث از رسول صلی الله علیه وسلم درین جا خیلي خطأ است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم معصوم وعلی الدوام در حقیقت معرفت وطاعت مستغرق بوده

(ثانیاً) همهٔ اسلامیان مطابق آیهٔ شریفه اتفاق دارند که امیر اسلام وقتي مطاع است که ذاتا مسلم وبر طبق دیانت دستورات دهد

وباز اطاعهٔ علماي مجتهدين در احكامي است كه از آيات واحاديث استنباط كرده اند واحكام مستنبطه مخالف نص آيت نيستند (زيرا) نص از انها ساكت ديگر بمحض عناد هر افترائي بكنيد جزاي آنرا البته ميگيريد

صحيفهٔ ۲۸ و ۲۹ گفته ايد حضرت رسول در مدت نبوت خود عمل باجتهاد نكرده مگر در سه مورد كه در هر سه مورد از طرف خداوند مورد وطرف مؤاخذه وتهديد واقع شد ﴿ اول ﴾ در تحريم ماريه قبطية ﴿ دوم ﴾ در قضيهٔ أسراي بدر ﴿ سوم ﴾ در اجازه مستأذنين تخلف از غزوهٔ تبوك واگر روايت تحريم عسل هم درست باشد فقط چهار مرتبه وإلا سه مرتبه

﴿ مي گويم ﴾ چون قلم دو زبان را بمقام سيد كائنات صلى الله عليه وسلم رسانيدي بشنو تا شما را بفهمانم كه من حيث الدعوى والدليل در غلط افتادهٔ (پس) بدانيد كه اهل تحقيق بر ان هستند اجتهاد انحضرت صلى الله عليه وسلم صحيح وواقع وخداوند اجتهاد او را از خطأ محفوظ ميفرمايد وبراي حالي شدن برادران چند مادهٔ از اجتهادات انحضرت ميباهم وسائر مواد را به مراجعهٔ مصادر موثوقه حواله خواهم كرد

﴿ مادهٔ اول ﴾ قضيهٔ اسيران غزوهٔ بدر ودر ان واقعه كه عدد مسلمين سيصد وسيزده نفر ومشركين هزار وهفتصد نفر بودند خداوند متعال بمقتضاي وعده خودش نصرت وظفر بمسلمين داد واز مردان جنگي كفار هفتاد نفر كشته وهفتاد نفر اسير شد وحضرت

عباس عموي حضرت رسول صلى الله عليه وسلم وعقيل بن ابي طالب رضي الله عنهما از جملهٔ اسيران بودند

وحضرت صلى الله عليه وسلم در كشتن وگذاشتن ايشان مشورت باصحاب كرام فرمود (رأي) ابو بكر صديق در فديه گرفتن ومرخص كردن ايشان بود ﴿ فقال قومك واهلك استبقهم لعل الله أن يتوب عليهم وخذ منهم فدية تقوي بها اصحابك ﴾

﴿ ورأي فاروق ﴾ در كشتن ايشان بود ﴿ فقال كذبوك وأخرجوك فقدمهم واضرب أعناقهم فان هؤلاء ائمة الكفر وان الله اغناك عن الفداء فمكن علياً من عقيل وحمزة من العباس ومكني من فلان نضرب اعناقهم . فقال ان الله ليلين قلوب رجال حتى تكون ألين من اللبن وان الله ليشدد قلوب رجال حتى تكون أشد من الحجارة وان مثلك يا أبا بكر مثل ابراهيم قال فمن تبعني فانه مني ومن عصاني فانك غفور رحيم . ومثل عيسى في قوله إن تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك أنت العزيز الحكيم . ومثلك يا عمر مثل نوح . قال رب لا تذر على الأرض من الكافرين ديارا . ومثل موسى حيث قال : ربنا اطمس على أموالهم واشدد على قلوبهم ﴾

پس حضرت رسول صلى الله عليه وسلم رأي صديق را تصويب وموافق اجتهاد خود ديد وامر فرمود كه فديه از أسيران گرفتند وايشان را رها كردند

﴿ ودر واقع ﴾ نجات ايشان خيلي با نفع بود زيرا غالب اوها بعد از ان وقت ايمان آوردند واسباب ترقي وتعالى اسلام شدند

وخداوند متعال درين خصوص عتاب حضرت رسول فرموده وقول بعتاب مردود است وتفسير آيه ﴿ ما كان النبي ان يكون له اسرى حتى يثخن في الأرض تريدون عرض الدنيا والله يريد الاخرة والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله سبق لمسكم في ما اخذتم عذاب عظيم ﴾ اين طور است براي هيچ پيغمبري اسير كردن كفار ونجات دادن اوها در مقابل فديه درست نبوده بلكه واجب بوده كه كفار متمرده بكشند تا وقتي كه ان پيغمبر با قوت وشوكت شده

(لايسلم الشرف الرفيع من الاذى * حتى يراق على جوانبه الدم)

مگر براي محمد عربي صلى الله عليه وسلم كه لطفاً در اوائل شوكت او به محض خصوصيت براي او فديه گرفتن ونجات دادن اسير را اجازه فرموده ايم

وبقيهٔ آيه يعنى ﴿ تريدون عرض الدنيا ﴾ تا آخر بر وجه التفات خطاب باصحاب است كه ميل بر فديه گرفتن از اسيران داشتند وفرمود اي گروه اصحاب شما در فديه گرفتن ميل بر متاع دنيا دارند در صورتيكه لايق براي شما اين است همواره جانب عقبى را بردنيا ترجيح دهيد (پس) اگر حكم از طرف ما سبقت نميكرد به اينكه فديهٔ اسيران براي اصحاب بدر مباح است در گرفتن فديه عذاب سخت بر شما نازل مي شد لكن همان حكم سبقت كرده لذلك مورد عذاب نخواهيد بود

دگر اجتهاد حضرت صلى الله عليه وسلم درين ماده ابداً خطأ نبوده

والا أمر برد فديه ميفرمود وانكهي در رد آن أمري وارد نشد

﴿ ماده دويم ﴾ إذن متخلفين از غزوه تبوك وخلاصه اش اين است جمعي از منافقين طلب رخصت از حضرت صلى الله عليه وسلم كردند كه به غزا نروند وآن حضرت صلى الله عليه وسلم از انجائي كه ميدانست بودن اوها در ان حرب چه جائي اينكه نافع باشد ضرر دارد زيرا دائما مشغول سست كردن عزيمه اسلاميان بودند وقبلا هم خداوند متعال به آيه ﴿ فاذن لمن شئت منهم ﴾ حضرة را در اذن ومنع ايشان مختار كرده بود انحضرت اذن ايشان داد كه در جائي خود باشند وبجهاد مقدس نروند

بعد از اذن ايشان در تخلف اين آيه نازل شد ﴿ عفا الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين ﴾ واين خطاب خيلي در مقام تفخيم شأن حضرت فخر بشر صلى الله عليه وسلم واحترام او نازل شده ومقصود از آيه اين نيست كه چرا اذن ايشان دادي واذن دادن ايشان كاري بد بود (زيرا) سابقا حضرت را در اذن ومنع مختار فرموده بود بلكه مقصود آنست اگر اذن اوها هم نميدادي بجهاد نمي آمدند چونكه منافقين براي نصرت دين اسلام جنگ نخواهند كرد بلكه طالب امحاي دين هستند درين صورت كه طبعاً تخلف مي كردند كذب ونفاق ايشان تمام واضح واز صادقان جدا مي شدند

﴿ ماده سوم ﴾ در صحيح مسلم وبخاري مرويست انه صلى الله عليه وسلم قال في بيان تحريم مكة ﴿ لا يعضد شجرها ولا يختلى خلاها

فقال له العباس الا الاذخر يارسول الله فانا نحتاجه لدوابنا فقال الا الاذخر ﴾

يعني وقتي كه حضرت صلى الله عليه وسلم بيان حرمت ارض مكه ميكرد فرمود درخت مكه مكرمه وگياه انجا بريده نميشوند

در آن وقت (عباس) عموي حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود الا گياه اذخر نباشد اي رسول خدا كه براي الاغي خود به ان گياه محتاج هستيم وحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود خوب إلا اذخر نباشد واضح است حضرت صلى الله عليه وسلم در ان جا به اجتهاد استثناي گياه اذخر فرمود (زيرا) وحي در ان صورت وارد نشده

﴿ ماده چهارم ﴾ در صحيح بخاري از جابر بن عبد الله رضي الله عنهما روايت ميفرمايد كه حضرت صلى الله عليه وسلم باجم غفير از اصحاب كرام رضي الله عنهم عازم حج شدند واحرام به حج بستند وحضرت صلى الله عليه وسلم باچند كس از اصحاب اشتران هدي با خود برده بودند كه در مكه مكرمه ذبح كنند وقتي بمكه مكرمه رسيدند باصحابي كه حيوان هدي نداشتند فرمود احرام حج را به (عمره) فسخ كنيد بعد از انكه عمره تمام كرديد در موسم حج احرام بحج ببنديد وحج را بجا آوريد (وأما) خودش وچند كساني كه هدي باخود برده بودند ميبود بر همان احرام باقي بمانند تا روز نحر كه حيوان هدي را سر مي برند آن وقت (عمره) بجا آورند (پس) اصحابهائيكه حيوان هدي نداشتند خيلي متأسف شدند ازينكه ايشان هم حيوان هدي ندارند تا موافق

حضرت صلى الله عليه وسلم احرام حج را بسر برند چون حضرت صلى الله عليه وسلم تأسف ايشان درك كرد فرمود ﴿ لو استقبلت من أمري ما استدبرت ما اهتديت ﴾ يعنى اگر حالا شروع ميكردم ﴿ كاري كه زودتر بآن شروع كردم يعنى كاري حج (حيوان) هدي را سوق نميكردم تا كه من هم مانند شما (عمره) را بجا آورم وبعد از ان احرام تازه به حج ببندم

معلوم است مانند همين فرمايش استقامت ندارد إلا در كاري كه به اجتهاد كرده شده باشد

ومن أدلة اجتهاده صلى الله عليه وسلم ما رواه ابو داود عن عبد الله بن رافع قال سمعت ﴿ أم سلمة ﴾ رضي الله عنها تقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اقضى بينكم برأيي فيما لم ينزل علي فيه وحي

﴿ ومنها ﴾ ما رواه احمد وابن ماجه عن طلحة انما انا بشر مثلكم وان الظن يخطئ ويصيب ولكن ما قلت قال الله تعالى فلن اكذب على الله تعالى

﴿ ومنها ﴾ ماروا مالك واحمد والستة عن أم سلمة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انكم تختصمون إلي ولعل بعضكم ان يكون الحن بحجته من بعض فاقضي له على نحو ما اسمع منه فمن قضيت له بشيء من حق أخيه فلا يأخذنه فانما اقطع له قطعة من النار

اين أحاديث شريفه دلالت قطعية دارند بر اينكه حضرت صلى الله عليه وسلم دركارهاي كه وحي در انها نباشد اجتهاد فرموده

واینکه در حدیثین اخیرین اشعار بخطأ در اجتهاد میفرماید مقصودش تنبیه بر حالت بشریه است که بشر علم غیب نمي داند وممکن است اگر از طرف ذات حق اخبار نشود اصابه نکنند

﴿ ولکن ﴾ در خارج معلوم ومبرهن است که اجتهاد انحضرت از خطأ محفوظ خواهد بود وخداوند نمي گذارد که در احکام بر خطأ بماند

﴿ وأما ﴾ مادهٔ تحریم ماریهٔ قبطیه رضي الله عنها ابداً مادهٔ اجتهاد نیست زیرا چیزي خداوند حلال کرده باشد بقول هیچکس حرام نخواهد شد وچه جائي حضرت صلی الله علیه وسلم بلکه کساني که جزئي امتیاز داشته باشند آنرا میدانند ومقصود حضرت صلي الله علیه وسلم از تحریم (ماریه) حرام کردن ابدي نبود بلکه مقصود سوگندي بود بر اینکه مجاورهٔ (ماریه) نفرماید وکلمه (حرمتها علی نفسي) در حال اطلاق سوگند محض است

بعد از ان خداوند متعال بصورت بیدار کردن آیهٔ ﴿ یا أیها النبي لم تحرم ما أحل الله لك ﴾ تا آیهٔ ﴿ قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم والله مولیکم وهو العلیم الحکیم ﴾ نازل فرمود که مآل تفسیر آیهٔ أخیره این است خداوند براي شما کفارت سوگندها قرار داده پس کفارت را بدهید وبر محلوف علیه عود کنید

﴿ وروایت شده ﴾ که انحضرت صلی الله علیه وسلم عبدي را در کفارت آزاد وبر محلوف علیه عودت فرمود

وبدانند چنانکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم اجتهاد

كرده سائر انبياء هم اجتهاد فرموده اند چنانكه در صحيح مسلم از ابي هريره رضي الله عنه مروي است . قتي بود دو زن با پسران خود در راه ميرفتند ناگاه گرگ آمد بچه زني بزرگ را برد

(پس) آن زن به زني كچك گفت كه پسر ترا گرگ برد واين پسر كه مانده پسري من است (ومحاكمه را) بحضور حضرة (داود) على نبينا وعليه السلام بردند وحضرت داود بعد از مذاكرات فتواي براي زني بزرگ فرمود وحكم وتنفيذي مطلب را به حضرت سليمان عليه السلام حواله كرد (چون) بحضور سليمان عليه السلام رفتند أمر فرمود كاردي برايم بياوريد تا اين پسر را در بين شما دو نصف كنم هر يك نصفي از ان ببريد چون كارد را آوردند وحضرت سليمان عليه السلام نمايش داد كه پسر را دو پارچه ميكنند زني بزرگ هيچ متأثر نشد (فقط) زني كچك فغان وزاري كرد وگفت يانبي الله دخيل دخيل پسر را دو پارچه نكنيد تعلق بمن ندارد وپسري آن زن بزرگ است بعد از ان كه حضرت سليمان (ع) تاثرات وملال زن كچك را درك كرد جزم حاصل فرمود كه آن پسر پسري او است وبراي او حكم نمود

(پس) از اين تفاصيل براي اهل دين وانصاف معلوم شد كه اجتهاد براي انبياي كرام عليهم السلام جائز وواقع است چنانكه محققين از علماي اسلام تصويب كرده اند بلي ابو علي جبائي از معتزله منكري اجتهاد انبياء است وبعضي ادله واهية اشتباه كرده وعلماي دين بر وجه بليغ انها را رد وصحت وقوع اجتهاد انبيارا

اثبات کرده اند

گفته اید ﴿ دوم ﴾ اینکه رسول حق اجتهاد ندارد (زیرا) اگر در حال نزول وحي اجتهاد میکند از دو حال خارج نیست یا اجتهاد موافق با وحی است درین حال اجتهاد عبث ویا مخالف با وحي است مخالفت با وحي کفر وممنوع واگر درغیرحال وحي اجتهاد می کند در صورت عدم وحي آن حضرت یك نفر أمي نا خوانده بیش نیست وأمي نا خوانده صلاحیت اجتهاد ندارد

﴿ میگویم ﴾ تا حال کسي نگفته اجتهاد انحضرت وقت نزول وحي است تا بگوئید اگر موافق است عبث واگر مخالف است کفر بلکه مطلب اجتهاد در غیر حال نزول وحي است واین که گفته اید ان حضرت یك نفر أمي نا خوانده صلاحیت اجتهاد ندارد خیلي عبارت بي جا ومملوء از ضلال است عجبا کسي که خداوند در مبدء ایجاد عالم جوهر وجود مبارك او را منظور نظر مرحمت کرده وپیش از خلق آدم روحي مقدس اورا بر نبوت مطلع گردانیده ودر تطورات وجودي پشت به پشت ورحم به رحم در پشت ورحم اخیار واطهار اورا حفظ کرده وبعد از ظهور شخص او را در عالم جسماني وانساني با صورت وسیرت شیرین وأدب وتمکین نمایش داده

وپیش از نبوت برؤیاي صادقه والهامات نائقه قلب او را براي قبول فیض رباني ووحي آسماني مهیا نموده

وبعد از بعث او بانواع واصناف شدت وزحمت از دست مشرکین

ادعا مي كردند بشريت ورسالت منافات دارند (پس) بطريق ارخاء العنان الزاما للخصم بامر خداوند فرمود (بلي من بشرم ورسول هم هستم) وشما بد فهميده ايد كه بشريت ورسالت منافات دارند آيا نمي پرسيد تا بدانيد كه پيغمبران سابق عليهم السلام همه بشر بوده اند

وآيهٔ ﴿ قل سبحان ربي هل كنت إلا بشراً رسولا ﴾ هم در رد ايشان وارد شده كه ميگفتند وقتي ما برسالت شما تصديق مي كنيم كه كارهاي از عقل خارج اظهار كنيد مانند اينكه خداوند وملئكه هاي او با خود بياوريد تا بر نبوت گواهي دهند يا آسمان را پارچه پارچه كرده بر ما فرود آوريد ازين قبيل ترهات وخرافات (پس) خداوند متعال امر فرمود بگو كه من بشري هستم رسول وپيغمبر خداوند مانند پيغمبران سابقه وغير از كاري كه خداوند بمحض لطف وفضل براي ما خلق كند هيچ كاري نميتوانيم كرد

دگر هيچ كدام ازين دو آيت دخلي بعالم اجتهاد وممانعت از ان ندارند

وحديث ﴿ أنتم أعرف بامور دنياكم ﴾ كه امور دنيائي را باهل دنيا حواله مي كند هم دخلي باين موضوع ندارد كه ما سخن از اجتهاد واستنباط احكام دين ميكنيم نه از باغ وبستان

وآيهٔ ﴿ وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه ليبين لهم الذي اختلفوا فيه ﴾ وآيهٔ ﴿ وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس مانزل اليهم ﴾ وآيهٔ ﴿ وما أنزلنا عليك الكتاب إلا لتبين لهم الذي

اختلفوا فيه ﴾ هيچكدام مانع اجتهاد نيستند (زيرا) همين آيات دلالت بر اين مي كنند كه غايه از بعث رسل بيان دين حق ورفع اختلافات مردمان در معبود وبيان وتفسير وحي منزل است ديگر مقصود منع اجتهاد واستنباط از حضرت صلى الله عليه وسلم نيست .

وحديث ﴿ من فسر القرآن برئيه ﴾ هم بيان نموديم كه مضمونش نهي از اتباع اهواء وآراء باطله است بطوري كه مدركي از دين نداشته باشد

صحيفهٔ ۳۱ گفته ايد سوم اينكه اجتهاد مصون از خطأ نيست چنانكه خود مجتهدين مى گويند كه مصيب يكي است

(پس) اگر اجتهاد براي رسول جائز باشد از وجوب اطاعهٔ او لازم مى آيد وجوب عمل بخطأ تا آخر

﴿ مى گويم ﴾ بايد بدانيد هرچند اجتهاد ذاتا ممكن است خطأ باشد أما خداوند اجتهاد انبياء را از خطأ معصوم ويا خود تنبيه ايشان ميفرمايد ونميگذارد بر خطأ بمانند

مادام اجتهاد حضرت از خطأ محفوظ بود دليل چارم شما هم ساقط مى شود (زيرا) اطاعهٔ حضرت رسول واجب واز عمل كردن باجتهاد محفوظ انحضرت صلى الله عليه وسلم غير از اطاعه مشروع چيزي حاصل نخواهد شد پس جمع النقيضين ابداً لازم نميايد

صحيفه ۳۲ گفته ايد رسول نميتواند در امور دين واحكام مذهبي برأي خود يا برأي ديگران رفتار كند

﴿ میگوییم ﴾ بلی عمل کردن حضرت صلی الله علیه وسلم برأی ومذهبي غیر باطل که مقلدي هیچکس نبوده (وأما) برأي واجتهاد خود عمل میتوان کرد

وبعد از انکه ملاحظهٔ ادلهٔ صحت اجتهاد کردي واضح میشود که حضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد فرموده وبواسطهٔ اینکه فهم انحضرت خاصه در احکام دینیه از همه عالمان عالم بالاتر بوده اجتهاد باو لایق تر است

وآیهٔ ﴿ ولا تتبع أهواء الذین لا یعلمون ﴾ نهي از اتباع هواي آنان است که خداوند نمیشناسند ودر جهات بت پرستي بوده اند نه از اتباع ادله واستنباط احکام دین واینکه خداوند متعال فرموده ﴿ قل ما یکون لي ان ابدله من تلقاء نفسي ﴾ معنایش این است بگو براي من نمیشود که آیات قرآن انچه بحث از بعث وثواب وعقاب میکنند تبدیل دهیم یا در جاي قرآن کتاب دگر بیاورم! (زیرا) کفار میگفتند ﴿ ائت بقرآن غیر هذا او بدله ﴾ وموضوع ما که اجتهاد است نه تبدیل ونه مستلزم تبدیل است وآیتي که در معنایش چند وجوه ممکن باشد ومجتهد بیان انها بکند چه دخلي به تبدیل دارد

وآیهٔ ﴿ یا أیها الرسول بلغ ما أنزل الیك من ربك ﴾ امر به تبلیغ وحي است ودر واقع بلاغ مبین وظیفهٔ انبیاي مرسلین است ومعاشر مسلمین شهادت میدهیم که انحضرت آیات إلهي را تبلیغ فرموده واینکه خدا نفرموده ﴿ بلغ ما تجتهد ﴾ منشأ آن است که

خداوند در صدد امر به تبليغ آيات است نه چيزي دگر

﴿ بعلاوه ﴾ كلمهٔ تبليغ براي رسانيدن كلام كسي بكسي دگر مستعمل است نه در مقام رسانيدن فكر وقول شخص

(پس) اين آيه هم ربط به منع اجتهاد ندارد (علاوه) حضرت صلى الله عليه وسلم كه مأمور به تبليغ احكام الله است چه مانعي هست كاري خير دگر بكنند

﴿ عجبا ﴾ اگر كسي مأمور به نصيحت مردمان باشد ممنوع مي شود ازينكه اطعام طعام يا باقي حسنات دگر بجا آورد (حاشا)

وآيهٔ ﴿ ان يتبعون إلا الظن ﴾ نهي از اتباع ظن در ذات خدا ووحدت معبود وسائر اصول دين است نه در احكام فروعيه چنانكه بيان شد

واينكه در سورهٔ مائده ميفرمايد ﴿ ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون ﴾ بدان تفسير ﴿ ومن لم يحكم بما انزل الله ﴾ من لم يصدق بما انزل الله است وتصديق نكردن بما انزل الله شيوهٔ كفار است نه شيوهٔ حضرات انبياي اخيار وامامان ابرار

كه اوها أعلى درجهٔ تصديق يعني علم بما انزل الله داشته اند وعمل بآن هم كرده اند

وفهم دقايق كلام واستنباط احكام قرين حكم بما انزل الله است

صحيفهٔ ٣٣ گفته ايد خود حضرت ميفرمايد ﴿ ما جائكم مني فاعرضوه على كتاب الله ﴾ تا آخر معنايش آن نيست كه هرچه من گفته ام لفظاً باللفظ تكرار آيات قرآن است بلكه معنايش

آنست أحاديثي من مبين آيات خـدا واز دقايق ومحتويات آن خارج نيست (پس) اگر حديثي را شنيديد كه با كتاب الله بهيچ وجه موافق نمي آمد بدانيـد آن حديث من نيست (زيرا) أحاديثي حضرت صلى الله عليه وسلم همه با آيات توفيق وتطبيق خواهنـد شد واز أحاديثي او حديثي را نمي بينم كه مناقض با آيات باشد وبا آيات تطبيق نشود

واگر زنديقي براي تنفير مسلمين از دين اسلام حديثي را افتراء واختراع كرده باشد حفاظ أحاديث بر ان مطلع وآن را رد كرده اند (وبراي) حفظ أحاديث شريفه كتب صحاح عديده تدوين كرده اند (كه) صحاح از انها خارج نيست

(پس) حديث سابق البيان هم دلالت بر اين مي كنند هر چه حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده ضمناً داخل آيات است ومطابق موافق حق وحقيقت (ولـكن) اگر هر كسي بي علم طريق تطبيق آن را نفهمد چه شد ﴿ يختص برحمته من يشاء ﴾

گفته ايد حضرت رسول هنـگامي رحلت ميفرمايد ﴿ ائتوني بقلم وقرطاس لا كتب لـكم كتاباً لن تضلوا بعدي ﴾ خليفهٔ ثاني ميفرمايد ﴿ ان الرجل ليهجر حسبنا كتـاب الله ﴾ ودر ان مجلس قاطبهٔ اصحاب حضور داشتند ورأي حضرة فاروق را تصديق كردند كه با بودن كتاب الله نوشتن كتاب ممنوع وهـذيان است در جائيـكه پيغمبر اكرم كه اكمل مخلوقات ومبين مجـلات ومتشابهات است حق اجتهاد ونوشتن كتاب نداشته باشد مادون او چگونه حق اجتهـاد

ونوشتن كتاب خواهند داشت

﴿ ميگوئيم ﴾ حاصل مقصود شما اين است كه اين حديث شريف دلالت دارد بر اينكه حضرت صلى الله عليه وسلم وباقي مسلمين حق اجتهاد ندارد (زيرا) آن حضرت صلى الله عليه وسلم در أثناي مرض موت خواست باجتهاد خود كاغذي بنويسد وخليفهٔ ثاني عمر فاروق رضي الله عنه ممانعت فرمود ودر صورتي براي حضرت صلى الله عليه وسلم اجتهاد ممنوع باشد براي سائرين هم (بالأولى)

﴿ ولكن ﴾ پنبه از گوش بيرون كن تا شما را حالي نمايم عين حديث شريف دليل صحت اجتهاد است واجتهاد از غير حضرت هم جائز وواقع است

﴿ أولا ﴾ أصل حديث مروي از بخاري شريف اين است ﴿ عن ابن عباس رضي الله عنهما ﴾ قال لما اشتد بالنبي صلى الله عليه وسلم وجعه قال ائتوني بكتاب اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده فقال عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم غلبه الوجع عندنا كتاب الله حسبنا فاختلفوا وكثر اللغط فقال صلى الله عليه وسلم قوموا عني ولا ينبغي عندي التنازع

يعني هنگامي أيش والم ناخوشي بر حضرت صلى الله عليه وسلم شدت گرفت وآگاه شده بود بأن مرض وفات خواهد كرد

وبعضي أقاويل مردمان از خصوص خلافت شنيده بود فرمود چيزي از انها كه خط برو نوشته شود برايم بياوريد تا براى شما كتابي بنويسم بطوريكه بعد از ان كتاب در خصوص خلافت راه حق را

ونوشتن كتاب خواهند داشت

﴿ ميگويم ﴾ حاصل مقصود شما اين است كه اين حديث شريف دلالت دارد بر اينكه حضرت صلى الله عليه وسلم وباقي مسلمين حق اجتهاد ندارد (زيرا) آن حضرت صلى الله عليه وسلم در أثناي مرض موت خواست باجتهاد خود كاغذي بنويسد وخليفهٔ ثاني عمر فاروق رضي الله عنه ممانعت فرمود ودر صورتي براي حضرت صلى الله عليه وسلم اجتهاد ممنوع باشد براي سائرين هم (بالأولى)

﴿ ولكن ﴾ پنبه از گوش بيرون كن تا شما را حالي نمايم عين حديث شريف دليل صحت اجتهاد است واجتهاد از غير حضرت هم جائز وواقع است

﴿ أولا ﴾ أصل حديث مروي از بخاري شريف اين است ﴿ عن ابن عباس رضي الله عنهما ﴾ قال لما اشتد بالنبي صلى الله عليه وسلم وجعه قال ائتوني بكتاب اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده فقال عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم غلبه الوجع عندنا كتاب الله حسبنا فاختلفوا وكثر اللغط فقال صلى الله عليه وسلم قوموا عني ولا ينبغي عندي التنازع

يعني هنگامي أيش والم ناخوشي بر حضرت صلى الله عليه وسلم شدت گرفت وآگاه شده بود بأن مرض وفات خواهد كرد

وبعضي أقاويل مردمان از خصوص خلافت شنيده بود فرمود چيزي از انها كه خط برو نوشته شود برايم بياوريد تا براى شما كتابي بنويسم بطوريكه بعد از ان كتاب در خصوص خلافت راه حق را

بیایید چون حضرت فاروق عجز وسختي مرض حضرت را درك كرد ومیدانست قرآن شریف در ان موضوع كافي است فرمود ﴿ كتاب الله ﴾ نزد ما است وكفایت ما میكنند

(پس) زحمت دادن بحضرت در این حالت غلبهٔ ایش وزحمت مناسب نیست ودر انجا كه میان اصحاب حاضرین صدا وسخن پیدا شد بعضي گفتند كاغذ بیاورید تا بنویسد وبعضي گفتند نیاورید وحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد فاروق را صواب دید فرمود ﴿ قوموا عني ولا ینبغي عندي التنازع ﴾ یعنی بپا شوید وبروید كه در مجلس من تنازع مشروع نیست

(توضیحاً میگویم) بر اهل معرفت مخفي نماند غایه ومقصود حضرت صلی الله علیه وسلم نوشتن أمر خلافت بود بچند دلیل

﴿ اول ﴾ كلیات احكام حرام وحلال وغیره به آیات واحادیث اكمال شده بود

﴿ دوم ﴾ یك پارچه تختهٔ یا پوستي مقداري چندان از احكام دین نمي گیرد

﴿ سوم ﴾ شدت ناخوشي از تفصیلات احكام تنگ است

﴿ چهارم ﴾ در ان اثناء مقولهٔ نیابت وخلافت دائر وبه قرینهٔ مقام از گفتار ناس هم مستفاد بود (زیرا) چنانكه بر اهل سیر معلوم است ابو بكر صدیق در بدء ناخوشي حضرت صلی الله علیه وسلم داخل افراد لشكر أسامه بود وچون مرض حضرت صلی الله علیه وسلم شدت گرفت صدیق را دعوت كرد ودر جائي خود به امام

مسلمين او را نصب فرمود

﴿ ودرين خصوص ﴾ كه بالآخره خلافت براي او مي شود بعضي سخن به حضرت صلى الله عليه وسلم رسيد

(پس) براي دفع أقاويل ناس ميل داشت أمري بنويسد كه كسي مخالفه وسخن نكند واز انجائيكه حضرت فاروق رضي الله عنه ميدانست در قرآن شريف أمر باطاعهٔ رسول صلى الله عليه وسلم شده (وكسيكه) حضرت صاحب الامر اكبر درجاي خودش به امامت كه اهم وظائف ديني است نصب كرده باشد هيچكس نمي تواند او را عزل كند وهم در قرآن شريف أمر باتباع طريق مؤمنين هست وبالطبع والدليل چون افراد مسلمين أمام حضرترا قبول خواهند كرد اجماع بر خلافت ابو بكر صديق رضي الله عنه منعقد خواهد شد باجتهاد ورأي خود عرض كرد با وجود كتاب الله وسهولت اخذ مطلب درين وقت سختي كتابت وزحمت لازم نيست وحضرت صلى الله عليه وسلم چون اجتهاد ورأي فاروق را حق ديد، تصويب وتقريرش نمود وأمر بسكوت اصحاب حاضرين فرمود،

﴿ درين مقام ﴾ چند مطلب ظاهر ميشود ﴿ اول ﴾ اينكه أمر حضرت صلى الله عليه وسلم بآوردن أسباب كتابت رأي خود بود نه به وحي ﴿ دوم ﴾ أمر بر سبيل ارشاد بود نه وجوب حكم وإلا اگر امر او موافق وحي يا أمر وجوب مي بود لا بد چيزي مى نوشت وفاروق هم هيچ عرض نميكرد ﴿ سوم ﴾ عرض فاروق هم به اجتهاد بود (زيرا) اكتفا بكتاب الله در خصوص خلافت

منصوص آیت یا منصوص حدیث نیست

﴿ چارم ﴾ صحت اجتهاد یعنی استنباط احکام از مدرك شرعی زیرا منشأ اجتهاد حضرت فاروق آیهٔ (أطیعوا الله واطیعوا الرسول) وآیهٔ ﴿ ویتبع غیر سبیل المؤمنین ﴾ وسنت حضرت صلی الله علیه وسلم که ابو بکر صدیق را بامامت نصب کرده بود

﴿ پنجم ﴾ اینکه اجتهاد در حضور حضرت صلی الله علیه وسلم جائز وواقع است چنانکه حضرت فاروق اجتهاد کرد وآن حضرت تصویبش فرمود

(پس) معلوم شد این حدیث شریف مثبت اجتهاد وبر ضد اهل عناد است

صحیفهٔ ٣٤ گفته اید در تجهیز جیش أسامه جمعی خواستند که در مقابل امر نبی عمل برأي واجتهاد نمایند که حضرت فرمود ﴿ لعن الله من تخلف عن جیش أسامة ﴾ اگر عمل باجتهاد جائز بود ان جماعت مورد لعن نمیشدند پس معلوم میشود که هر جا اجتهاد شروع شود فوراً لعن وارد میشود خواه در مورد سجده بر آدم وخواه در مورد جیش اسامه وخواه در هر مورد دیگر

﴿ میگویم ﴾ فرمایشات سید کائنات در موضوع جیش اسامه بمراحل از مطلب شما که منبع اجتهاد است دور ولکن برای اینکه برادران دینی موضوع را مفصلا بفهمند خوب است آن را بیان وبعد از آن مطلب شما را رد کنیم

بدانید حضرت صلی الله علیه وسلم روزي پیش از مرض وفاتش

لشگريرا براي ملك روم تجهيز فرمود وأسامة بن زيد كه خيلي باضبط وكفايت بود أمير آن جيش فرمود چون كبار مهاجرين وانصار رضى الله عنهم از قبيل ابو بكر صديق وعمر فاروق وابي عبيدة بن الجراح از افراد جيش بودند بعضي از اصحاب ميل داشتند كه يك نفر سال خورده وكار ديده امير جيش باشد (زيرا) با وصف اين كه أسامة بن زيد عبد بود خورده ساله ودر آن وقت هجده سال عمر داشت چون حضرت صلى الله عليه وسلم به خيال او ها دانست در أثناي ناخوشي كه داشت به منبر رفت وخطبة بر اصحاب خواند وفرمود : —

﴿ أيها الناس فما مقالة بلغتني عن بعضكم في تأميري أسامة ولئن طعنتم في تأمير أسامة لقد طعنتم في امارتي أباه من قبله وايم الله ان كان لخليقا بالامارة وان ابنه من بعده لخليق بالامارة وان كان لمن احب الناس إلي وانهما مظنة لكل خير فاستوصوا به فانه من خياركم ﴾

يعنى اي مردمان چيست سخنهائي كه از خصوص امير كردن أسامة از طرف بعضي از شما بمن رسيده آيا اصل دارند يا نه

واگر درين وقت تعجب از امير گردن اسامة ميكننند كه خورده ساله است ازين پيش هم در امير گردن پدرش تعجب ميكرديد والحال قسم بخدا كه (زيد) به امارت لايق بود وپسرش هم بعد ازو بامارت لايق است وهر آينه اسامة از محبوب ترين ناس است نزد من وخود وپدرش جاي فضل وخير اند (پس) با سامة خوب معامله كنيد كه او از مردان بهتر شما است

بعد از ان اصحاب كرام هر كس در جائي خود در جيش با اطمنان
واطاعه استقامت كرد

وبواسطهٔ اينكه مرض حضرت صلى الله عليه وسلم سخت شد
لشكر در جاي خود مانده متنظر شفائي حضرت بودند

وان حضرت صلى الله عليه وسلم ابو بكر صديق را از ميان لشكر
دعوت وبه امامت در جاي خود نصب فرمود

﴿ قضاءً ﴾ حضرت صلى الله عليه وسلم با آن مرض در دوازدهم
ربيع الأول متوفى شد

واز انجائيكه منافقين در انتظار انقلاب واجانب هم مترصد ضعف
مسلمين وبعضي از اعراب هم ضعيف الايمان بودند شورش غوغا در
اطراف اسلام پيدا واعراب منع حقوق اسلاميه كردند

بعد از انكه بيعت به حضرت صديق كردند وبر مسند خلافت
مستقيم شد بعضي از اصحاب با او گفتگو كردند كه امروز
اطراف ما آتش شده ومخالف در هر سو در تعرض وتمرد هستند
خوب آنست كه لشكري أسامه را تا مدتي دگر توقيف كنيم بدانيم
نتيجهٔ چه ميشود كه خالي بودن پاي تخت اسلام مصلحت نيست

هر چند اين فكر خيلي معقول بود (أما) حضرت صديق
بقوهٔ ايمان وشجاعت قبول نفرمود وگفت والله اگر جسدم افتاده
وطير مرا بآسمان ببرند در نزد من خوش تر است از انكه جيش
كه حضرت صلى الله عليه وسلم تجهيز فرموده من تفره دهم

(پس) أمر فرمود ﴿ علم ﴾ را بخانهٔ أسامه بردند ولشكررا

جمع وایشان بدرقه فرمود ودر وقت بدرقه کردن که أسامه سوار شده بود به پیاده در پیش او میرفت وامور حرب باو میفرمود هر چند اسامه عرض میکرد یا باید شما هم سوار شوید یا من پیاده می شوم

﴿ صدیق ﴾ میفرمود والله نه شما پیاده مي شوید ونه من سوار مي شوم

﴿ خلاصه ﴾ با توفیق خداوند برفتند وظفر بردند وغنیمت گرفتند وسلامت باز گردیدند

﴿ ودرین حادثه ﴾ بدواً وختاماً چندین حکمت بود یعني اینکه حضرت صلی الله علیه وسلم بمسلمین نشان داد که ریاست واداره امور به عقل وکمال است نه به زیادي سال

﴿ دوم ﴾ اطاعهٔ امیر لازم است یا اینکه امیر از عبید وافراد از سادات باشند

﴿ سوم ﴾ اینکه منافسه کردن در ریاست حرام است که موجب تعقیب اغراض شخصیه می شود واغراض شخصیه پرستیدن موجب خرابي ملت ودین است

﴿ چهارم ﴾ دران وقت غوغا وشورش چون اعداء دیدند لشکر اسلامیان بولایات دور رفتند وبا فتح ونصرت باز گردیدند مجال براي بعضي آمال واخلال ایشان نماند وتمام اسلام را با قوت درك کردند (الی غیر ذلك)

بعد از انکه واقعه را حالي شدند (بدانید) این مطلب

به مدعاي (مردوخي) که منع اجتهاد است هیچ ربط ندارد

﴿ اولاً ﴾ حدیث ﴿ لعن الله من تخلف عن جیش أسامة ﴾
نزد محدثین ثابت نیست

ودر موضوع مذکور فقط به خطبهٔ سابقه اکتفا شده واز
خطبه مانع اجتهاد نیست

﴿ بالفرض ﴾ حدیث مذکور ثابت باشد اصحاب کرام رضي
الله عنهم پیش از استدلال صدیق اکبر رضي الله عنه در ان
موضوع مذاکره داشتند وبعد از استماع فرمایش ودلیل (صدیق)
همه اطاعه فرمودند

﴿ بفرض اینکه ﴾ اصحاب کرام بعد از استماع حدیث اجتهاد
کرده باشند قطعاً مقابله با حدیث نکرده اند ونفرموده اند نباید
این لشکر برود بلکه میفرمودند صلاح آنست در فرستادنش صبر
کنیم تا عاقبت مخالفین معلوم میشود

﴿ بفرض اینکه ﴾ در برابر حدیث گفته باشند نباید این
لشکر برود باز مورد تهدید حدیث نمي شوند (زیرا) آنحضرت
هر چند فرموده باشد ﴿ لعن الله من تخلف ﴾ اما مقصود کساني
بوده که بي عذر شرعی تخلف کنند

(پس) اگر مانعي پیدا شود مانند مرض وکسالتي کسي یامانند
شورش وغوغائي منافقین وأعراب وأجانب (درین صورت) عیبي
در تخلف نیست

نمي بیني چون حضرت صلی الله علیه وسلم خودش سخت ناخوش

شد ابو بكر صديق را در ميان جيش دعوت ودر جائي خود نصب فرمود

﴿ بالفرض ﴾ تهديد در برابر هر متخلف باشد بهر شكل وترتيب فقط تهديد مخصوص بايشان است نه براي هر كس كه بمدركي شرعي اجتهاد كند

﴿ در صورتيكه ﴾ خود حضرت به جند حديث صحيح تقرير اجتهاد فرموده

دگر لعن از كجا وتعميم در كجا تا بگويند در هر جا اجتهاد وارد شود لعن وارد ميشود بلي بر حسب قواعد اسلام وقرآن عظيم الشأن لعنت قرين منافق است خداوند ميفرمايد ﴿ لئن لم ينته المنافقون والمرجفون في المدينة لنغرينك بهم ثم لا يجاورونك فيها إلا قليلا ملعونين أينما ثقفوا أخذوا وقتلوا تقتيلا ﴾

﴿ گفته ايد ﴾ الحاصل ما از آقايان علما بانهاية احترام سؤال مي كنيم كه آيا خدا ورسول خدا وخلفاي أبرار وائمه اطهار درست گفته اند كه سوى قرآن چيزي دگر وكتاب دگر مقبول ومتبع نيست يا مجتهدين ومحرفين كلام خدا درست مي گويند كه اتباع غير اجتهاد وكتاب ايشان أعم از قرآن يا حديث جائز نيست

﴿ مي گويم ﴾ اولا شما غير از كلام خدا وبعضي احاديث رسول خدا كه مبين مجملات هستند به چيزي دگر اعتبار نداريد

(پس) خلفاي ابرار وائمه اطهار چرا بميان مي آوري فرمايش اوها اگر آيت واحاديث است بعد از انكه خدا ورسول گفتي

دگر تمام است

واگر باجتهاد سخن فرموده اند در صورتیکه شما اجتهاد را انکار میکنید با قول ایشانت چه کار

﴿ باري ﴾ ما الحمد لله اهل سنت وجماعتیم وهمچون بکتاب وسنت اعتبار داریم بأقوال امامان ابرار هم تصدیق داریم

﴿ فقط ﴾ باید بدانید درینجا دو افترای خیلی بد بر حضرت رب العالمین وسید المرسلین وامامان دین کرده

﴿ أما ﴾ افترایت بر خدا ورسول خدا این است که ایشان باین لهجه ولحن نفرموده اند غیر از قرآن چیزي دگر وکلام دگرمتبع نیست تا اینکه احادیث حضرت را از مقام اعتبار خارج کنید در صورتیکه قرآن مصدق او است بلکه خداوند فرموده وحضرت رسول صلی الله علیه وسلم تبلیغ فرموده ومسلمین همه تصدیق وایمان داریم باینکه کلام سماوي ووحي منزل باجبریل أمین به حضرت سید المرسلین غیر از قرآن مبین ومعجز متین چیزي دگر نیست واین قرآن ناسخ جمیع کتب منزله است

وبعد از انکه قرآن عظیم الشان کلامي باري وسر ساري بود باید هر چه بفرماید بآن تصدیق واطاعه کنیم

(پس) چون میفرماید (من یطع الرسول فقد أطاع الله) ومیفرماید ﴿ أطیعوا الله وأطیعوا الرسول ﴾ ومیفرماید ﴿ ما أتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا ﴾ واجب است مطیع حضرت رسول وفرمان بردار أحادیث شریفه او باشیم وهر چه بفرماید باید

تصدیق کنیم

وچون قرآن شریف میفرماید ﴿ ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم ﴾ باید راه ورسم کافهٔ مسلمین واجماع مجتهدین دین حجت وواجب الاطاعه باشد

وچون میفرماید ﴿ فاعتبروا یا اولی الابصار ﴾ باید اعتبار وقیاس مطلبي بر مطلبي دگر بشرط اینکه صاحب قیاس عالم ومتفقه وصاحب دیده ودل باشد معتبر

وچون میفرماید ﴿ فلو لا نفر من کل فرقة طائفة منهم لیتفقهوا في الدین ولینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم ﴾ باید اشخاص غیر عالم تابع فتوی واحکام متفقهین في الدین باشند

(پس) به حکم قرآن که واجب الاطاعه است سنت واجماع وقیاس معتبر ومقتدی به

﴿ وبر آحاد مسلمین ﴾ تقلید مجتهدین واجب است

﴿ اسلوب دگر ﴾ قرآن شریف ناطق است باینکه اتباع حضرت واجب وباعث محبت الله است « قل إن کنتم تحبون الله فاتبعوني یحببکم الله »

(پس) اطاعه واتباع رفتار وگفتار او مایهٔ محبت ورضای خدا است

وچون در صحاح مروي وثابت است که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده « إذا اجتهد الحاکم فاصاب فله اجران . وإذا اجتهد فاخطأ فله اجر واحد »

وفرموده ﴿ لن تجتمع أمتي على ضلالة ﴾ باید اجتهاد مجتهد دراستنباط احکام حق واجماع مجتهدین بر أمر دینی حجت وواجب الاتباع باشد

وبموجب ﴿ آلا سئلوا إذا لم يعلموا فانما شفاء العي السؤال ﴾ آنانکه بدرجهٔ فقه واخذ احکام نرسیده اند باید تابع ومقلد مجتهدین باشند

(پس) وحي سماوي وکلام إلهي که بر حضرت محمد عربي صلى الله عليه وسلم نازل شده وسرچشمهٔ دین اسلام است ﴿ قرآن ﴾ است وقرآن براي کافهٔ مسلمین کافي است

﴿ بشرط اینکه ﴾ بدستورات او معامله بنمایند وأحادیث صحاح حضرت رسول که بموجب قرآن معتبر است واجماع امت اخیار واستدلال واجتهاد اولى الابصار که در قرآن مقرر هستند تابع باشیم نه هرچه موافق طبیعت باشد گرفته وهر چه مخالف با نفس باشد ترك کنند ﴿ ذلکم وصيكم به لعلکم تذكرون ﴾

﴿ وأما ﴾ افترایت بر إمامان ومجتهدین این است که اوها نفرموده اند اتباع غیر اجتهاد وکتب ایشان اعم از قرآن واحادیث جائز نیست

وکتاب ایشان بر قرآن وخبر ترجیح دارد (معاذ الله) بلکه فرموده اند هر مسلمي که عاقل وعالم است وتحصیل قرآن شریف وتفسیر وحدیث کرده وبر علم لغات وسائر علوم عربیه که اسباب معرفت قرآن وحدیث هستند اطلاع دارد

حيوانات آبي (درينجا) مقدما بيان مي كنم

خداوند متعال در خصوص حل وحرمت أطعمه چند آيتي نازل فرموده است

در سورهٔ بقره فرموده ﴿ إنما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما أهل به لغير الله ﴾ كه مدلولش حرامي چار چيز است (مردار . خون . گوشت خوك . ذبيحهٔ مشركين)

ودر سورهٔ مائده فرموده ﴿ أحلت لكم بهيمة الانعام إلا ما يتلى عليكم ﴾ وپس از آن مستثنى را بآيهٔ ﴿ حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما أهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما أكل السبع إلا ما ذكيتم ﴾ بيان كرده كه محرمات اين آيه عين اصناف اربعهٔ سابقه هستند

(زيرا) ﴿ منخنقه ﴾ وما بعد آن همه از اقسام ميته هستند

ودر سورهٔ نحل فرموده ﴿ إنما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما أهل لغير الله به ﴾ كه اينها هم عين اصناف سابقه هستند

ودر سورهٔ انعام فرموده ﴿ قل لا أجد في ما أوحي إلي محرماً على طاعم يطعمه إلا أن يكون ميتةً أو دماً مسفوحاً أو لحم خنزير فانه رجس أو فسقاً أهل لغير الله به ﴾

درين آيه زياد از بيان اصناف سابقه افاده فرموده كه منشأ حرامى گوشت خوك نجاست است

ودر سورهٔ اعراف ميفرمايد ﴿ الذين يتبعون النبي الأمى الذي

يجدونه مكتوباً عندهم في التورية والانجيل يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم إصرهم والاغلال التي كانت عليهم فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي أنزل معه اولئك هم المفلحون ﴾

درين آيهٔ با قدر وقيمت خداوند متعال نص بر حل طيبات وحرمت خبائث فرموده

وعلماي اسلاميه هم موافق اين آيه شريفه اتفاق واجماع دارند بر اينكه هر چه در نزد طبيعت سليمه پاك ومرغوب باشد حلال وهر چه در نزد آن مستقذر ونامرغوب باشد حرام است

وچون مراجعه بكتب معتمدهٔ مذاهب ائمهٔ اربعه ميكنيم معلوم مى شود خبائث ومستقذرات حيوان بري مانند (سگ . وخوك وسنگ پشت . وخار چنگ . وقورباغه .) وباقي خبائثي كه به اتفاق خبيث باشند حرام است حتى علامهٔ عدوى نقل ازبعضي علماي مالكي مذهب ميكنند كه هر كس نسبت حلالى گوشت سگ بمذهب مالك بدهد تعزير وتأديب خواهد شد

(پس) ازين اختلاف در حل وحرمت هر حيواني راجع باختلاف در طيب وخباثت آنست

يعنى هر امامى بفرمايد فلان حيوان حلال است منشأ آنست آن را موافق ومرغوب طبيعت سليمه ميداند واگر بگويد حرامست منشأ آنست كه انرا غير مرغوب ومستقذر طبايع سليمه قرار مى دهد

بلي در حيواني بحري بموجب آيه ﴿ وأحل لكم صيد البحر ﴾
إمام مالك ميفرمايد ماعداي (قورباغه) به سائر انواعش كه باجماع
حرام وما عداي (خوك) كه به نص آيت حرام است باقي
حلال هستند

وسائر امامان بر خلاف او دليل دارند واگر شما راست
مي گوئي كه بقرآن عظيم الشان عمل ميكني بايد مذهب مالك را
تحسين نمائي كه موافق ظاهر قرآن عمل كرده (والحسن ما حسنه
الشارع والقبيح ما قبحه الشارع)

﴿ فقرهٔ دوم ﴾ مباشره مبيحه ومستأجره للزنا (اين مطلب)
از افحش افترايات است

(زيرا) بعد از تحقيق ومراجعه كتب معتمدهٔ مذاهب واضح
مي شود كه عقد نكاح بغير لفظ انكاح وتزويج نزد امام شافعي
وامام احمد باطل ولفظ استأجار درمذهب ابو حنيفه واباحه درمذهب
مالك بنا بر روايتي ضعيفه كه از ايشان مروي است استعمال مي شود
فقط بشرط اينكه نكاح مؤبد وسائر شرائط معتبره بجا بيايند

﴿ بناء عليه ﴾ اباحه واستأجار براي زنا ﴿ العياذ بالله ﴾ بر
تمام مذاهب اسلاميه باطل است

﴿ فقرهٔ سوم ﴾ شرب ما سوى خمر از مسكرات در جميع
مذاهب ودر نزد قاطبهٔ علماي دين هر چه مسكر باشد حرام است
وهيچكس خلاف درين ندارد

﴿ فقرهٔ چارم ﴾ اقرار مرد وزن بزوجيت (بايد بدانيد)

اند نفرموده اند بمحض اقرار ایشان در نفس الأمر زن براي مرد حلال می شود بلکه فرموده اند در صورت مرد وزن آمدند اقرار بجريان عقد کردند وتفصیل آن را دادند بر طبق اقرار وتوافق خودشان به ظاهر شرع تصدیق شان میکنیم

اگر در نفس الامر صادق بودند خوب وإلا وبال خودشان بر خودشان است

دگر علی الاطلاق هیچکس نگفته اقرار ایشان موجب انعقاد نفس الأمري ورفع جرح میشود

﴿ گفته اید ﴾ از بیانات وتفاصیل فوق الذکر ثابت می شود که رسول وغير رسول مطلقاً حق اجتهاد واظهار رأي در برابر قرآن ندارند

﴿ می گویم ﴾ اصلاً شما دلیلي نداشتند فقط بعضي شبهه ها آوردند که مادة وصورة سقيم بودند

وداعي به أدله ساطعه اثبات كردم در جائي حكم منصوص نباشد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وهکذا علماي مجتهدين اعم از اصحاب وتابعين وتابع تابعين وهكذا غير ايشان حق اجهاد واستنباط حکم دارند

(زيرا) دين اسلام تا قيامت باقي وبه اندازهٔ وقائع احتياج بحکم شرعی داریم

﴿ وامروزه ﴾ مجتهدي اگر باشد هم حق استنباط دارد واين مطلب مقابله وبرابري كردن قرآن نيست بلكه فهم دقايق آنست

﴿ گفته اید ﴾ پس معلوم می شود که مقصود از (اولی الامر) در آیه فقط امرا وسلاطین است تا آخر

﴿ میگویم ﴾ سابقاً در رد صحیفهٔ ۲۶ برایت بیان نمودم که مقصود از (اولی الامر) خواه سلاطین باشد یا مجتهدین به آیت مذکوره اجتهاد اثبات خواهد شد

(زیرا) رد (الی الله والی الرسول) همچنان به رد الی النص صادق است به استنباط حکم محل نزاع هم صادق خواهد بود وقصور در مدلول قرآن شیوهٔ قاصران است

صحیفهٔ ۳۶ گفته اید قال تعالی ﴿ من یطع الرسول فقد اطاع الله وما ینطق عن الهوی إن هو إلا وحي یوحی ﴾ اگر مقصود از آیهٔ مذکوره اطاعهٔ اجتهاد واتباع آراء شخصیه رسول یا اولی الامر باشد با آیات واحادیث سابقه تناقض پیدا گرد

﴿ می گویم ﴾ یعنی بمقتضاي آیت ثانیه حضرت صلی الله علیه وسلم هر چه بفرماید وحي خدا است

درین صورت اطاعه حضرت رسول باید اطاعه در وحي باشد نه اجتهاد

(پس) گوش بگیر تا شمارا حالي کنم که آیه ثانیه مانع اجتهاد آن حضرت نیست واطاعه او خواه در نصوص مبلغه یا در اجتهادیات شخصیه واجب است

(زیرا) لفظ (وحي) بمعنی کتاب منزل وبمعني ارسال والهام وکلام واشاره وافهام آمده

ودر قرآن شريف بغالب انها استعمال شده ومورد آيت اين بود مشركين اوقاتي كه قرآن مى شنيدند كه ذم بت پرستي وعادات جاهليه ميكرد ميگفتند اين شخص يا مجنون ومخبل است كه اين نوع عبارات بر ما ميخواند

يا اينكه عاقل است وفقط راه غي وعناد گرفته وعن قصد وعمداً همين عبارات را بما القا ميكند

(پس) خداوند باين آيه رد ايشان فرمود كه حاصل مضمونش اين است سوگند به آفريننده ستارها در حالي نزديك بزمين هستند وآن وقتي است كه بخط نصف النهار رسيده اند وقسم بنجومى كه رجومى شياطين ميباشند

صاحب شما كه حضرت (محمد) عربي است صلى الله عليه وسلم ضال وگمراه نيست تا سخنان بيهوده كند وراه غي وعناد هم نگرفته تا بافتراء دين شما را مذمت نمايد واز آرزوي نفس خود نطق نمي كند ﴿ إن هو إلا وحي يوحى ﴾

(پس) اگر ضمير (هو) راجع بقرآن شود كه بحسب مقام معلوم است يعني نيست اين قرآن كه بان نطق ميكنند إلا كتاب سماوي منزل با جبرئيل واگر ضمير راجع به نطق گردد كه از (ينطق) مأخوذ است ومصدر است درينصورت تفسيرش اينست كه نيست نطق وگفتار او إلا بارسال خداوند اگر منطوق كتاب منزل است وإلا بافهام والهام او اگر منطوق از امور اجتهاديه باشد ومعلوم است اجتهاد مجتهد مخصوص كه مجتهد حضرت احمد (ص)

باشد ناشي از افهام والهام خداوند است نه از هوا ونفسانيت

در صحاح مرويست ﴿ من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين ويلهمه رشده ﴾ كه واضحاً دلالت دارد فقه في الدين قرين الهام رب العالمين است

﴿ زيرا ﴾ تا خدا الهام إفهام دليل ومدرك نكنند وقوه استنباط ندهد اجتهاد حاصل نخواهد شد

اگر ميگوئي در صورتيكه منشأ اجتهاد الهام خدائي است مي بود اجتهادات همه بر يك نمط باشند

﴿ ميگويم ﴾ أساساً حكمت از نص نفرستادن خداوند توسيع طرق دين است مادام حكمت آن باشد معلوم هر مجتهدي را طوري دگر الهام ميفرمايد تا وسعت در دين حاصل گردد

اگر ميگويند ما باين توسيع راضي نيستيم كه موجب اختلاف در فروع است

عرض مي نمايم ﴿ يهدي به من يشاء ويضل به من يشاء وما يضل به إلا الفاسقين ﴾

از انجائيكه وحي در آيه ثانيه چنانكه بمعنى كتاب منزل آمده بمعنى ارسال والهام وافهام هم آمده وخداوند امر با طاعه او فرموده فرمان برداري انحضرت چه در وحي سماويه وچه در مواد اجتهاديه لازم وواجب خواهد بود وقطعاً تناقض ومحذوري پيدا نخواهد شد

گفته ايد أفراد اسم جلاله وجمع رسول واولي الامر باهم نيز دليل ديگري است بر ترتيب مذ كور

(یعني) مقصود اصلي فقط اطاعهٔ امر الله است یا مستقیما اگر سواد دارد ویا بواسطهٔ رسول واولی الأمر یا اهل ذکر اگر بي سواد است یعنی از انها سؤال نماید

﴿ میگوییم ﴾ بهتر از ان وجه که شما گفته اید اینست ﴿ چون ﴾ در میدان حضرت رسول وعلماي دین خیلي از مردمان بداخلاق خیال بي اطاعهٔ میکنند براي اهتمام وتا کید در اطاعهٔ اوها حضرت رسول را با اولي الامر گرد فرموده واطیعوا با ایشان هم تکرار نموده

اگر میگوني پس خوب چنان بود که لفظ (أطیعوا) با اولی الامر مخصوصا هم ذکر شود

﴿ میگوییم ﴾ در اختیار همین ترتیب اشاره بآن است که اطاعهٔ رسول صلي الله علیه وسلم با اطاعهٔ اولی الأمر هم در یک وادي هستند که هردو در حقیقت مبلغ من الله اگرچه تبلیغ حضرت رسول بالذات وتبلیغ علماي دین بالواسطه است

بعد از انکه خداوند تأ کید در اطاعهٔ ایشان فرموده مناسب است که قدرت استنباط احکام هم باوها داده باشد که رسول خدا باید اعلم الناس وائمهٔ دین باید راسخین في العلم باشند

گفته اید ذکر اولی الأمر خواه بعقیده ما سلطان یا بعقیده طرفداران اجتهاد مجتهدین باشد قابل مراجعه نیست چنانکه درسوره انفال میفرماید (واطیعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا فتذهب ریحکم)

﴿ مي گويم ﴾ امر باطاعهٔ خدا واطاعهٔ رسول مانع از مراجعه برأي اولى الأمر كه مجتهدين باشند نيست

(زيرا) در سورهٔ نساء نصاً ميفرمايد ﴿ واولي الامر منكم ﴾ كه بر تقدير اينكه لفظ (اولي الامر) عبارت از مجتهدين باشد آن آيت دلالت واضحه باطاعهٔ علماي مجتهدين ميكند

واز انجائيكه فرمايش ايشان ماخوذ ومستنبط از كتاب وسنت است در حقيقت اطاعهٔ ايشان هم اطاعهٔ خدا ورسول خدا است

(پس) چنانكه مجتهد وغير مجتهد مأمور باطاعهٔ خدا ورسول صلى الله عليه وسلم هستند غير مجتهدين هم مأمور باطاعهٔ مجتهدين خواهند بود ﴿ باري ﴾ مقصود از آيهٔ شريفهٔ (ولا تنازعوا فتفشلوا) نهي از نزاعي است كه از نفسانيت وهوى نشأت كند وموجب تباغض وتنافر گردد تا اينكه عزيمهٔ ايشان منحل وباد نصرت ونسيت قدسيه كه در اثناي جهاد در مواد عديده بر اصحاب كرام نازل ميشد فوت شود نه منع اصحاب كرام واماماں اعلام از اجتهاد واستنباط احكام بطوري كه در مواد احتماليه هر كس ازيشان هر سخني كرد خواه حق باشد يا باطل ديگران خاموش وحق را فراموش كنند

در صورتيكه وقتها مي بود كه ابو بكر باعمر وعلي با ابو بكر وعمر با علي وعلي بازيد بن ثابت وابن عباس با عثمان وابن مسعود با ابي الدرداء رضي الله عنهم اجمعين براي تحقيق واستنباط حكمي ازاحكام مناظره باهم ميكردند بالاخره حكم شرعي در بعضي صورت متفق

والرسول رفع خواهد شد

(زيرا) در حال نزاع با سلاطين اگر محل نزاع حكمش منصوص است هر چند درين حال تنازع وجه ندارد واضح است كه بمراجعه بسوى آن نص اكتفا ونزاع رفع مي شود واگر منصوص نيست بايد بطريق رد بكتاب وسنت (يعني) قياس بر نظائر واشباه معلوم الحكم نزاع دفع شود

ودر صورتيكه نزاع در بين خود (اولي الامر) باشد كه مجتهدين هستند (ومعلوم است) درين صورت نبايد كه حكم محل نزاع منصوص باشد

(زيرا) خلاف مجتهدين در منصوصات معقول نيست باز بايد محل نزاع را بكتاب وسنت رد وقياس همان ماده بر يكي از مواد معلوم الحكم كنند خواه مدركي چنان پيدا كنند كه بالكل حسم مادهٔ نزاع كنند واتفاق حاصل شود مانند بعضي از مواد اجماعيه ياخود برخلاف يكديگر باقي بمانند

(بهر حال) نزاع بهر نوع باشد اكتفا برد الى الكتاب والسنة خواهد شد

(بعلاوه) در سابق بيان كردم تنازع حق عامي نيست وبايد در برابر سلطان يادر برابر مجتهدين مطيع باشند

(پس) مقصود از آيهٔ (فان تنازعتم) نزاع علما است خواه نزاع ايشان باسلطان اسلام يا در ميان خودشان باشد چنانكه علامهٔ طبري رحمه الله كه ملتزم استدلال بمحض أحاديث شريفه است

در تفسیر ﴿ فان تنازعتم ﴾ فرموده یعنی بذلك جل ثناءه ﴿ فان اختلفتم ایها المؤمنون في شيء من أمر دینکم انتم فيما بینکم أو أنتم وولاة أمرکم فاشتجرتم ﴾ (فردوه الی الله والرسول)

(پس) درینجا وجهی دگر براي اسقاط (واولي الأمر) ظاهر گردید

صحیفهٔ ٣٨ گفته اید مرجع اختلافات ومنازعات کتاب الله است نه مراد ومرجع کتاب الله اختلافات ومنازعات

﴿ می گویم ﴾ کس نگفته که مرجع کتاب الله منازعات است که بحر در قطره جا ندارد

بلکه میگوئیم مرجع جمیع اختلافات کتاب الله وسنت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم است بلکه بالآخره مرجع سنت هم کتاب است چنانکه ظاهر آیهٔ (وما اختلفتم فیه من شيء فحکمه الی الله) آن را افاده میکنند

﴿ أما ﴾ چنانکه غیر از مجتهدین از کتاب وسنت استنباط نتواند کرد غیر از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم کسي تمام احکام از کتاب الله استنباط نخواهد کرد

واین که در سورهٔ یونس میفرماید (ان الحکم إلا لله) عموم علماي دین بآن اعتراف دارند

(زیرا) مجتهدین حاکم نیستند بلکه مظهر حکم الله چنانکه میگویند قیاس مظهر است نه مثبت

گفته اید چنانکه حالا کس نمیداند حکم الله درین اختلافات

کدام است

﴿ می گویم ﴾ در جائي که حکم منصوص نباشد ما مکلف بدانستن حکم نفس الأمري نیستیم

(زیرا) دانستن مغیبات مخصوص به خداوند است ومع ذلك بر طبق فرمایش حضرت صلی الله علیه وسلم مجتهد ومقلدان او مأجورند ﴿ چون ﴾ مجتهد با اهلیت اجتهاد تمام قدرت وطاقت خود صرف کرده دگر اصابه بدست أو نیست

﴿ علاوه ﴾ دین اسلام مبنی بر سهولت ویسر است پس معقول است حکم الله متعدد وهمه مجتهدي مصیب باشد ودر حل چیزي بر کسي وحرمتش بر دیگري بأس وقدحي نیست

﴿ گفته اید ﴾ با این حال دگر نمیدانم که چه موردي براي اجتهاد یا قیاس یا استحسان یا استصلاح باقي میماند

﴿ می گویم ﴾ اصلا قیاس واستحسان وغیره ناشئ از اجتهاد هستند نه مقابل آن

(پس) یا ترك اجتهاد یا ترك ما بعد آن باید کرد بعد از ان بیان می نمایم علماي دین در قیاس واستقراء واستصحاب واستصلاح واستحسان نهایت درجهٔ عقل متین با نقل مبین مربوط کرده اند که اینها در استفادهٔ احکام خیلي بکارند

(قیاس) مثلا شارع نهي از شرب خمر کرده وباقي مسکرات به قیاس بر خمر حرام

نهي از حکم قاضی در وقت خشمناکي کرده به قیاس آن حکم

در وقت فرح وحزن وجوع وعطش وسائر مشوشات قلب حرام است نهي از خوردن مال أيتام فرموده به قياس آن سوزانيدن وبدست ظالم دادن وسائر اتلافات آن هم حرام است

وهكذا ﴿ استقراء ﴾ خداوند متعال فرموده ﴿ ويسئلونك عن المحيض قل هو أذى فاعتزلوا النساء في المحيض ﴾ وهم براي اداء عبادات وانقضاي عده وتيقن برائت رحم دانستن احوال ومقدار حيض اوها لازم

(پس) اگر استقراء وتتبع مفيد نباشد معرفت اقل قدر حيض واكثر وغالب آن وامكان شروع به حيض وسن يأس بچه دليل ممكن خواهد بود

﴿ استصحاب ﴾ كسي مدتي مديده غائب مى شود باستصحاب حكم به حيات او ميكنيم ومال وثروتش تسليم ورثه نمي نمائيم

﴿ صغيري ﴾ مجهول البلوغ باستصحاب (صغر) تمام عقود تصرفاتش را ألغأ مى نمائيم با اينكه مميز هم باشد

﴿ متطهري ﴾ در حدث شك پيدا ميكند باستصحاب حال سابق متطهرش ميدانيم

﴿ مشروبي ﴾ كه حكمش معلوم نيست باستصحاب برائت اصليه آن را حلال ميدانيم

﴿ وكذلك ﴾ استصلاح واستحسان هريك در جائي خود بكار

(پس) انكار شما غير ازينكه از جهل نشأت ميكند كه ﴿ المرء عدوّ لما جهل ﴾ چيزي نه

صحیفهٔ ۳۹ گفته اید چنانکه حالا ما نمیدانیم که حکم الله در گوشت سگ حل است یا حرمت . یادر نکاح صغیره حکم الله صحت است یا بطلان . یا نماز کسي که لمس نسوان کرده باشد صحیح است یا باطل . یا وطی مستأجره للزنا مباح است یاحرام

﴿ میگویم ﴾ اصلا موجب ندانستن شما اجتهاد مجتهدین نیست مجتهد هم نباشند اشخاص غیر فقیه احکام دین اخذ نمیتوانند کرد

﴿ باري ﴾ حکم گوشت سگ ووطی مستأجره للزنا حرامی است نکاح صغیره بشرائط خود صحیح . ولمس نسوان براي مقلدین أبو حنیفه ناقض نیست وبراي مقلدان باقي أمامان ناقض بتفصیلي که در محل خود بیان شده

گفته اید اگر مجتهدین حکم الله را مي دانستند در آن اختلاف نمیکردند

﴿ میگویم ﴾ منتهاي اجتهاد ایشان هر چه بود در ظاهر شرع حکم الله است که شارع اذن در اجتهاد داده

وندانستن خصوص حکم نفس الأمري اگر مسلم باشد هم عیب نیست

﴿ گفته اید ﴾ اتباع واختلاف مستلزم کفر وضلال است

﴿ می گویم ﴾ ضلالت کسي را سزد که جاهل وغافل باشد وبدون مدرك نسبت ضلال به امامان وعالمان دین بدهد درصورتیکه اجتهاد ایشان موجب توسیع راه دین وسهولت اخذ احکام است

صحیفهٔ ٤٠ گفته اید مراد از اهل ذکر هم در آیهٔ ﴿ فاسئلوا أهل الذکر ﴾ حفاظ قرآن ومطلعین بر آیات احکام میباشند که قضایارا می توانند با آیات تطبیق کنند

﴿ می گویم ﴾ حفاظ اگر اهل فقه واطلاع نباشند از رسالهٔ که باآن آیات قرآنی پیدا شود معتبر تر نیستند

واگر اهل اطلاع وفقه باشند چنانکه بالآخره مجبور به اقرار شدند ان عین مطلب است که حل اشکالات وجواب اسئله کسانی میتوانند بر معانی وتفاسیر آیات وأحادیث مطلع باشند واوها مجتهدین هستند هرگاه اهل ذکر این درجه داشتند بیان ما انزل الله واستنباط احکام برای مکلفین هم میتوانند کرد

﴿ گفته اید ﴾ اگر اجتهاد جائز بودی یا برای رفع نزاع اجتهاد مفید بود دگر سؤال از اهل ذکر لازم نیست

﴿ می گویم ﴾ اگر اجتهاد جائز نمیبود سؤال کردن از اهل ذکر نفع وفائدهٔ چندان نمیداشت که چنانکه سؤال عامیان برای اخذ احکام مطلب است سؤال کردن از مجتهدین که در طبقات ﴿ اهل ذکر ﴾ درجه اول اند برای تحقیق وایضاح خفیات واستنباط احکام غیر منصوصه مفید تر ومهم تر است

صحیفهٔ ٤١ گفته اید مقصود از مستنبطین در آیه ﴿ لعلمه الذین یستنبطونه ﴾

محققین اراجیف وکاشفین اخبار وانتشارات است بدلیل اول آیه که میفرماید ﴿ وإذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف ﴾

﴿ مي گويم ﴾ در ردّ صحيفه ۲۶ بيان نمودم آن آيه در شان ضعاف مسلمين وارد بود نه منافقين

(وبهر حال) چون استنباط صفت اولى الامر است با اينكه مورد نزول أمن وخوف از دشمن وامور دنيوي باشد بهمان قوهٔ استنباط بمعونهٔ مدرك ودليل احكام دين را هم استخراج خواهند نمود

﴿ گفته ايد ﴾ (اختلاف أمتي رحمة) هم بفرض اينكه حديث نبوي باشد محمول بر اختلاف در مكاسب وحرف

﴿ ميگويم ﴾ اختلاف در مكاسب وحرف مخصوص به امت حضرت رسول صلى الله عليه وسلم نيست تا اينكه فقط اختلاف ايشان در مكاسب رحمت باشد

(زيرا) بشر على العموم براي زندگاني خود كسب مى كنند

﴿ علاوه ﴾ اين عبارت در مقام اعتنا وتشريف براي امت ذكر شده (پس) اگر مقصود اختلاف در طرق استنباط وتوسيع فروع دين نباشد شرافتي از ان پيدا خواهد شد وقدماء تفسير حديث را به اختلاف در مكاسب نكرده اند بلكه بعضي از يشان تفسير باختلاف همت در كسب علوم دينيه كه يكي در تفسير ويكى در أحاديث ويكى در أصول دين ويكي در فروع سعي كرده اند بعد از انكه اختلاف امت مقيد به طرق استنباط احكام بود آن حديث شريف خيلي معقول وهيچكس مجال رد آن ندارد وبا آيات وأحاديث دگر موافق وموجب آن نيست كه هيچ قسمتي از آيات وأحاديث

در مذهب امام مالك وباقي امامان حرام

وجمع دف وني در مذهب شافعي وائمهٔ باقیه غیر جائز ورقص وغناي مخنثين در دين اسلام ممنوع

﴿ بهر حال ﴾ هر كاري در ذات خود حلال باشد در مجلس اهل طرب ولعب مذموم وگرد كردن آرزوهاي نفسانيه براي هيچ مؤمني مقلد روا نبوده ونيست

(پس) الواتي وهرزه كاري فسقه را بر فرمايش امامان مسلمين ومقتدايان دين چرا تمام خواهي كرد كه ايشان از اقوال وافعال جهال بري هستند

﴿ باري ﴾ اگر امروزه زيادتر ازينكه گفتهٔ بگوئيد مجال داريد كه كسي نيست ملت ودين را غم خواري كند وإلا شما وأرباب كتب مذاهب مجتهدين را در مجلسي جمع مينمود

(پس) اگر شما راست ميگفتي ورقه آزادي ميگرفتي وإلا نشانهٔ چنانت مى داد كه بهرجا برويد بر سرت بخوانند ﴿ يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ بالنواصي والاقدام ﴾

صحيفهٔ ٤٣ گفته ايد اگر اجتهاد كاري خوب است چرا خلفاي راشدين وائمهٔ اطهار واصحاب ابرار وتابعين در مدت صد وبيست سال وكسرى تقريبا كه از رحلت گذشت احدى ازيشان اقدام باين منكر نكردند وكوچكترين كتابي درين موضوع تأليف ننمودند

﴿ ميگويم ﴾ كتب طبقات اصحاب وتابعين شهادت مى دهند

که دورهٔ اصحاب کرام وتابعین اعلام پر از اجتهاد واستنباط احکام بود ﴿ من حفظ حجة على من لم يحفظ ﴾

وفقه واجتهادات حضرت عمر وعلي وابن عباس وابن عمر وأبي ابن كعب وزيد بن ثابت وعبد الله بن مسعود وابي الدرداء اظهر من الشمس هستند

وكذلك اجتهادات تابعين مخصوص فقهاي سبعه مدنيه چون روز روشن است

شما که بر طبقات اعیان دین خبر دار نیستي چه عرض کنم انصاف چنان بود تا کاربرا تحقیق نکني ازان حرف نزني

ومنشأ بر تأليف نكردن فروع اجتهاديه چند چيز بود

﴿ اول ﴾ كتابت واسباب كتابت در صدر اسلام در خاك حجاز متداول نبود

﴿ دوم ﴾ چون وجوه اصحاب در مقام اجتهاد بودند سائر ناس در احكام دين بمراجعه اوها اكتفا ميكردند

﴿ سوم ﴾ اصحاب فرصت وياراي تاليف نداشتند

(زيرا) بعد از وفات حضرت صلى الله عليه وسلم دائما در كشاكش حرب وفتوحات ودفاع أجانب بودند

﴿ چارم ﴾ در صدر اسلام ميل خدا چنان بود كه اهتمام انام به حفظ باشد تا اينكه خوانده ونا خوانده در حفظ آيات واحاديث واجتهاديات اصحاب جهد وشركت كنند وإلا اگر فقط مبالات به تاليف ونوشتن ميبود از انجائيكه مردمان دورهٔ اول كاتب نبودند

قسمي مهم از احكام دين از دست ميرفت

دگر منشأ تأليف نكردن اين نبوده كه نوشتن بد باشد وتاليف فقه واحكام مذموم مي داني حضرت علي كرم الله وجهه كه يكي بود از كبار علماي اصحاب چون بشنيد يكنفر اعرابي كلمهٔ از قرآن غلط خواند فوراً براي دفاع از اغلاط وابقاي ديانت شروع به تدوين قواعد عربيه كرد

و ﴿ ابو أسود ﴾ را بر زياد كردن بر آن مأمور فرمود ﴿ عجبا ﴾ نوشتن قواعد دين باندازه لغت اهميت ندارد

واينكه گفته ايد در مدت صد وبيست سال وكسري تقريبا از رحلت يعني صد وسي سال وكسري تقريباً از هجرت حضرت صلي الله عليه وسلم گذشته كه كوچك ترين كتابي درين موضوع تاليف ننمودند اين هم غير صحيح كه در مبدء دورهٔ تابعين عبد الملك بن عبد العزيز . وربيع بن صبيح مشهور به ربيعة الرأي وسعد ابن ابي عروبه

چون ميدانستند توفيق براي حفظ متنزل شد شروع به تدوين فقه فرمودند تا اينكه احكام دين باقي ومحفوظ بماند

(پس) اجتهاد واستنباط احكام كاري خوب بودند كه قدماي مسلمين از اصحاب وتابعين وتابع تابعين كردند

وتدوين كتب با اينكه اصحاب بوجوه سابقه پر داخت آن نداشتند

﴿ أما ﴾ با ماندن اشخاص عديده ازيشان تابعين بآن شروع

فرمودند وکس از بقایای اصحاب وجمهور تابعین تفرمودند این کار کار بد است بلکه روز بروز توسعه به ضبط معارف دادند

(پس) تألیف واجتهاد تابع تابعین متصل به تألیف واجتهاد تابعین وتألیف واجتهاد ایشان مصدق به تقریر واجتهاد اصحاب سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیهم

(پس) وظیفهٔ مجتهدین در قرون مشهود لهم بالخیر بوده واتباع سائر مسلمین بسلف خودشان از قبیل اطاعهٔ جاهلین وتبعیت غافلین نیست

که لله الحمد أمت محمدیه وعلمای ایشان که متخرجین مدرسهٔ سعادت ابدیه هستند با معرفت وبصیرت مشغول کاری خود بودند وخیلی متعلم ومهیا ودر هر قرن آتش مبتدعان گمراه را کشته اند ﴿ کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله ﴾

﴿ گفته اید ﴾ (نحن لا نتبع ما وجدنا علیه آبائنا)

﴿ می گویم ﴾ ﴿ ومن یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرین ﴾

﴿ گفته اید ﴾ حق باید ظاهر شود اگر چه دیر ظاهر شود

﴿ میگویم ﴾ حق گم شده در مجلس اهل حق پیدا می شود چنانکه حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده

﴿ ان الله عند کل بدعة کید بها الاسلام واهله ولیاً صالحاً یذب عنه ویتکلم بعلاماته فاغتنموا حضور تلك المجالس وتوکلوا علی الله وکفی بالله وکیلا ﴾

﴿ گفته اید ﴾ يعنى اگر ما جمع بين الأختين را حرام بدانيم ولمس نسوان را ناقض وضوء بشماريم . وبگوئيم استئجار للزنا حرام است . واحكام مصاهره در زنا جاري نيست . وطلاق قبل المسيس والفرض موجب متعه است نه نصف مهر المثل وهكذا سائر احكام را كلية مطابق قرآن عمل كنيم هيچ گناهي نكرده ايم

﴿ ميگوييم ﴾ كسي نا بلد باشد چنان ميداند همين احكام بر اين منوال كه شما اعتبار كرده سخن شما است وباين ترتيب رأي مجتهدين را رد ميكنى

آقا أئمه اربعه كه مذهب شان مدون ومعتبر است بر طبق آيات شريفه ميفرمايند جمع بين الأختين در نكاح حرام . واستأجار للزنا حرام وبمجرد عقد زوجه مادر او حرام . وطلاق قبل المسيس والفرض موجب غير متعه نيست

﴿ بلي ﴾ متعهٔ مطلقه قبل المس والفرض نزد فقهاي سبعهٔ مدنيه مستحب است نه واجب

وميفرمايند (ومتعوهن) أمر ندبي است بقرينه ﴿ حقاً على المحسنين ﴾ كه وجوب مربوط به قيد احسان نخواهد بود

﴿ وإمام مالك ﴾ اجتهادش موافق ايشان است

﴿ دگر عيدانم ﴾ آقا كه بظاهر آيات معامله ميكنند چه ميفرمايد ولمس در آيهٔ ﴿ اولامستم النساء ﴾ جمعي تفسير بمباشره كرده اند (وإمام أعظم) هم اجتهادش موافق ايشان وبي دليل سخن نكرده اند

﴿ عجبا ﴾ اگر لمس ومس فقط ملاقات بشرتين باشد مذهب آقا در آيهٔ ﴿ وإن طلقتموهن من قبل أن تمسوهن ﴾ منقوض مي شود

ودر ثبوت وعدم احكام مصاهره در زنا معلوم است كه نصي چنان وارد نشده تا مخالف را بخلل نسبت بدهيد

ديگر اگر مقصود آقا أخلال نيست با أقوال اشخاص غير مدون المذهب وروايات ضعيفه چه كار دارد

صحيفهٔ ٤٥ گفته ايد پس ما اگر عمل باجتهاد نمائيم ممكن است بر خلاف ارادهٔ خدا ومنافي حكم الله عمل كرده باشيم درين صورت هالك وفي النار خواهيم بود

﴿ ميگوييم ﴾ از اجتهاد كردن واتباع اجتهاد عمل بمنافي حكم الله لازم نمي آيد

چون شارع إذن در اجتهاد داده (پس) حكم الله متعدد باشد يا واحد ومجتهد مجتهد اصابه به آن بكند يا نكند مجتهد ومقلدانش مأجورند وهيچ كس هالك نخواهد بود كه هالك آنست بر خلاف راه وامر حضرت صلى الله عليه وسلم سالك باشد

﴿ باري ﴾ عمل كردن بخلاف اراده خدا چه معنى دارد

﴿ عجبا ﴾ از اصول دينت هم بي خبري كه ﴿ لا يجري في ملكه إلا ما يشاء ﴾ نشنيدهٔ حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده

﴿ ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن ﴾ (پس) فرقهٔ ناجيه پيروان قرآن عظيم اند اما چون قرآن امر به اتباع حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم فرموده

باید فرقه ناجیه هم پیرو حضرت او باشند وچون انحضرت امر به

اتباع علماي دین خود فرموده باید تابع حکم ایشان هم باشند

(پس) فرقه ناجیه تابعان خدا ورسول خدا وائمه هدي

هستند

(پس) اشعار شما بر شما مقلوب وبهتر از انها اشعار حقیقت

شعار حضرت مولانا علي است کرم الله وجهه

ما الفضل إلا لأهل العلم انهم * على الهدى لمن استهدى ادلاء

ووزن كل امرء ما كان يحسنه * والجاهلون لأهل العلم اعداء

ففز بعلم ولا تجهل به ابداً * الناس موتى وأهل العلم احياء

در آخري صحيفه ٤٥ و ٤٦ گفته اید اول کسي در اسلام

منشأ این بدعت شد وباب اجتهاد وقیاس واستحسان را درین باز

کرد (ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفي بود)

تا آخر عبارات پوچ وبیهوده که در آن جا صرف کرده

﴿ میگوییم ﴾ به ادله قاطعه در رد صحیفه ٢٦ بیان نمودم که

حضرت خیر البشر صلي الله علیه وسلم خودش اجتهاد فرموده وتقریر

اجتهاد مجتهدین هم کرده واصحاب کرام رضي الله عنهم هم مخصوص

بعد از وفات سید کائنات صلي الله علیه وسلم اجتهاد بسیار کرده اند

وکذلك تابعین رضي الله عنهم بسیار احکام دین استنباط کرده اند

چنانکه سابقاً اسامي مجتهدین ذکر کردم با این خیال محال

انکار اجتهاد ونسبت فتح الباب آن باامام ابو حنیفه نمي ماند

وبارها قياس در دورهٔ اصحاب استعمال شده است وتخصيص عام وتقييد مطلق وعدول از حقيقت بجانب مجاز در هر لغت عربي يا غير عربي امر حتمي ولابدي است

بلكه كسي نميتواند در يك مجلس يكساعتي بكلمات حقيقت فقط تكلم كند

وخودتان در صحيفهٔ ٤١ به تقييد مطلق مجبور شديد چه عرض كنم (كه محافظه نداريد)

وبا اين همه أغلاط واضطرابات كه گفتيد ورد شدند بايد چه اعتباري براي جرح وتعديل آقا بماند

بفرما كدام حديث شريف علما اذعان بصحت آن داشته وامام ابو حنيفه بي مدرك آن را قبول نكرده

بلكه فرمايشت صحيح باشد ﴿ ان الكذوب قد يصدق ﴾ ﴿ باري ﴾ چطور معقول ومقبول است در صدر اسلام ودورهٔ تابعين در بين جمهور علما ومسلمين كه حرب وجهاد براي نصرت دين طبيعت ايشان بود يكنفر بي ثروت وبي طائفه وبي لشكر مانند ﴿ ابو حنيفهٔ ﴾ بيچاره در گوشهٔ مسجدي بنشيند مشغول رد نصوص آيات وأحاديث وانشاي بدعت هاي قبيحه وتخريب دين اسلام باشد وعلناً مردمان را دعوت به قبول احكام باطله بكنند وكسي مدافعه ومقاومهٔ او نكنند وزياد از ان مذهبش قبول نمايند

وكذلك قرن به قرن در حرمين شريفين وعراق ومصر وهندوستان وما وراء النهر مذهبش متداول وحكومتهاي با اهميت

مانند عباسیه . وسلجوقیه . وخوارزمیه . وعثمانیه . آن را تابع ومطیع باشند

﴿ بلکه ﴾ مرد به انصاف تصدیق به شرافت ودیانت واهمیت امامي چنان میکنند

وفرمایش حضرت امام جعفر رضي الله عنه نسبت بان امام همام جوابشرا در رد صحیفه ۱۷ عرض نمودم

﴿ باري ﴾ بر همه عاقلي واضح است که غایه ات از ابراز جسارت وسوء أدب نسبت به حضرت ابو حنیفه رضي الله عنه چیست

﴿ در صورتیکه ﴾ اگر بدقت ملاحظه شود این اسلوب نا مرغوب نسبت قدح وطعن به تمام طوائف اسلامیان است ﴿ قد بدت البغضاء من أفواههم وما تخفي صدورهم اكبر قد بينا لكم الآيات إن كنتم تعقلون ﴾

صحیفه ٤٧ از سفیان ثوري . وداود ظاهري . وامام مالك رضي الله عنهم چند عبارتي نقل کرده اید که به خیال موجب تنقیذ امام ابو حنیفه اند

﴿ می گویم ﴾ اصلا چون سفیان ثوري . وامام مالك . وداود ظاهري رضي الله عنهم خودشان از علماي دین وکبار مجتهدین بوده اند معلوم است هر عبارتي از خصوص منع اجتهاد ازیشان نقل شود غلط است

ما که ازافترا کردن بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم امین

نبوده ونیستیم از افترا بر امامان دین چطور امین خواهیم بود

ودر فرض ثبوت انها عبارت سفیان ثوري کنایه از کثرت اطلاعات ابو حنیفه است یعنی میتواند تمام اصول احکام فروعیه اسلام حل کند

وعبارت امام مالك با ولید بن مسلم معنایش این است مادام ابو حنیفه در مملکت شما است ان مملکت بشما حاجت ندارد وبجاني دگر بر وي خوب است

وداود بن علي بن خلف الاصفهاني خودش مجتهد وجم غفیر از مسلمین مقلد او بودنده اند ﴿ قضاء ﴾ مذهبش متفرق ومحو گردید

(پس) چطور رد اجتهاد وقیاس میکنند

﴿ بهر حال ﴾ مقصود شما که بطلان اجتهاد است حاصل نخواهد شد که با اینکه منکر ابو حنیفه بوده باشند منکر خودشان نبوده اند وایشان ذاتا مجتهد بوده اند

وابن عبدان علی الاطلاق قیاس را منع نکرده بلکه مي گوید در وقت که حاجت به قیاس نباشد قیاس کردن بي فائده است

وعلي ابن سعید بن حزم اندلسي اساساً خودش مقلد ودر اول مقلد شافعي بود بعد از آن از تقلید او انتقال به تقلید داود ظاهري کرد

(پس) نوشتن او رساله در رد اجتهاد وقیاس معقول نیست

﴿ مع ذلك ﴾ ابن حزم هر چند عالم با معرفت بود ﴿ اما ﴾ چون مذمت مسلمین بسیار میکرد در میان عقلا سخنان او از درجه

اعتبار ساقط شد

حتی در ترجمهٔ حال او گفته ﴿ شمشیر حجاج بن یوسف ثقفي وزبان ابن حزم برادر پدر ومادري هستند ﴾ غفر الله لنا ولهما ولسائر المسلمين احتياج موجب بحث ازیشان شد وإلا حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده ﴿ اذكروا موتيكم بالخير ﴾

﴿ باري ﴾ آن دو دليـل که ازیشان نقل کرده اید هردو غلط هستند

﴿ أما ﴾ دلیل اول که گفته اید اجتهاد مصون از خطاء نیست وعقل مانع از سلوك طريقي است که در آن وله وخطاء باشد

﴿ می گویم ﴾ مسلم نیست که اجتهاد مصون از خطأ نیست شاید حکم الله متعدد باشد

﴿ سلمنا ﴾ که حکم الله یکی است شاید این مجتهد اصابهٔ آن کرده باشد

﴿ سلمنا ﴾ اصابهٔ نکرده است اما بفساد خصوص اجتهاد عموماً مردود وخطاء نخواهد بود

﴿ باري ﴾ وقتی عقل مانع از سلوك طريق چنان است که راه اسلم تر ممکن باشد وحال اینکه پس از نصوص که باحکام وافي نیستند راه دگر غیر از اجتهاد نیست

﴿ بهرحال ﴾ با اینـکه عقـل مانع باشد اما نقل به اتبـاع وسلوك طريقي چنان اذن فرموده است وسلوك طريقی که شارع در آن إذن داده باشد سراسر اجر وخير است

﴿ وأما دليل ثاني ﴾ كه گفته ايد نصوص مستوعب جميع حوادث است واحتياج باجتهاد وقياس نيست از اول غلط تر است

(زيرا) با اينكه نصوص كليات احكام را شامل باشند لكن بطوري نيست كه تمام احكام بي زحمت ازانها اخذ بلكه محتاج بزحمت اجتهاد است وهر كس جزئي علمي داشته باشد اين مطلب را ميداند وگمان ندارم امثال ابن حزم مانند اين دليل عليل را استعمال كنند يقين اين هم از مفتريات شخصيه است كه ﴿ سخن قبالهٔ اصل خود در گردن دارد ﴾

راجع به كشته شدن (النفس الزكيه) وابراهيم برادرش رضي الله عنهما

گويا آقا ميفرمايد ابو حنيفه خدعةً هواي امامت را به كلهٔ اوها انداخت تا بر امام خروج كنند وكشته شوند

خيلي محل حيرت است فيلسوف خطير ومستشرق كبير اين جور از سياسات سابقه ولاحقه بداند

آقا ظهور ائمهٔ اطهار وادعاي امامتي ايشان محتاج به القاءات هيچكس نبوده

(زيرا) بعد از أيام اصحاب كرام رضي الله عنهم عالم اسلامي معترف بودند باينكه افراد ائمه آل بيت استحقاق مسند خلافت دارند وزياد ازينكه قريشي بوده اند وهاشمي منبع فضائل وفواضل هم بوده اند ومردمان بر ايشان ازدحام ميكردند

(پس) بزبان حال يامقال ادعاي خلافت ميكردند وامراء

وقت از خوف خراب شدن اداره وسیاسات خودشان ائمهٔ آل بیت را یا حبس یا تبعید یا قتل می کردند

دگر چه حاجت به القاء واغواء کسي خواهد بود در صورتیکه امثال ابو حنیفه رضي الله عنه اعیان مصلحین وانسان عیون هستند

صحیفهٔ ٤٨ گفته اید ابو جعفر منصور بابي حنیفه نامهٔ نوشت که شنیده ام قیاس را مقدم بر نص میدارید

﴿ در خاتمه ﴾ جواب او می نویسید (لیس بین الله وبین خلقه قرابة)

﴿ میگویم ﴾ در تقدیم قیاس بر نص در حقیقت تقدیم نص بر نص است

(زیرا) آن قیاس که بر نص مقدم مي شود مستند ودلیل حکم مقیس علیه آن باید نص باشد

واینکه در جواب خلیفه نوشته است (لیس بین الله وبین خلقه قرابة)

﴿ اولاً ﴾ این مطلب دلالت واضح بر کمال رشادت وغیرت دینیه او دارد که مبالات به عتاب خلیفه نکرده

﴿ ثانیاً ﴾ در بین خدا وعباد قرابتي نیست چه معنی دارد ابو جعفر بي دلیل ومدرك استدلالات ائمه را رد وطرف دار نص باشد اگر دلیل دارد (فبها) وإلا معرفت وعلم آزادند

وامثال ابو عباس طوسي در برابر امام ابو حنیفه چیزي نیستند که میدان میدان جوهر ورشد اشخاص است نه ثروت ونفوذ لباس

ومسموم شدن ابو حنیفه اگر راست باشد منشأش عناد با اجتهاد نبوده وإلا بعد از وفات او ابو یوسف . ومحمد . وزفر که تلامذه ابو حنیفه بودند هم کشته میشدند

وإمام مالك . وشافعي . واحمد بن حنبل رضي الله عنهم درذات خود اهل فقه واجتهاد وصاحب علم ومقدرت بوده اند

وچند أحادیث در شأن ایشان وارد وان احادیث به اعلام نبوت محسوب هستند

(پس) وفور علم اوها را سوق باجتهاد کرده نه غایهٔ دگر نمیدانم این خرافات چیست که درینجا نشر کرده اید انسان که خود را بأهل علم حساب کرد باید از خرافات ولا یعني احتراز کند

﴿ علاوه ﴾ چنان وهم برده اید اگر سفسطه واوهام اجتهاد این چار امام را قدح دهي

دگر بي زحمت به مقصد خود که بطلان اجتهاد است مي رسي در صورتیکه اگر اوها هم اهل اجتهاد نبوده باشند مجتهدین از قدماء بسیار میمانند

﴿ گفته اید ﴾ براي اینکه همه کس بداند که اجتهاد مجتهدین بمسخره وملعبه شبیه تر است تا مذهب چند فقره از اختلافات انها را ذیلا ذکر میکنم تا همه بدانند که ما تحریر این رساله بي حق نبوده ایم

﴿ می گویم ﴾ ازین فقرات خلافیه که در صحیفه ۴۹ وصحیفة

ومسموم شدن ابو حنيفه اگر راست باشد منشأش عناد با اجتهاد نبوده وإلا بعد از وفات او ابو يوسف . ومحمد . وزفر كه تلامذه ابو حنيفه بودند هم كشته ميشدند

وإمام مالك . وشافعي . واحمد بن حنبل رضي الله عنهم درذات خود اهل فقه واجتهاد وصاحب علم ومقدرت بوده اند

وچند أحاديث در شأن ايشان وارد وان احاديث به اعلام نبوت محسوب هستند

(پس) وفور علم اوها را سوق باجتهاد كرده نه غايهٔ دگر

نميدانم اين خرافات چيست كه درينجا نشر كرده ايد انسان كه خود را بأهل علم حساب كرد بايد از خرافات ولا يعني احتراز كند

﴿ علاوه ﴾ چنان وهم برده ايد اگر سفسطه واوهام اجتهاد اين چار امام را قدح دهي

دگر بي زحمت به مقصد خود كه بطلان اجتهاد است مي رسي در صورتيكه اگر اوها هم اهل اجتهاد نبوده باشند مجتهدين از قدماء بسيار ميمانند

﴿ گفته ايد ﴾ براي اينكه همه كس بداند كه اجتهاد مجتهدين بمسخره وملعبه شبيه تر است تا مذهب چند فقره از اختلافات انها را ذيلا ذكر ميكنيم تا همه بدانند كه ما تحرير اين رساله بي حق نبوده ايم

﴿ مي گوييم ﴾ ازين فقرات خلافيه كه در صحيفه ٤٩ وصحيفة

۵۰ نوشته اید چونت ملاحظه می شود (شش) فقره از انها در قرآن شریف موجود وباقي در ظاهر آن مفقودند

لمس نسوان . صید بحر . فساد نکاح ام الزوجه بعد از عقد زوجه . جمع بین الاختین . طلاق قبل المسیس والفرض . نکاح زانیه . وازین فقرات غیر از ماده اخیره همه را هر یك در جاني مخصوص درین کتاب بیان محل اتفاق واختلاف انها بادله تفصیل دادم که هر عاقلي ملاحظه انها بکند میداند امامان مجتهدین به ادلهٔ معتبره ومقبوله در چیزهاي احتمالیه فرمایش کرده اند

وراجع بنکاح زانیة عرض می شود (سبب) نزول آن آیه این بود

وقتي اصحاب کرام بمدینه هجرت فرمودند خواستند از زنان باغیه نکاح کنند که موجب تمتع وامتناع ایشان از بغي خواهد بود از انجائیکه نکاح انها موجب نقص شرف اصحاب میشد آیه ﴿ الزاني لا ینکح إلا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها إلا زان اومشرك وحرم ذلك على المؤمنین ﴾ نازل شد

﴿ وجداً ﴾ ایشان را از نکاح باغیات منع فرمود (فقط)

بعد از آن آیهٔ شریفه به آیه ﴿ وانکحوا الأیامی منکم ﴾ منسوخ شد چنانکه حضرت صلى الله علیه وسلم هم حدیثي را در آن موضوع فرموده

کما روی انه علیه الصلوة والسلام سئل عن ذلك فقال اوله سفاح وآخره نکاح والحرام لا یحرم الحلال

(پس) امام احمد رضي الله عنه که منسوخيت آيهٔ مذکوره ﴿ وهمين ﴾ حديث شريف نزد او ثابت نشده بر حرمت نكاح زانيه باقي وسائر ائمه قول باباحهٔ آن فرموده اند

ودر سائر فقرات هر خلافي که در انها باشد مبني بر ادله است اگر اميد باهتداي آقا ميداشتم کاملا ادلهٔ طرفين را نقل مي کردم بعد از آن که سخن مبنی بر دليل است ومحل اختلاف غير منصوص دگر هر چه بگوئيد زائد است که راه دليل نقلي وعقلي باز است

صحيفهٔ ۵۰ گفته ايد اگر حضرت رسول مراجعت ميفرمود که دين اسلام اين طور مختل شده قطعاً همه را نفرين مي کرد

﴿ ميگوييم ﴾ در صورت مراجعه اول بلا اول خداوند متعال بر نيات فاسدهٔ امثال شما آن حضرت را مطلع ميگردانيد که ذاتاً خودت گمراه وميخواهی ضعفاي مسلمين را هم با خود همراه کنيد

وبا وضوح حق از جادهٔ صواب منحرف ومطيع دستورات ﴿ مبشرين اروپائي ﴾ شده ايد که چون باد پنهان در عراق وايران . جولان ونفس ونفيس را در راه اغواي مسلمين وتفريق وحدت واتفاق ايشان صرف ميکنند تا ازين زيادتر که مسلمين ضعيف ونحيف شده اند بالكل بجان بيايند آن وقت بآرزوي خود شان آب وخاك وطن اوها را مستعمره ومردان با وجدان اسلام را غلام خود سازند

﴿ خلاصه ﴾ بذري که (فرانسه) در غرب اقصى وانگليسها

در هندوستان پاشیدند بتوسط امثال شما درین خاك پاك هم بپاشند که به منتوجات سابقه اکتفا نمیکنند وبراي بدست آوردن زمین حاصل خیز پیشوا میخواهند که بلدیت تمام ندارند

در بنصووت ان حضرت بصوت عالي امر بمسلمین میفرمود ﴿ قاتلوا أئمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلهم ينتهون ﴾

﴿ وأما ﴾ راجع به ائمه مجتهدین چیزي نمي فرمود

(زیرا) معذرت بصرف مقدرت در استنباط احکام واذن واجازه بر اجتهاد از حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم میکردند وطبعاً ان معذرت قبول خواهد بود

صحیفه ۵۱ به أبیات امام رازي . وابي العلاي معري استدلال کرده اید

﴿ می گویم ﴾ اصلا امام رازي عمر خودرا در تحقیق استدلال مجتهدین صرف نموده

(پس) هر چیزي که فرموده باشد با ایشان نبوده بلکه با جاهلان در زي علماء رفته حرف زده

وأبي العلاء معري یکي بود از فیلسوفاني بد عقیده که بوصیت خودش پس از مردن کلمات فاسده بر سنگ مزارش نوشته اند

حقیقة مستند شما باید امثال او باشد که ﴿ گواه روباه دم ﴾ ﴿ وهمراه ویراني بوم ﴾ باید بود

إذا كان الغراب دليل قوم * سيهديهم طريق الهالكينا

صحیفة ۵۲ و ۵۳ و ۵٤ — چند سؤالي از علماي دین کرده

اید ببین جواب انها ازین قرار است

ج ۱ — آیهٔ ﴿ ونزلنا علیك الکتاب ﴾ نص صریح است درینکه در قرآن هر چیزي است به تفصیل یا به اجمال نه اینکه حکم هر چیزي واضحاً در آن باشد

ج ۲ — گوشت سگ . خرچنگ . سنگ پشت . سائر خبائث بریه . جمیع مسکرات . تزوج بدون شاهد وولي . جمع بین الاختین در یك عقد . وطئ مستأجره للزنا بر تمام مذاهب ائمه اربعه مجتهدین حرام اند

ج ۳ — حکم الله در هر قضیه ظاهراً یکی است ودرصورة تعدد تناقض هم پیدا نخواهد شد

ج ٤ — اجتماع النقیضین در یك قضیه ممتنع وبنا بر اجتهاد جمع النقیضین حاصل نیست که به قیود امتیاز دارند

ج ٥ — اختلافات مجتهدین متناقض نیستند وبا تعدد وحکم همه مطابق حکم الله اند ودر صورت وحدت حکم الله یکی از انها مطابق وبه دانستن آن مکلف نیستیم

ج ٦ — حکم الله صحیح ومتبع است

ج ۷ — اختلاف در اصول دین حرام ودر فروع دین جائز وتشتت مسلمین اگر از روي عناد است حرام واگر از روي دلیل است بأسي ندارد

ج ۸ — شرکت باخدا در تشریع حرام است ومجتهدین اظهار حکم الله کرده اند نه تشریع آن

ج ۹ — تفسیر وتحریف آیات مطلقاً حرام است وامامان از آن بري هستند

ج ۱۰ — آیات وأحادیث متخالفه را ما امکن تأویل وتطبیق اگر تطبیق ممکن نشد حدیث صحیح را ناسخ قرآن شریف میدانیم که ان حضرت مبین ذکر منزل است

ج ۱۱ — در وقت اختلاف آراء مجتهدین در آیتي باید حکم آن آیت منصوص نباشد درین صورت کسي که بمقام اجتهاد نرسیده باشد باید متبع رأي یکی از مجتهدین باشد که مجتهد در آراء خود شان دلیل از آیتی یا حدیثي دگر دارند ﴿ أما ﴾ عامي فقط تابع هوی است

ج ۱۲ — منکر اجتهاد را تکفیر نمیکنیم (زیرا) با اینکه ثبوت اجتهاد مجمع علیه في الدین است ﴿ أما ﴾ به حد بداهت نرسیده ولکن منکر را تفسیق وتضلیل خواهیم کرد

ج ۱۳ — کشتهاي حروب در صدر اسلام همه مأجور بوده اند اتباع امام علي رضي الله عنه دو اجر واتباع سائرین یك اجر دارند رضي الله عنهم اجمعین

ج ١٤ — اجتهاد متقاتلین از یك طرف مصیب واز آخر خطاء است چنانکه بیان شد

ج ١٥ — هر کسي میخواهد دین اسلام قبول کند بهر فرقه از اهل سنت وجماعت داخل مي شود مختار است که تمام ایشان از فرقهٔ ناجیه اند

﴿ گفته اید ﴾ در خاتمه عرض مي كنم اگر حضرت رسول مراجعت فرمايد

﴿ ميگويم ﴾ اين جور عرائض صراحة وضمنا مكررند ودر رد صحيفه ٥٠ جواب را مفصلا تقديم نمودم

صحيفه ٥٥ گفته ايد اگر اجتهاد جائز است الناجي واحد چيست واگر الناجي واحد صحيح است اجتهاد دگر چه موردي دارد

﴿ مي گويم ﴾ معناي (الناجي واحد) اين است فرقه ناجيه يك فرقه هستند وايشان انهايند كه در اصول دين بر دأب وسيرت اصحاب حضرت صلى الله عليه وسلم هستند

دگر اختلاف در فروع كه ركن ايمان نيستند با استقامت بر سيرت اصحاب موجب عدم نجات نيست

بلكه در اجتهاد واختلاف در فروع كثرت اتباع وآحاد فرقهٔ ناجيه حاصل خواهد شد

﴿ گفته ايد ﴾ پس از نشر اين رساله مسموع شد كه بعضي از آقايان علما فرموده اند فلاني در بطلان كليه اديان عالم رساله نوشته تا آخر

﴿ ميگويم ﴾ حضرات علمايان محترمين بي التفاتي فرموده اند كه ابطال اديان را بشما نسبت داده اند كه به سفسطه وخرافات نه باطل حق ونه حق باطل ميشود

صحيفه ٥٦ گفته ايد پس ما هم اگر باتباع قرآن ورسول بگوئيم كه تمام أديان ومذاهب دنيا همه باطل اند وفرقه ناجيه فقط

﴿ گفته اید ﴾ در خاتمه عرض مي كنم اگر حضرت رسول مراجعت فرمايد

﴿ ميگويم ﴾ اين جور عرائض صراحة وضمنا مكررند ودر رد صحيفه ۵۰ جواب را مفصلا تقديم نمودم

صحيفه ۵۵ گفته ايد اگر اجتهاد جائز است الناجي واحد چيست واگر الناجي واحد صحيح است اجتهاد دگر چه موردي دارد

﴿ مي گويم ﴾ معناي (الناجي واحد) اين است فرقه ناجيه يك فرقه هستند وايشان انهايند كه در اصول دين بر دأب وسيرت اصحاب حضرت صلى الله عليه وسلم هستند

دگر اختلاف در فروع كه ركن ايمان نيستند با استقامت بر سيرت اصحاب موجب عدم نجات نيست

بلكه در اجتهاد واختلاف در فروع كثرت اتباع وآحاد فرقهٔ ناجيه حاصل خواهد شد

﴿ گفته ايد ﴾ پس از نشر اين رساله مسموع شد كه بعضي از آقايان علما فرموده اند فلاني در بطلان كليه اديان عالم رساله نوشته تا آخر

﴿ ميگويم ﴾ حضرات علمايان محترمين بي التفاتي فرموده اند كه ابطال اديان را بشما نسبت داده اند كه به سفسطه وخرافات نه باطل حق ونه حق باطل ميشود

صحيفه ۵۶ گفته ايد پس ما هم اگر باتباع قرآن ورسول بگوئيم كه تمام أديان ومذاهب دنيا همه باطل اند وفرقه ناجيه فقط

يكي است خطائي نگفته ايم

﴿ ميگويم ﴾ بلي بأمر حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرقه ناجيه يكى است

﴿ أما ﴾ نه بر طبق زعم شما ﴿ زيرا ﴾ شما چنان ادعا داريد (فرقه ناجيه) بايد از آحادي تركيب وترتيب شود كه سواد اعظم اسلامي را تضليل ونسبت به گمراهي بدهند

واعتقاد داشته باشند كه قرون اول اسلام كه به نص حديث آن حضرت صلى الله عليه وسلم خير القرون هستند

شر القرون باشند باين دليل كه شما اجتهاد را اسباب گمراهى واز دين بيرون شدن قرار داده ايد

در صورتيكه همين اجتهاد در قرن اصحاب ودر قرن تابعين واتباع تابعين بسيار متداول وبعد از آن سه قرن منقطع شد

﴿ وچون ﴾ آحاد فرقه ناجيه بزعم شما بايد منكر اجماع واجتهاد باشند بايد منكر ﴿ كنتم خير امت اخرجت للناس وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهدآء على الناس ﴾

ومنكر ﴿ لن تجتمع أمتي على ضلالة ﴾ باشند بالآخره سرشان از خانه سياه كفر برون بيايد

وكفار ناجي از نار نخواهند بود كه تذكره ايشان ﴿ ان الفجار لفي جحيم ﴾ است

ولكن ما كه اهل سنت وجماعت هستيم معتقديم كه ﴿ فرقه ناجيه ﴾ جماعتي هستند اقرار دارند كه خداوند جل شأنه از عيوب

منزه وبه كمال موصوف وانبياي معصومين را بمحض لطف بعث فرموده وبه توسط ملك مقرب وحي بر ايشان فرستاده

ودر كائنات هر چه باشد باراده او است وروز جزاء عقاب وثواب ابدي محقق

وهر چند عالم حادث ونفوس حادث هستند (أما) ابدي مي باشند وحضرت رسول صلى الله عليه وسلم وسائر مرسلين عليهم السلام آيات خدا را تبليغ كرده اند

واصحاب حضرت رسول صلى الله عليه وسلم همه عادل وأمين واهل قرن اصحاب وتابعين وتا بع تابعين از اهل خير القرون هستند

وإمامان مجتهدين مأجور وقاطبهٔ امت از اجماع بر ضلال معصوم وعلما واولياء وصالحان امت دوستان خدا

وعلى العموم امت حضرت محمد صلى الله عليه وسلم از بهترين امت جميع انبياء

ودر روز قيامت مقدم تر از همه فصل قضاء در بين همين امت مي شود

واز سائر أمم پيش تر به بهشت ابدي مى روند وگويندهٔ ﴿ لا إله إلا الله ومحمد رسول الله ﴾ با تصديق به معتقدات دينيه از آتش بيرون وبه بهشت داخل ميشود

وشفاعت كبرى مخصوص به حضرت محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم است

واز آن شفاعت امت سائر انبياء هم استفاده مى كنند

﴿ وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمراً حتى إذا جاءوها وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين ﴾

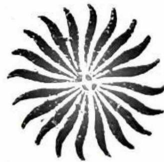
﴿ وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض نتبوء من الجنة حيث نشاء فنعم أجر العاملين ﴾

﴿ وترى الملئكة حافين من حول العرش يسبحون بحمد ربهم وقضى بينهم بالحق وقيل الحمد لله رب العالمين ﴾

تم تسويد هذه الرسالة يوم السبت الثامن عشر من ذى الحجة الحرام في مدرسة بيارة المباركة المحروسة سنة ١٣٥٦ هجرية

وأنا الداعى المحرر المدرس بالمدرسة المرقومة

(عبد الكريم)



جدول خطأ وصواب شمشیر کاری

صحیفه	سطر	خطأ	صواب
٢	١٤	قرارده	قرارداده
٣	١٢	اول	دوم
٤	١	دو	ودر
٥	١٨	براینکه)	استاینکه
٦	١٦	بعض	بعضي
٨	٧	ورسائل)	درمسائل
١٠	١٧	بنمایید	بنمایند
١٣	١٥	وبهانه	بهانهٔ
١٤	١٣	من كنند	میکنند
١٥	٢١	عمّه	أعمّه
١٨	٩	وزنادقه)	وزنادقه را
١٨	١١	فریضه	فریفتهٔ
١٩	١٥	انقطاع	انقطاع وحي
٢١	٧	وفور	زیراوفور
٢١	١٩	وحسنش	حسنش
٢٣	١٧	طبقهٔ اول)	طبقهٔ دوم
٢٥	٢١	بتما	بتمام
٢٧	١٩	بااینکه است)	است بااینکه

صحیفه	سطر	خطأ	صواب
٣١	١٨	نماز	نماز صبح
٣٢	٢١	ابي	ابن
٣٧	١٦	دربعض	بعضي
٣٩	١	وكليه وحوادث(	كليه حوادث
٣٩	٢٠	ندارنه	ندارند
٤٠	٢٠	المهمل	المحصل
٤٣	١١	درشاني	درشأن
٤٤	٧	وبترسانیدن!(	وبترسانید
٤٩	١٤	گفته	گفته اید
٥٠	٩	عالم وشامل(	عالم عام وشامل
٥٣	٤	من دانید	میدانید
٥٦	١٠	باتحریف	یاتحریف
٥٦	١١	وباتحریف	ویاتحریف
٥٧	١٥	وردانیجا(	ودراینجا
٥٨	٢٠	درآیهٔ تلاقي(	درآیه تلاقي
٥٩	١٧	آمانه	امانه

صحیفه	سطر	خطأ	صواب
٦٢	٢	احادیثی	احادیث
٦٣	٨	یازیادترك	(زیادیاترك
٦٣	٢١	وزائع	وزائغ
٦٤	١٨	بمذاکر	بمذاکره
٦٧	١٨	محضی	محض
٧٣	١٨	گفته	گفته اید
٧٣	٢١	حقیقي	حقیقتي
٨١	٣	استدال	استدلال
٩١	١٠	میکنید	میکنند
٩٨	١٠	تحریم	تحریر
١٠٢	٩	باامرواحکام	(باامرا وحکام
١٠٦	٨	ایشان میشد	(ایشان نازل می شد
١٠٦	١٣	بیرسش	بپرسش
١٠٧	١٤	فلما التقیا	(فلما التقینا
١٠٧	١٨	تم	ثم
١١١	٢٠	شده لکن	(شده عالم بوده لکن
١١٤	٧	علماً	علماء

صحیفه	سطر	خطأ	صواب
١١٤	١٢	برحقیقت	برحقیت
١١٤	٢٠	میدانند	میدانید
١١٥	٩	فوّله	نوّله
١١٦	٤	حقیقت	حقیت
١١٦	١٣	آخري	آخر
١١٨	١١	مذکوره	(مذکوره کنید
١١٩	١٧	بااینکه	باینکه
١٢٠	٩	اولی الامر	(اولی الامر منهم
١٢١	٢	اقتدیتما	اقتدیتم
١٢٢	١٧	جلین	جلیلین
١٢٧	١٦	مینمایم	بیان مینمایم
١٣٢	٣	مااهتدیت	مااهدیت
١٤٥	١٨	منسع	منع
١٤٨	٩	یعنی	یکي
١٤٨	١٢	یااینکه	بااینکه
١٥٠	٦	جند	چند
١٥٠	١٥	سوي	سوای
١٦٦	٧	مراد	مرد
١٦٨	١٤	الفاء	الغاء
١٧١	١٥	خواهد	نخواهد

صحيفه	سطر	خطأ	صواب
١٧٧	٥	عليهم	عليهم اجمعين است
١٧٧	١٩	ان الله	ان لله
١٨٢	١٦	تنقيذ	تنقيد
١٨٤	٢	گفته	گفته اند
١٨٧	١٩	ما تحرير	ما در تحرير
١٩١	١٣	تعد وحكم	تعد حكم
١٩٥	٥	اما ابدي	اما نفوس ابدي

بيــان

قد وقع الفراغ من طبع هذا الكتاب مع كمال الدقة
في تصحيحه إلا أن هذه الأغلاط قد وقعت
بالرغم من العناية المبذولة وانها لا تخفى
على اللبيب . في يوم السبت
٢٣ جمادى الثاني
سنة ١٣٥٧
هجرية
على مهاجرها آلاف الثناء والتحية

